

Muhammad Arfa

Writing in my time

And some years ago

from the first part of

the first part of

the first part of

the first part of

جمل است بسان قفل محکم

بر کج علوم و دانش دین

آرزو دایم به دالساگاه

اما مدرسه هم نصیب من نشد

2

انتر محمد اسماعیل همی فیرو رکھی

جلد اول

حق چاپ برای گویند محفوظ است

Mohammad Asaf Bakery.
in 1873 from High School.
Meydan Pinarov. I have seen.
in 1873 from High School.

دانش

ره دانش ره جان است
که دانش حکیم قرآن است
که فرمانش زبندان است
محمد رهبر آنست
علی در آن سخن دان است

چاپ اول خرداد ۱۳۵۸
تیراژ چاپ : ۵۰۰۰ نسخه
چاپ بوذرجمهری

بهاء ۱۴۰ ریال

ادبیات
فارسی

۳۷

۱

۵

اسکن شد

جمله است بسان قفل محکم
بر گنج علوم و دانش دین

۱۳۲۷۳

آرزو دایم به دانشگاه ! اما مدرسه هم نصیب من نشد



ارشاد اسماعیل ہمتی فیروز کوہی

جلد اول

حق چاپ — برای گوینده محفوظ است

" بنام خدا "

نبهار آزادی

~~~~~

بستی ز خدا آمد زنجیر اسارت را

از گردن ما واگرد

---

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| نمای کودکان جانان اثر کرد     | خمینی آمده دفع خطر کرد     |
| شهیدان وقت آزاد بخت ایران     | سر قبر شما آقا نثار کرد    |
| همی گفتا که قبرستان آباد      | بیا هر جا شد بیدادگر کرد   |
| بود جای شما خالی امروز        | جوانان وطن خون ها نثار کرد |
| نترسیدید ز توپ و تانک و باروت | ولی یاد شما اشک ها جگر کرد |
| شما جان دانه اید در راه قرآن  | که جمهوری اسلامی ظفر کرد   |
| نمودید کربلا ایـرـان زمین را  | فداکاری ها اکنون نثار کرد  |

~~~~~

دود بر شهیدان راه آزادی

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| سلام بر شهیدان راه خدا | خصوصاً " شهیدان آل عباس " |
| دود فراوان نثار همه | زبان ز جان است مرا این صدا |
| جوانان پر نور ایران زمین | همه جان بکف دل امید و یقین |
| برای حقیقت زخرد و کبار | همه در ره دین . یل استوار |
| نترسیدند از دشمن گرم و سرد | شکستند صف دشمنان در نبرد |
| زجا کنده اند کاخ ظلم و ستم | فنا کرده اند حیل و اهرمن |

بنام خدا

قطعه شعر "عزیزان" که در تاریخ ۱۳۵۱ سروده شد و آقای حاج علی مردانی
شاعر زمان ما آنرا تصحیح فرموده و به اینجانب منت گذاشت و مرا تشویق فرمود
که براه خویش ادامه بدهم

عزیزان

روشن دلم از تو امید است عزیزان
امید بروزی که شود دیرین حیران
امید بروزی که شود مثلگم آسان
امید بروزی که پی راحت دلم آسان
امید بروزی که دهد نخل وفا بسو
آزاد شود هر چه گرفته آسان
امید بروزی که شود خصم، پریشان
امید بروزی که شود یار، وفادار
امید به روزی که آتوز امید است
این عاشق دلخسته شود شاد
امید به روزی بی این شب تاریک
در جلد و مهـر درخشان
امید به روزی که پی گفتن اشعار
از همتی این شعر شود نقش بدیوان
جوینده بیابد به جهان هر چه بخواهد
آرد بکف آنکس که چیزی شده خواهان

| صفحه | فهرست | صفحه | فهرست |
|------|-------------------------|------|---------------------|
| ۴ | حضرت محمد | ۱ | مقدمه |
| ۹ | امام حسن (اشعار) | ۷ | دوستی |
| ۱۱ | اشعار علی (ع) | ۱۰ | امام حسین |
| ۱۸ | امام زمان (اشعار) | ۱۴ | دوست یابی |
| ۲۱ | مهر علی (اشعار) | ۲۰ | تولد محمد (ص) |
| ۲۳ | علی (اشعار) | ۲۲ | تولد حضرت فاطمه (ع) |
| ۲۵ | حجت هفتم (اشعار) | ۲۴ | محمد (اشعار) |
| ۲۹ | حضرت امام زاهد داود | ۲۶ | شعار ایمان (اشعار) |
| ۳۱ | شاهزاده اسماعیل (اشعار) | ۳۰ | کوی جانان (اشعار) |
| ۳۳ | دستی که گره گشایا . . . | ۳۲ | حضرت رقیه (اشعار) |
| ۳۵ | مصیت امام هفتم | ۳۴ | سرود قرآن |
| ۳۸ | مناجات | ۳۷ | امام زمان (ع) |
| ۴۲ | روشن کنید | ۳۹ | طلاق |
| ۴۴ | مادر | ۴۳ | شعله عشق |
| ۴۷ | خدمت | ۴۶ | نیمه شب |
| ۵۰ | حکایت | ۴۸ | سفر به |
| ۵۲ | طلا | ۵۱ | کنجکاو |
| ۵۴ | مدیر یا سرپرست | ۵۳ | راه خدا |
| ۵۶ | منزل | ۵۵ | امیر |
| ۵۸ | بیکاری | ۵۷ | دانش و جنگ |

| فهرست | صفحه | فهرست | صفحه |
|--------------------------|------|----------------------------|------|
| سخن | ۵۹ | عشق | ۶۰ |
| فرزندان خود را . . . | ۶۱ | خداپرست | ۶۲ |
| محبت | ۶۳ | ربا خوار و وظیفه پدر | ۶۴ |
| مانند باران باشید | ۶۵ | راه و صفای قرآن | ۶۶ |
| غریب، وصل کردن | ۶۷ | خیانت | ۶۸ |
| مقام استاد | ۶۹ | مردم عمل می‌خواهند | ۷۰ |
| اشک و نماز | ۷۱ | حکایت آهو | ۷۳ |
| غروب خورشید | ۷۵ | دنیا | ۷۶ |
| علم کلیدی است . . | ۷۷ | فقرترین مردم | ۷۸ |
| حرکت و آرزو | ۷۹ | نساتوانان | ۸۰ |
| افتاده | ۸۱ | دود و دُست و خواب و خردمند | ۸۲ |
| سهر دُست | ۸۴ | در خواب | ۸۵ |
| پات شو | ۸۶ | خانه بی روح | ۸۷ |
| باغبان و عبادت خدا | ۸۸ | گوی امید (اشعار) | ۸۹ |
| رمز تو — طوفان (اشعار) | ۹۰ | توای شب (اشعار) | ۹۱ |
| دهقان (اشعار) | ۹۲ | دشوار نیست (اشعار) | ۹۳ |
| آه یتیم | ۹۴ | چشم دل و یقین (اشعار) | ۹۵ |
| کتابی بهتر از قرآن نباشد | ۹۶ | ساریان (اشعار) | ۹۸ |
| شعر دوستی با استاد | ۹۹ | شد مرا (اشعار) | ۱۰۰ |

| فهرست | صفحه | فهرست | صفحه |
|---------------------------|------|------------------------|------|
| دل مادر (اشعار) | ۱۰۱ | نگاه و عاقل | ۱۰۲ |
| شبی | ۱۰۳ | عشق (اشعار) | ۱۰۴ |
| دریابت درگذشت فرزندم | ۱۰۵ | دعا | ۱۰۶ |
| صیاد (اشعار) | ۱۰۷ | میتوان شد و جدایی | ۱۰۸ |
| میگزیزم (اشعار) | ۱۰۹ | در خواب | ۱۱۰ |
| بیایا (اشعار) | ۱۱۱ | ندای آسمانی (اشعار) | ۱۱۲ |
| سخنان کوتاه و رباعی | ۱۱۳ | حکایت | ۱۳۵ |
| محل کار | ۱۳۶ | آرزو | ۱۳۷ |
| از خانه | ۱۳۸ | گنج | ۱۳۹ |
| در دنیای امروز | ۱۴۰ | بترسید (اشعار) | ۱۴۱ |
| بوی گل نبود | ۱۴۲ | پیمان (اشعار) | ۱۴۳ |
| تن خسته (اشعار) | ۱۴۴ | کودک من (اشعار) | ۱۴۵ |
| علی (اشعار) | ۱۴۶ | رباعی | ۱۴۷ |
| رباعی و تک بیت | ۱۴۹ | ما | ۱۵۷ |
| چرا | ۱۵۸ | بهار | ۱۵۹ |
| شب | ۱۶۰ | خوش آنکسی | ۱۶۱ |
| مبعث حضرت رسول (ص) | ۱۶۲ | گناه کردم | ۱۶۶ |
| باران | ۱۶۷ | انسان و محبت | ۱۶۸ |
| کجا و قسم | ۱۶۹ | برای تولد فرزندم | ۱۷۰ |
| درس قرآنم علی | ۱۷۱ | آه سرد و فلک (اشعار) | ۱۸۲ |
| در مورد حضرت امام رضا (ع) | ۱۸۶ | مرد مست | ۱۷۶ |
| کتاب را دوست دارم | ۱۸۰ | مادر | ۱۸۵ |

من از کودکی مدرسه را دوست داشتم اما نصیب من نشد . یادم میآید که برای ثبت نام به دبستان رفتم اما با ناامیدی برگشتم چون سنم ده سال بود قبول نمیکردند اولیاء من مرا با روزانه مشغول نمودند اما غمی در دلم نهفته بود و به مرور سه سال در کتابخانه کم و بیکی مشغول درس بودم . اما کم کم بارزندگی را بردوش گرفتم . دیگر نتوانستم ادامه بدهم . روزگار گذشت تا بیست و هفت سالگی مشغول کار در فیروزکوه با زحمت زیاد شدم گاهی کم گاهی زیاد شب و روز میکوشیدم اما در ۱۳۳۷ در نار شکستی بر من وارد آمد و آن شکست مرا روانه تهران کرد . دست از زن و فرزندانم کشیدم تا یکسال در تهران مشغول کفافی بودم پس از یکسال کمی خود را جمع و جبر نمودم و آنوقت خانه ای اجاره نمودم زن و بچه ها را آوردم . روزگارم کمی خوب شد شکست زمانه را جبران کردم و دوباره روزگار با من به ستیز بر خاست . قناعت را پیشه خود ساختم .

اما شهر درس دوباره در سرم افتاد که حتی آرزو رفتن به دانشگاه را در مغزم پرو راندم و در این موقع مفاز به بند خیابان شد با جستجوی کار اواخر سال ۴۵ در بیمارستان فیروزکوه بطور روز مزد مشغول کار شدم و درس را ادامه دادم و به کمک دوستان دروس را فرا گرفتم با چند بار امتحان گواهی ششم را گرفتم و در سال ۵۱ رسمی شدم و در سال ۵۵ به ورامین انتقال یافتم و از رفتار اهالی محترم ورامین خوشم آمد چون مردمان دیندار غیور و شرافتمند و یکپارچه طرفدار انقلاب اسلامی که در ورامین به سرپرستی آقای سید مرتضی محمودی است میباشند خلاصه چون خرجم زیاد بود نتوانستم ادامه تحصیل بدهم و در خانه کفافی مینمودم تا لنگ نباشم .

روزی در خانه کتاب میخواندم شعری مرا جلب کرد مغزم شور و نشاطی پیدا کرد شروع کردم به شعر نوشتن . یکروز و دو روز کم کم مشغول

مشغول شدم . شبی شعر خود را در هیئت بردم آقای سید مرتضی ساداتی اهل خمین مرا پیش آقای علی مردانی که یکی از شعراء زمان میباشد مرفقی نمود و ایشان هم مرا به انجمن عوفا نیا که در سرچشمه میباشد راهنمایی نمود مدت پساں در آنجا رفتم . شعر های میخواندم رفقای که در آنجا بودند مرا به انجمن دانشوران راه نمایی کردند .

بعد از سه سال در خانه خود کتابخانه ای درست نمودم و یک ماه شین تحریر خریدار نمودم کم کم دوستانی که در انجمن دانشوران داشتم حوای من شدند گفتند چرا به انجمن نمیآیی گفتیم چون آنجا جای کسی است که شعر های خوب میگید و شعر من را آنجا نمی پسندند من در خانه خود مشغول هستم مرا کافی است دیگر کفایتی را رها کردم شب و روز فکر شعر های خوب بودم و چون میدیدم وضع برکت دار شده است با اینکه درآمد کم شد اما خداوند به طریقی همراه من است که من خود حیران میشدم و هنوز هم با درآمد کم لنگ نمیاشم خلاصه خدا وسایل زندگی را درست میکند اما آن دوستان گفتند ما خود انجمنی در محل خود بر قرار مینماییم و آقای مردانی سرپرست ما شده است و هنوز هم این انجمن باقی است و شب های دوشنبه بر قرار میگردد و بنده هم ازورامین به تهران میروم در انجمن شرکت میکنم و اسم انجمن هم بنام انجمن نغمه سرایان مذهبی شهر تهران و همه ایشان بلبان حسین ابن علی (ع) میباشند این انجمن صفای بخصوصی دارد مرا دلخوشی میبخشد . دو یا سه بار مرا در ورامین سرافراز نمودند وقتی انجمن بخانه من میآمد خیلی خوشحال میشدم پیوسته دارم نوشتن است فزونترم به اشعار مشغول شده است ولی شاعر نمیباشم

چون درس نخوانده ام که دستور فارسی را خوب دانم اما امیدوارم که خداوند بزرگ مرا یاری دند تا بتوانم از این راه خواسته هایت را دیوانه را که عاشق علم و دانش است بیابم چون من آرزو داشتم به مدرسه بروم اما نشد . اگر در لایلهای سخنانم اشتباهاتی شده است خوانندگان و اهل ادب یا ادب دوستان مرا میبخشند .

چون سخن استاد بیشتر بر مغز کودک اثر میکند تا به بزرگسالان من هم بگویم کسی مدرسه نرفتم حتی من هنوز نتوانسته ام شعر را خوب و زشت را در دکانم و اندرزها را در جلدسات فقط گوش میدادم و باز هم به یاری خداوند کور خواهم داد . از من پیش از این ساخته نیست و راهی را که انتخاب کردم به یاری خدا ادامه میدهم که از این راه ، راه بهتری نیافتم . سخنانی که نوشتم تمام سخنی هاست زمان را نادیده گرفتم و تنها امیدم با خدا هست و میباشد .

ایست شعر را دوستانم برایم سروده اند :

آفرین بر همتی و همت والا و کز فروغی از ورامین تابتم هر از روشنت
و اما در این مسیر چند دوست مرا تشویق میکردند به راه خود را دنبال کنم .
خداوند بزرگ در قلبم چراغی روشن کرده است که خاموشی ندارد در هر حال
که باشم دلم روشن از مهر نبی و خاندانش است و هر وقت گره از کارم افتد دست نی از بسوی خدا میگذارم گره از کارم باز میشود .

من بنده اویم ز کسی بات ندارم پرورده اویم دل ناپاک ندارم
از خون نوشتم رقم دل که مهراسست رنجیده زیادم ز رنج پاک ندارم
و امیدوارم با تقدیم این اثر ناچیز به خوانندگان گرامی مورد پسند واقع گردد .

(٤) از سخنان قتار حضرت رسول (ع)

در پاسخ بمرد اعرابی

میخواهم دانا ترین مردم باشم — فرمود از خدا بترس .

میخواهم از خدا صان درگاه خدا باشم — فرمود شب و روز قرآن بخوان .

میخواهم همیشه دل من روشن باشد — فرمود که مرگ را فراموش مکن .

میخواهم همیشه در رحمت حق باشم — فرمود با خلق خدا نیکی کن .

میخواهم از دشمن بمن آفتی نرسد - فرمود توکل بخدا کن .

میخواهم در چشم مردم خوار نباشم - فرمود پرهیز کار باش.

میدخواهم عمر من طولانی باشد۔ فرمود صلہ رحم کن ۔

میخواهم روزی من وسیع گردد - فرمود همیشه با وضو باش .

میخواهم به آتش دوزخ نسوزم — فرمود که چشم و زبان خود را ببند .

میخواهم بدانم گناهان به چه چیز ریخته میشود — فرمود به تضرع و توبه حال سبب را

میخواهم سنگین ترین مردم باشم — فرمود از کسی چیزی میخواه .

میخواهم پرده عصمت دریده نشود — فرمود پرده کسی مدر.

میخواهم که گرم تنگ نباشد۔ حضرت فرمود۔ کہ مداومت کن بہ قرائت سوره تبارک

میخواهم ماں من بسیار بشود۔ فرمود کہ مداومت بہ قرائت سورہ مبارکہ واقعہ

ہر شب بگ .

میخواهم فردای قیامت ایمن باشم . - فرمود به خطایم حقیقتی بزرگتر از سؤال باشد

میخواهم خدای تعالی را در نماز حاضر ببایم فرمود در وقت وضو ساختن بسیار دقت کن .

میخواهم از خاصان باشم فرمود در کار راستی و درستی پیشه کن .

میخواهم در نامه عمل من گناه نباشد و همیشه خیر و خوبی باشد فرمود بیدر و مادر نیکی کن

میخواهم برای من عذاب قبر نباشد حضرت فرمود جامه خود را پاک نگاه دار.

حضرت محمد "ص" رسول خدا انسانی پاک و امین که دنیا هرگز نظیر او را بخود ندیده و نخواهد دید . کتاب محمد ، قرآن کریم که از طرف پروردگار عالم بوی وحی شده است . محمد برگزیده خدا که استادش خدای بزرگ بود . محمد عالم تمام علما و قانونن برابر همه در اخلاق و رفتار بیمانند است . او میگفت : عزیز ترین مردم در پیشگاه مقدس خدا کسانی میباشند که بیشتر به مردم خدمت میکنند .

نسائیده عبادت خدا کرده و همیشه یارو یار در دندان و بیچارگان هستند . محمد دارای چنین خدایمی بود چنانکه در نظر او سیاه و سفید فرق نمیکرد و — میگفت همه مخلوق خدا میباشیم . بندگی فقط برای خدا آمده و بس . او برده ها را آزاد میکرد . در زمان محمد مردم جاهلیت^۱ دختر را نث میدانستند و آنها را زنده بگرم میکردند اما محمد میگفت دختر هم حق حیات دارد و همین تو ختران^۲ مادر فرزندان رشیدی خواهند شد .

محمد میگفت علم بیاموزید تا بدانید و مردم را از اواین زندگی به کسب علم و دانش تشویق میکرد . او هرگز دست بر ثروت دنیا نمیداد همیشه برای بیچارگان میکوشید برای کسی تبعیض نداشت نمیشد و هنوز مردم دنیا کاملاً رفتار و کردار محمد ، آن — را در مرد روزگار را شناخته اند هرکس از رفتار و اخلاق محمد سرمشق بگیرد — رستگار میشود و در این راه خوشبخت میگردد و هکس از گفتار محمد سر بیچسب خداوند او راه آتش خود میسوزاند و در همین دنیا نیز و راه کفر اعمالش میرسد حکم خداوند بزرگ محمد قیام کرد در سرزمینی که مردمانش بت میپرستیدند و — خانه خدا را بت خانه خود ساخته بودند خداوند هم از میان مردمی ستمکار

محمد را به راهنمایی تمام انسانها برگزیده است . پیامبر اسلام از جان و دین خود را برای این راه یعنی دین اسلام میکوشید و از ستمهایی که به وی میشد هیچ هراسی نداشت . ازیت و آزار به قدری زیاد شده بود که حتی دندانهای مبارکش را شکسته بودند ولی محمد با همه این سختیها از هدف خود برنگشت و به راهش ادامه داد .

علی (ز ح) هم در همه جا یار و پشتیبان پیامبر بود محمد با اخلاق و علی با شجاعت و تدبیر و در نتیجه هم با مال خود در راه ترویج اسلام ، این دین گام آسمانی میکشیدند . مخالفین هر چه سعی داشتند پیامبر را از هدفش باز دارند سودی برای آنان نداشت . پیشنهاد هایی چند به محمد کردند که هر چه مال بخواهی بتر خواهی داد و یا بهترین زنهایی که بخواهی یا پادشاهی سرزمینهایی که در دست داشتند . ولی محمد میگفت من از طرف خداوند مأمورم که مردم را به راه راست هدایت کنم و نارنجایم برای رضای خدا میباشد و چیزی از شما نمیخواهم . من به شما هستم بیایید به خدا و من ایمان آورید دست از بتهای بیچان خود بشوید کتاب من قرآن کریم و قانون خدا میباشد هر کس به قرآن روی آورد و به آن عمل کند سعادتمند میگردد . و هر که از دستور الهی قرآن سرپیچی کند از دین خدا و من عاری شده و جزا کفار شناخته میشود و خداوند هم آنها را به عذابهای دردناک مبتلا میکند .

محمد آمد آزاد آورد محمد آمد صفا آورد محمد آمد و برای بیچارگان غنا آورد خلاصه هر چند دشمنان کار برین تا محمد را از میان بردارند نشد و محمد همچنان در مقابل دشمنان ایستادگی کرد تا پیام خدا را به جهانیان اعلام کند .

دوستی

چه خوش است دمی نشستن گوی دوست را ز کفتن غم را از دل بزبان آوردن . —
در آندم تمام اسرار نهان را بدوست گفتن آند ، است که غمهایی که در دل خانه
کرده بود بکجا رخت بر میینند و میرود . آن غمها به شادی بدل میشود . عشق
و مهر و محبت جای تمام آنرا میگیرد . انسان را چون فرشته سپید میسازد .

چه خوش است آندم که چون یار و مددگار خود را انسان رو برو ببیند . بخشنده
آندم است که روح بسوی آسمانها پرواز میکند . آدم اوج میگیرد چو طوفان
دریا چون ابرامید چون باران رحمت خدا میشود . از بس اشک شوق میبارد .
بخدا لذت یکساعت پیش دوست نشستن مرا از صد سال زندنی در بهشت آن یک
ساعت بهتر است چون تنها دوست است که بر درد دل من گوی میدهد و برای
درمانش میکوشد . دوست است که انسان را انسان میسازد نه انسان را حیوان
هر فرد دوست خوی دارد باید قدرش را بدانند که این نعمت خدا داده است
در جای خداست دوست با ایمان سایه خداست . اید وستان باد وستان یکرنگ
و یک زبان باشید و بخدا پناه ببرم که دوست یکرنگ خود را یافتم و ارجسون
جان بهتر از جان دوست دارم .

از خداوند بزرگ میخواهم همیشه دلم را بیاد او زنده بدارد تا این دل دیوانه ام —
آرام باشد . بخدا از خدا خواستم مرا یاری کرد مهری بمن بخشیده است که
من کجا میتوانم شکرش را بجا آورم بخدا سارهایی که انجام میدهم خود حیران
و سرگردان هستم که این مواقع خداوند مرا یاری میکند مرا امیدوار میسازد که گویند
از آسمان یا زمین ندایی برگوشم میرسد . مترس خدا یارت می باشد خدا ترا —
دوست دارد خدا همه مخلوقاتش را دوست دارد . بخدا این جمله ها را از یاد

دوست نوشتم . چون بر نوشته هایم مینگریم از یاد اوست و گرنه مرا توان نیست تایادش
نکنم . بنویسم یاز هم بیاد دوست مهریان هستم . در دهایم را میدانند راهنمای من
است او صفای من است او ندای من است . او امام من است مهر جان من است .
هفتمین رهبر شیعیان ، ضامن دو جهان من است او ظاهر و هم نهان من است
چه کنم نام او ورد زبان من است ای امام هفتم .

رباعی

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| معطر خاطر از بوی حسین است | دلم پیوسته در کوی حسین است |
| به از خلد برین روی حسین است | به لوح سینه ام نقشی که بینشی |

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| باخته ام کوی عشق این دل دیوانه را | سود دنیا مرا بس که دل باختنه ام |
|-----------------------------------|---------------------------------|

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| بی یار دلی است صفا ندارد | تاریک شبی است که ماه ندارد |
| چون راه خدا خطا ندارد | بی یار نه ایم در این زمانه |

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| جز رهت راه دگر نبود مــــرا | جز رخت نبود وجودم آشنــــا |
| این کتاب را در خیالت یافتــــم | من مقام دوستی را یافتــــم |
| گرچه خاموشم در این بحر فــــنا | سپ نه ام گنجینه شد از لطف تــــو |

از کتاب چهارده ماه صوم پاره از قلم جواد فاضل

که این چند قطعه را به امام حسین مجتبی سبط رسول نسبت داده اند .

این تیرگی های دنیا است و روشنائیش

با عمری که گذشت ، گذشت

آنکس که از روزگار تجربه آموخت

هرگز فریب جهان را نخواهد خورد

به آنکس که نیافته دنیا است بگو

گوشه رحمت گرفته شد در مستان را و داع کن

آنکسان که با تو دوست بوده اند

همان در در خیابان ، خاک شده اند

یاد پاره نان نماند ، سیرم میسازد

و یک جرعه آب سیرابم میکند

تا زنده ام یک فواره پیراهن هرامپوشانند

و اثر بمیرم همان پیراهن برای گفتم کفایت میکند

ای شما که شیدای دنیا را پایدارید

چرا نیدانید که به سایه ابر در بستن حماقت است

ما قومی باشیم که خملت ما بخشش است

آرزوها و امیدها در مرغزار بخشش ما میجوند

ما مهلت سوال به سال نیده ایم

تا باد آبرویش بخاک بریزد

میخشکد

اگر دریا از اقیانوس بخشش ما خبر داشت امواجش فرو می نشست و در حرارت شرم

ایکه دم از حسین حسین میزنی حسین رهائی دین بود دین نبی بخدا رسول بر حق محمد مصطفی حسین سرش غرق خون کلام حق بر لبش بساط عالم ستم را حسین ریشه کن نمود شور خدا در سرش بهر خدا اگرش فدا جان میکند اسخو شرماده اش خنده به نشه میزند حسین بیک نصفه روز داده ز کشته هر چه داشت ایکه دم از حسین حسین میزنی خصلت او در تو نیست نام حسین زنده است خصلت او پسر کجاست او بساط قمار و شراب نابود ساخت اما توده دم از او میزنی این بساط را بر زمین حسین نماز را در میدان جنگ بر پا میداشت ولی تو که دم از او میزنی راه خطا میروی حسین در میدان چند میگفت ارمسلمان نبی باشی انسان باشید ای مسلمانی که دم از او میزنی در خانات و رویه قرآن خداوند گرفته است اما هنوز صدای دلربا کلام خدا از راس پر خون حسین بگوش میآید میزید نه از سر قبرها هنوز صدای دلنشین کلام خدا از سر نیزه ها بگوش میآید در جمع مردم نه در قبرستانها حسین برای زنده ها قرآن میخوانده است نه برای مرده ها حسین در بزمی که نمایندگان دنیا در آن شرکت داشتند با سر بی تن قرآن میخوانده است اما تو که دم از مسلمانی میزنی حتی در پیش رن و بچه هایت قرآن نمیخوانی حسین دو راز فساد بود راه حسین را بشناس حسین آفتاب کشور دین است حسین زاب کوثر و یاسین است حسین یکه تاز کربلا رهبر جهان انسانست زیادش غرور آزادی جان را جان میبخشد حسین براحتی هر که رفت پیروز گشت حسین زین برکنده های ظلم و ستم را سر بریده ات گفت سخن را سخن گفتی ز قرآن خداوند همه دنیا به کویت گشته پیوند حسین نامت به دلها نقش بسته تو کردی دشمنان دین خسته جهان را آشنا کردی به قرآن

جهان دین ز مهر تو صفا یافت زیادت یا حسین درد ها دوا یافت تو فرزند
علی مرتضایی بروز جنگ چون شیر خدایی نهال دین زخونت آب داری ز خون
اصغر هم آبیاری .

انقلاب حسین سر مشی جهانیان شد .

رنج بردم قوت جان یافتم رباعی
ز ره مهر دین و ایمان یافتم
هیچ دارم در وجود خویشتن
این صفا از لطف قرآن یافتم

خرد آموز ، خرد یار تو باشد هنر آموز ، پروبال تو باشد
خرد مند در جهان تنها نباشد کسی نارد خرد بینا نباشد

خرد سرچشمه آب حیات است خرد جو یبید وزین ره چون نجات است
خرد مندان رهی در پیس دارند ز راه خویش بسی امید دارند

با مردم دانا بنشینید تا اندیشه های ایشان در شما اثر بخشد .

هر که علم بیشتر دارد راهها را بهتر میشناسد .

زن پاک طینت آبروی مرد است .

پند استاد گوش کن گو شواره کن بر گوش جان .

دانش و علم و ادب سرمایه انسان بود تک بیت
این سه راهر که عمل باشد چون لقمان بود

سینه از مهر محمد روشن است (روی دریا خزنشیند زیر دریا گهر است)

وطن خانه ما می باشد برای وطن خود باید هر یک مانند سرباز فداکار باشیم .

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| ای حجت کرد گار یکتا | ای یار و وصی شاه بطحا |
| ای حامی و یاور یتیم | ای مونس و غمخوار ضعیفان |
| ای آینه صفات یزدان | ای کوه بلند علم و ایمان |
| ای حامی دین حسی داور | ای وارث برحق پیغمبر |
| ای مظهر عدل و مظهر جود | ای بنده بینظیر معبود |
| ای خسرو ملت دین و ایمان | ای عالم علم و رمز قرآن |
| توسرو را امام سایه | جانم بفدایت ای علی جان |

...

رباعی

| | |
|--------------------------------------|--|
| نمیدانی مگر ای دل بسا دل ناتوان باشد | نمیدانی مگر ای دل که لیل خوش زبان باشد ؟ |
| که لیل نغمه خوانی را در قفس کرده | نمیدانی مگر ای دل ز خرد دل ناتوان باشد ؟ |

...

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| دنیا بدین قشنگی وفا ندارد | بنگر دید دل میل صفا ندارد |
| شروت کسی نبرد ، وز این جهان فسانه | لیموبدین شیرینی کامش صفا ندارد |

...

بینوایان را یاری کنید تا در روز درماندگی خداوند یار شما باشد .

تک بیت

| | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| هر سخن هرگز مگو ، گویی سخن آهسته گو | گر سخن آهسته باشد دل را باشد سخن |
|-------------------------------------|----------------------------------|

...

| | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| نگر بر آشیای من ندانم آشیای تو | دلمشد آشیای تو بیا بر آشیای خود |
|--------------------------------|---------------------------------|

...

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| با خلق خدا زهر رویش خدمت کن | چون را خدا خدمت مردم دیدم |
|-----------------------------|---------------------------|

بهترین صفات انسان اخلاق است از این روش انسان میتواند دوستانی نیکو بیابد تا در زندگی تنها نباشد . و آرامش دل جان خود را از رفتار خود بدست آورد . و با مردم خوب و نیکوکار هم‌نشین گردد در این مورد انسانها هرگز تنها نمیگردند . از اندیشه و جستجوی خود بهترین دوست را انتخاب میکنند چون میدانند از این نوع رفیق‌خواسته‌های خود را مییابند و اما در باب اخلاق دوستی صحبت به میان آوردم ما باید با اخلاق نیکو و رفتار خوب دوستانی بیابیم چون زندگی بدون راهنما مشکل است آدم چون بر کارهای خود از تنهایی موفق نمیگردد هرکس فکری دارد و عقل و هوش یکی کمتر یا یکی بیشتر مثلا ما میخواهیم کار انجام دهیم از ندانستن سرگردان میشویم در اینجا کمک لازم است بهترین کمک برای ما در درجه اول دوست است که با همفکری همدیگر کاری نه بر آن نیست بودیم انجام مینیرد همه جا پول کار نمیکند از یک راهفایی ممکن است ما عمری راحت باشیم کسانی که اخلاق پسندیده داشته همه افراد جامعه او را یار و یارو مینامند . آدم خوب را همه دوست دارند حتی آدمهای بد را پیامبر اسلام بوسیله اخلاقش بسوی خدا دعوت میکرد و بعد هم با مشورت او نهر آن بود که نمیدانسته است میدانست چون استادش خدا بود ولی میخواست این روش را بکار یاد بدهد تا ما با مشورت کاری را انجام دهیم مخصوصا رئیس خانواده پدر یا مادر و وظیفه دارند اخلاق خوب به فرزندان بیاموزند با تند خویی به ایشان

رفتار ننمایند . چون کودک هر رفتار را که ببیند فوری یاد میگیرد . کودک دوست میدارد سخنی را گوش کند و به مفضل خود جای میدهد پس چه خوب است داستانهای شیرین و حکایت های خوب برای ایشان بازگو نماییم تا از این طریق راه خود را پیدا کنند شما ها شاید دیده باشید و حتما دیده اید با کسی که روبرو میشوید خوش آیند شما نباشد اما اگر رفتار طرف مقابل شما را شبا^د ساخته است آرزوی دیدارش را هر آنی ^{مفضل} بخود میپروانید چون انسان دوست دارد طبعاً با مردم خوش خو معاشرت کند و در اثر این معاشرت دوستیها برقرار میشود . انسان احتیاج به دوست دارد . انسان دردهایی در نهان دارد و میترسد یا خجالت میکشد به کسی بگوید خواه ناخواه احساس تنهایی میکند اینجاست که رازش را به دوست میگوید و دلش را خالی میکند . هرکس در نهان خود رازی نهفته دارد . بسا جوانان در خود احساس تنهایی میکنند بر اثر خود خواهی رفیقی نمیابند تا راز دل خود را بگویند و بعضی مواقع دچار ناراحتی میشوند حتی ممکن است خود را نابود سازند و این رفتار در بیشتر جوانان دیده شده است . بر اثر فشار نا راحتیها .

و وظیفه پدر و مادر است مرتب فرزندان خود را راهنمایی کنند کارهایی که فرزندان ایشان انجام میدهند زیر نظر بگیرند و خواسته های شان را حتی الامکان برآورده نمایند مشکلات شان را مشکل گشا باشند نه با چوب و کتک بلکه با زبان خوش .

پند دوست یابی

تا میتوانی راز دل را بر کس مگو .

اخلاق نیکو داشته باشید که صفات انسانهای واقعی است .

با دوستان یکرنگ و یکزبان باشید سخنانی که میگویید از زبان دل باشد نه از زبان سر .

رفیق و دوست جان در جانی شما اخلاق نیکوی شماست .

بدترین صفات انسان بد خمی و بد اخلاق است .

نسنجیده سخن مگویید .

در سختی و مشقتها زمان صبور و برد بار باشید .

در عهدی که با دوستان می پندید با وفا باشید که این صفات انسان است .

اگر باری از دوستی کسی نگرفته اید بارش بر دوشی مگذارید .

راستی را پیشه خود سازید که بر اثر این صفت دوستیها محکم میآورد .

درد دلت را بکسی بگو که خدا ترس باشد . در اینجا سستکه دلت خالی میشود اگر هم دردت دواپی نیافت .

بجای خیال بد خیال خوب در مغز خود جایگزین نمایید که نتیجه خوبی دارد .

پند بزرگان را گوش کنید و بر مغز خود جای دهید چون گنجی است بیرنج و روزه — میرسد که آن پند بکار آید .

پند دوست یابی

دیو خود خواهی را از خود رها سازید . هیچوقت بخود مفرور نباشید که این صفت باعث میشود مردم از شما دوری کنند آن موقع است که احساس تنهایی میکنید .

اهل مشورت و سازش باشید .

عاقل آنست که سخنان نیکان را گوش دهد و آنرا بر کار ببندد .

درچه بر کاری ^{سامی} سپرد کنید دیر تری به مقصد میرسید .

همین الان درس را شروع کنید .

اگر یکسال مردود گردید یکسال از زندگی کردن عقب میمانید .

اخلاق

عشق است و غوغا میکند خود جای خود وامیکند بر جمع شیدا میکنند

خوشبوچو گل ها میکند دل را چو دریا میکند هر مجلسی جا میکند

حق است و دنیا میکند در زشتی دعا میکند خوبان شیدا میکنند

بر دو جهان جا میکند دوست ^{همراه} میکند کیست این رفیق با وفا

هر دوستان را در صفا اخلاق نیکوی شماست رفتار دلجوی شماست

رباعیات

فدای آنکسی پر در ^{دو} است فدای آنکسی مشکل گشا است

فدای او شود ^{این} گزین من هعی دانم خدا از من رضا است

با اهل سخن همنشین باشید تا سخنهای نیکوی ایشان در شما اثر بخشد .

آنکه وجودش بجهان افتخار آنکه بود قوت لیل و النهار آنکه ز عدلش جهان برقرار

نیست به جهان جز وصی نبی

مهدی موعود پسر عسکری

آنکه بود قدرتش از گردنار آنکه کند پرچم حق استوار آنکه ز نامش عد و بیقرار

نیست به جهان جز وصی نبی

مهدی قائم پسر عسکری

آنکه بود در پس پرده نهان آنکه بود وارث پیغمبران آنکه بود مهدی صاحبزبان

نیست به جهان جز وصی نبی

مهدی موعود پسر عسکری

آنکه بود حامی قرآن و دین آنکه بود اصل خرد راه بین آنکه بود رهبر اهل یقین

نیست به جهان جز وصی نبی

مهدی موعود پسر عسکری

آنکه کند یاری دین خدایا آنکه دهد علم و هنر را صفایا آنکه بود جان و دل بینوا

✠✠
نیست به جهان جز وصی نبی

مهدی موعود پسر عسکری

آنکه زیادهش دلم زند هاست آنکه مقامش پاینده است آنکه خدا را چون نبی بسته است

نیست به جهان جز وصی نبی

مهدی موعود پسر عسکری

آنکه کند تا رشب ظالمان آنکه نماید جهان را امان آنکه بود زد و دمانش نشانی

نیست به جهان جز وصی نبی

مهدی موعود پسر عسکری

آنکه به جانها دهد بال و پر آنکه زیاد شد و بپاشد شکر آنکه بمن داده است این هنر

نیست به جهان جز وصی نبی
مهدی موعود پسر عسکری

آنکه بود جلوه نور خدا آنکه بود شاه روز جزا آنکه کشد دست یسر بینوا

نیست به جهان جز وصی نبی
مهدی موعود پسر عسکری

آنکه بود حامی درماندگان آنکه بود یاور بیچارگان آنکه بود سرور آزادگان

نیست به جهان جز وصی نبی
مهدی موعود پسر عسکری

آنکه زند شرربه قوم دغا آنکه بود ریشه مهر و وفا آنکه بود روز و شب در خدا

نیست به جهان جز وصی نبی
مهدی موعود پسر عسکری

آنکه بود مادر او فاطمه آنکه بود عرش خدا قائم آنکه بود چو شیر حق بر همه

نیست به جهان جز وصی نبی
مهدی موعود پسر عسکری

آنکه بگیرد یک ذره و الفقار آنکه ز تیغش جهان برقرار افتخار آنکه وجودش به جهان

نیست به جهان جز وصی نبی
مهدی موعود پسر عسکری

آنکه بود یاد همه ، همگی یاد تو هم هست که در زحمتی صبر نما صبر ترا نعمتی

شب میلاد ختم المرسلین است
رسول امی مکی که از جـــــان
بود بر تارکش شاخ تیبـــــارک
قیامت تا قیامت جان انســـــان
بود بنیان گذار مکتب دینـــــان
نکبیم مدحتش را لیک گویمـــــم
رخش پر نور ز انوار الهـــــی
بود خلقش صفات کبریا یـــــی
بحکم خالق بکنای عالمـــــم
محمد رهبر از قرآن اکبـــــر
ربوده گوی سبقت را زیوســـــف
ملقب بر ابو القاسم محمـــــد
امین است و بشیر است و ندیر است
پس از او رهبر حق امـــــت
علی صدیق اکبر حجت حـــــق
علی را عالی اعلی و لایـــــس
نظر بسره متوکل یا محمـــــد

کنون وقت نشأه مومنین است
مکان در دل اهل یقین است
به امت رحمة للعالمین است
به هر دانشور راست اددین است
ز حکم حق رسول آخرین است
که مداحش خداوند مبین است
دلش خالی ز جبر و قهر و کین است
همای حق بحق را امین است
بمردم رحمة للعالمین است
پیام آور ز رب الدالین است
برخ زیاتراز آن مهجیر است
نبوت را رسول آخرین است
ز شفقت از شفیع المذنبین است
پسر عمش امیر المومنین است
پس از احمد امام المتقیان است
دعایه شیعه را حص و حصین است
که او آرزوی دل همین است

سخنان قصار

انسان خوب مانند فرشته است .

از چشم بصیرت خدا را بشناس .

سخنان دانشمندان را بگوش جان بسپارید .

بیشتر مردم برغم و اندوه فرو میروند از بس دور و دور خود را شلوغ میکنند و تجمعات
زندگی و چشم همچشمی ایشان را سرگردان کرده و راه گریزی هم برای خود باقی
نگذاشته اند .

شعر از آقای سازگارا

| | |
|-----------------------------|--------------------------|
| به نیران پاره آتش جویدن | بچاه ویل عریان آرمیدن |
| گلوی خشک ز قوم جهنم | زدست مالک دوزخ کشیدن |
| میان حجله در آغوش دلدار | جوان خویش را سربریدن |
| بریده دست جنگ شیررفتن | شکسته پا بکوهستان دویدن |
| گرسنه طفل خود در برگرفتن | ز اشک دید هاش خجلت کشیدن |
| هزاران بار از آن لحظه خوشتر | که خصم مرتضی رازنده دیدن |

رباعی

| | |
|-----------------------------|------------------------|
| خداوند ا به حق شاه مردان | بحق حرمت شاه خراسان |
| مرا یاری تما از من رضاشاه و | بحق سوره یاسین و عمران |

چندیند کوتاه

خسته نگردید کسی راه خدا رفته است .

مگو عیب مردم مشو پرده در .

در محبت دیدم ام خویی ز دل سنجیدم

جزره داور ره دیگر نبوده

راه خود را در محبت یافتیم کار دل آسان شده

مکن آرزو

دلا تا توانی مکن آرزو مکن آرزوی برت آب و

مکن آرزوهای ناپایدار مکش رنج بیهوده در کارزار

طمع کم نما تا شوی رو سغیله به درگاه حق دل بدار در امید

در مورد تولد حضرت فاطمه (ع)

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| بهار است و رسید گل از باغها | بهار امید است این روزها |
| ندا هر طرف میرسد گوش جان | ندای خدایی و روز امان |
| بگوش دلم ناله‌ای خوش نوا | به آهنگ زیبا رسد این صدا |
| که ناگه بخود مات و حیران شدم | ز نادانی خدیش نالان شدم |
| که ناگاه صدایی بجانم نشست | به نام عمه نور ایمان نشست |
| بخود آمدم این صدا از کجاست | وجودم همه گرم و مهر خداست |
| که آمد ندا فاطمه میرسد | به عرش خدا قائمه میرسد |
| به خلق جهان رحمت ایزدی | ده همتای شیر خدا میرسد |
| بود مصطفی ختم پیغمبران | به او هدیه‌ای از خدا میرسد |
| به تبریک میلاد او همتایی | نوازش به عرش خدا میرسد |

خانه بیروح

زندگی خواهی اگر بر کام خود
کام خود شیرین کن از پاک زن

رباعیات

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| نه من مادم نه من نرو نه خورشید | ولی روشندلم از نور توحید |
| امیدی یافتم اندر حقیقت | حقیقت هر که راست را فتامید |

جانم فدای کسی باشد که مرا بر علم و دانش تشویق کرده است .

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| از یاد علی تنم توان شد | آرام شدم دلم جوان شد |
| عمری گذشت مرا خزان بسود | آفتاب امید دل نهان بسود |
| از بیخردی شکسته بسودم | در بود و نبود خسته بسودم |
| لیکن دل من امیدوار بسود | از قوت دین گل بهیا ربسود |
| ناگاه شکفته غنچه گل | از سینه من برای بلبس |
| بلبل زبان جان من شد | آفتاب امید در چمن شد |
| این دل چو چمن سبز و خرم | ناگاه نشست نسیم صبح شد |
| از مشام جان بسو نمودم | با مهر علی خونم نمودم |
| اندر چمن بهیا رجانه | دیدم گل است سر زبانه |
| هر سان به سراغ دل رفتم | من راز نهان به دل گفتم |
| گفتا بمن گل امید است | این گل ز عشق تورانجید است |
| بویش بنما صفای جان است | از بوی نبی صفای جان است |
| خندان شدم من از دل و جان | گفتم بخدای حق سبحان |
| شکرت چسان نمایم ای حق | از همتی هم رضا شوای حق |

××××××

رباعی

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| گرچه نا توانم توانم گفتم | زبانم این سخن از نهانم گفتم |
| گفت روره مهر و وفا | رفته ام دیدم همه صلح و وفا |

محمد (ص)

محمد از خدا دستور دارد بشر را تا به سامانش رساند

...

مهدی (عج)

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| غم از دل ما جدا نمیشود | بیا که دل ز غم رها نمیشود |
| تا مهدی بکشور دین قدم ننهد | درد و غم ز جان رها نمیشود |
| پارسایی ما اگر بیریا بسود | بحق حق او ز ما جدا نمیشود |
| چون کلامش قوت جان دل است | هر که او خواهد ز نماز جدا نمیشود |
| درد مندیم ما از هجرش روزگار | این جهان بی رخش با صفا نمیشود |
| بیا بیا نگر ز پا افتاده ایـم | کسی چون تا با ما وفا نمیشود |

...

حضرت عباسی (ع)

| | |
|------------------------------|--------------------------------------|
| ماه ما اندر زمین جای تو نیست | در سما ماهی بود اما بهمتای تو نیست |
| روشنی بخش جهانی ای عیسای ما | این زمان مشک گشایی هم بهمتای تو نیست |

.....

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| صداقت را دل بد خواه ندارد | مروت بر دلست امضا ندارد |
|---------------------------|-------------------------|

...

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| سود جهان پس مرا که دل به او داده ام | داد هام کوی او این دل دیوانه را |
|-------------------------------------|---------------------------------|

...

| | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| امیدی صد ساله را بیک نظر یافته ام | زیاد روح علی امید صد ساله را |
|-----------------------------------|------------------------------|

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| سلام ای حجت هفتم امامم | بحق حجت هفتم جوابم |
| سلام بر آن نگاهت ای وفادار | سربیجا و سامانش تودادی |
| به قربانت اگر صد جان مرا بود | ره جانان نشان من تودادی |
| سلام بر دود مانت حجت حقی | دلم روشن بود نورش تودادی |
| قسم خوردم بحق تازنده هستم | زیادت دم زخم دم را تودادی |
| دگر دل بر کسی هرگز نبندم | نبندم جز رهت راهم تودادی |
| سلام ای مالک ملک هدایت | اما ما این دلم تسکین تودادی |
| سلام همتی بر موسی بن جعفر (ع) | قلم بردست عصایم شد تودادی |
| اما م این قلم را ازدها کن | بخشم دین رسان آنجا رها کن |

رباعی

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| هوای کوی دوست بوی بهار است | مرا در کوی دوست میل ناها راست |
| نها رکوی دوست بر جان نشیند | که دل بی یار هر جا بیقرا راست |

تک بیت

| | |
|---------------------------------|----------------------------|
| امید صد سال را نیک نظر یافته ام | زیاد روح طی امید صد سال را |
|---------------------------------|----------------------------|

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| درد ما در دیست بی درمان دوا | درد معشوق است عشق مشکل گشا |
|-----------------------------|----------------------------|

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| در ره دانش مکن شروت در پیغ | دا نراست انسان را سازد عقیق |
|----------------------------|-----------------------------|

(شعاع اختر ایمان امام جعفر صادق
 همای رحمت و عزت امین حضرت داور
 صبور و صابرو سرور همانند رسول الله
 رئیس مذهب شیعه ششم حجت از داور
 همی فرمود زمان بود نماز خویش سبک بشمرد
 بسا رنج زمان برده ز رنج دل نه می کوشید
 بود فرزند پیغمبر زهرا یار کار آن شاه

...

تنهایی

شدم تنها خدایا بی امانم
 دمی یاد ت نکرد مخلو رگشتم
 ولی امید تو بوده دل من
 ببخش یارب مرا بیدار گشتم

...

ز لب ریزد گوهر کس که داناست
 سخن آهسته گویند دل نشینند

...

در قفسم در قفسم در قفس
 من که شدم اسیر بند قفس

فروغ مشعل قرآن امام جعفر صادق
 صفای دانش و برهان امام جعفر صادق
 فرح افزای جسم و جان امام جعفر صادق
 نمود راه خرد گمان امام جعفر صادق
 چه زحمت ها کشید در دین امام جعفر صادق
 چراغ دین نمود روشن امام جعفر صادق
 امام ناطق قرآن امام جعفر صادق

ز تنهایی غریب و بی نشانم
 ز اندام بیکس و بیمار گشتم
 گناهکارم گناه هست حاصل من
 برای بندگی هوشیار گشتم

سخن آهسته گوید شخص عاقل
 کجا نااهل در منزل نشینند

نیمه نفس کرده مرا این قفس
 نیست مرا جز خدا داد رسی

بود فصل بهار

~~~~~

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| چمن از غنچه گلها باخندد    | بوفصل بهار و لب باخندد      |
| به سرما طعنمزد جانش باخندد | درخت خشک از بسوی بهاری      |
| وجودش شادمانیست باخندد     | لبی را بوسه زن با بوسهستان  |
| چمن دل که حانا دل باخندد   | چمن را کرد شعی نه هر چمن را |

## قمار باز

~~~~~

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| برد و باختش آرد پشیمان را | قمار باز باز د زندگان را |
| چون نبرند لذت زندگان را | ببرده و نبرده یکسانند |
| در راه هوسد هند جواناتی را | نه خواب و نه راحتی دارند |
| بدست خویش خورند ناتوانی را | قمار باز گویند و نگویند برده |

بازد قمار باز شرافتمرد انگلی را يك جا
از دستد هد بیک جازند گانی را

جدا ایی

~~~~~

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| عجب دارم ز تو چون با وفائی  | شنیدم دزدی دماز جدائی       |
| سخن هرگز از گوازی وفائی     | جدائی در دبی در مان باشد    |
| بمیرم بهتر است تا از جدائی  | به مهرت جسم و جانم خو گرفته |
| که میت رسم من از روز جدائی  | جد از من مشوای بهترین دوست  |
| شد مرا ضی من دماز جدائی     | شد مصید تهراد ریند کردی     |
| که دل پیوندد دل تایید جدائی | صفای همتی نه این چنین است   |



## علی ( ع )

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ز بعد مصطفی سرور علی است       | علی نیر خدا جای نبی است       |
| علی گفتم وجودم جان گرفتـــه    | زلطفش یارم از یزدان گرفتـــه  |
| بود مهر علی آموزگارم           | علی جانم بدخواه ، هست افتخارم |
| علی رهبر بود بر دانش و دین     | علی باشد امین آن یاسین        |
| چراغ دین علی مرتضی است         | امام و راهنما ء اولیا است     |
| محمد را علی پشت و پناه است     | بدون نزدیک علی چون نما است    |
| وجود آن سایه لطف خدا است       | شمانند محمد مصطفی است         |
| ز علنی بینیا ز شد دشمنی و دوست | برای خود پرستی کرده خاموش     |
| بود ثابت قدم در دین چو کوه     | نتایر هیچ و قرآن است نیکو     |
| به وصفش همتی کنی می توانی د    | سخن گوید زدن از یار و         |

\*\*\*\*

## ریاعی

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| همان لاف مزین به مار و شروت | همان غره مشوبه جاه و قسوت |
| یکدم به خود آی بین زمانـــه | از دست همه گرفت غسوت      |

\*\*\*\*

|                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| پایه ایمان بود در راستی | کج نهادن را شاید راستی |
| زینت انسان بود از راستی | بهر بود زیبا نام راستی |

\*\*\*\*

از سنگ گوهر سازید نه آنگه گوهر را سنگ کنید .

## حضرت امام زاده داود

بود و اعتقاد و پند تن از دستار که در بیمارستان فیروزگر با هم تار میکردیم  
به زیارت حضرت امام زاده داود مشرف شدیم . چه روز خوبی بود بخدا تمام  
لذات زندگی من در دوستی با آن محمد پیامبر خدا میباشد و هست و هرچه  
یافته ام در مسیر این دوستی ها یافته ام خلاصه در آن روز خدمت حضرت امام  
زاده داود آن سرور بزرگان آن نوجوان پادشاه خدا و جگرگوشه زهرا زیارت کردیم  
بعد از آن روز تا دامن قیامت بیام دست چون شون زیارت را از خیلی وقت پیش  
در سینه داشتیم . در آن مکان نور ایمان و برادری و برابری هویدا بود  
در آن مکان شفق حقیقت خروشان بود آری هرچند که حق باشد هزاران ندان  
با آن باید رست بر بندند .

## نایب الامام خمینی دامت برکات

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| از شاه رویاگر تو زیبا       | رخشند ترا از ستاره و ماه   |
| از گوشه چشم بما نظر کن      | ز آن گوشه چشم تو ببین      |
| بیداشت همه امید ، خمینی     | خورشید زمانی ، حق الله     |
| دیدیم ز طاعت زمانه رخ فراتر | در صبر شدیم تالطف تو آستان |
| دیدیم رخ تو گل بهشت است     | مهر تو بهمان انوشهر است    |
| مرحمت ، تولد و احسان        | از بهر همه بحق سبحان       |

\*\*\*

تاریخ هدایا، ۱۳۴۱ در کنار آب روان حضرت امام زاده داود

سرود

در آب روانی مرا آن آب شد آب زندگانی

## کوی جانان

|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| ز خود راضی نما علی موسی الرضا را | تو گر خواهی رضای داور خود     |
| بود نسل محمد آل یاسین            | علی موسی الرضا هست رهبر دین   |
| سبک شو و نظر آن باگه کن          | جدا خود را از کبر و ریا کن    |
| غریب را یار باش و حق را رضا کن   | ضعیفان را نظر از لطف بنم      |
| بشهر طنوس بینی خسانه دل          | نگه کن نگه از دیده دل         |
| غریب است و غریبان را دهد جا      | عزیز فاطمه بینی در آنجا       |
| ز درد و غم وجودش را رها کرد      | شتر از ساریبان خود را جدا کرد |
| روان شد باگه او نگه کرد          | بسوی بارگاه آن شه دین         |
| پناه خمیشتن میخواست ز آن شاه     | دو چشمانش پر اشک ، نالید آنجا |
| بما یاری نما ای اصل یاسین        | پناه بی پناهان حجت دین        |
| بحق داورت از لطف و احسان         | بما بر راه دینت یاری کن       |
| شده محراب درگاهت سراسر           | عزیز فاطمه ای نور داور        |
| روان دل را بسوی آن توان کن       | بکوش همتی همت ز جان کن        |
| بکوش در راه دین ، دل را جوان کن  | که باشی ناتوان در کوی جانان   |

\*\*\*\*

خردمند آن دلی بی کینه دارند / دلی بی کینه چون آئینه دارند

\*\*\*

زیارت نامه حضرت شاهزاده اسماعیل ( ع ) پسر حضرت امام موسی کاظم ( ع )

که بارگاهش در فیروز دوهمیباشد . در تاریخ ۱۳۵۶/۱/۷

|                                   |                                |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| بهار است گفتگویم جان گرفتـــه     | لبم چون غنچه گل جولان گرفتـــه |
| درخت دوستیم باربر شـــــــد       | صفای جسم و جانها شمر شـــــــد |
| به صحرای امید تا جا گرفتـــم      | سراغ یار و خلوتگاهها گرفتـــم  |
| ز هرگن بوی یار خود شنیدـــم       | گذشتم یا رخود را چون ندیدـــم  |
| بهر سودرچمن های بهـــــــاری      | بدشت کوه صحرای هزار ی          |
| دیدم تا بیابم جان خود را          | شدم خسته هر ندیدم یار خود را   |
| امیدم یار دیگر پر گرفتـــه        | رها تن کرده را رو گرفتـــه     |
| مراد اور بسوی یارم آور د          | بکوی آن مه دلدارم آور د        |
| بکویتش تا شدم جانم جوان شـــــــد | لبم چون غنچه گل و وصف آن شد    |
| بوصف روی او لب را گشودم           | صفای روی او نوری . . .         |
| چنان ماتم نموده با رگاهش          | دلم خرسند گشته از نگاهش        |
| به پیر آفتاب چون ذره گشتـــم      | من از روی ادب آنجا نشستم       |
| سرم را روی زانویم نهـــــــادم    | ز خویش رفتم بهشتی پا نهادم     |
| بخود قدرت ندیدم آن میانه          | دلم از من جدا شد آن زمانه      |
| که فرزند امام هفتم است او         | بودش زاده اسماعیل و دلجو       |
| بوصفش همتی لکنت زبان داشت         | پناه خیمهش میخواست از او       |

چند روز است پدر جان رخ ما تراندیدم      غم هجران تو را بدیدم خریتم  
 مرغ شب را اثر از ناله خانسوز گذشت      بسکه من در غمت از سوز جگر نابوم  
 غمه میداد تسلی بمن و مینالید      من از آن ناله بسی راز درون فهمیدم  
 چون توفتی غمه دیگر خوابنداشت      بسکه من اشبثاثریه رخس پاشیدم  
 آه از آن دم که افتادم ز شتر ، جان پدر      مرگ را در جلو چشم ، پدر جان دیدم  
 دشت ، پر خوف و خطر بودی من طفل صغیر      زیر پندبسته خاری بخدا خوابیدم  
 از سرترس پدر ، دیدم خود را بستم      و در آن نیمه شبیک سخنی بشنیدم  
 که یکی گفت که ای بلبل ناکام ، بخواب      کی بد این لطف بجز عمه زکس امیدم  
 چشم خود باز نمود مدهد و صد آه و فغان      قد خمیدم من معجز سیاهای را دیدم  
 دست الفت به سر و روی من زار کشید      منم از روی ادبماه رخس بوسیدم

روی او نیز چو رخسار من نیلی بود

آشنا بود برایم اثر سیلی بود

گفتمش کیستی اگبانوی فرخنده خصال      که ترا همچو من غمزد نیلی است  
 گفت من مادر تو فاطمه زهرا ایسم      که هم توشد هاین سرو قدم همچو حلال  
 مکن آن قدر فغان یاب تو آید ز سفر      نیست دیدار پدر بهر تو ای طفل محال  
 گرم صحبت چو مادر شد ای باب و حیدر      که چسان دل شد باز خون جگر مالا مال  
 که صدایی غضب آلوده بگو شم آمد      مادر غمزد هام گشت پریشان احوال  
 گشت نزدیک جوان درون فرومایه بمال      کرد پنهان رخ خود را ز من بگرد کمال  
 مادر هرفت وعد و همچو اجل باز آمد      کوکب بخت من از آمدنش یافت زوال  
 سیلی چند بر رویم زده ستم به کمند      میدوانید چو آهیره ام بر دنبال  
 هر نفس در نظر جان پدر سالی بود      جای آن لحظه پدر جان بپر خالی بود

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| دستی که برآه حق جدا شد      | از لطف خدا گره گشا شد       |
| میر شه بسون آب روان شد      | لرزه زمین تا آسمان شد       |
| تسخیر فرات نموده آنجــــا   | اندر دل آب رفته چون ماه     |
| بر کف یگرفت ز آب شیرین      | تزدیک لبش ، لبی چو چوبین    |
| خشیده لب از بحق حق بسو د    | آن لب بکلام حق ورق بسو د    |
| یادی ز حسین تشنه لب کـــر د | یاد روز شهنشه عرب کـــر د   |
| آبراه آب واده آن آب . . . . | با دیده اشک چو اشک مهتاب    |
| ما هست بحق حق عبــــاس      | اندر دل دین آن یل ناس       |
| از بهر خدا جان فدا کـــر د  | اندر دم مرگ اخا عدا کـــر د |

\*\*\*

تلك بيتی

من خاکپای کَر / بد و جهان ندهم / علی جان / که خاکپای تو ما / مرا تربیت جاندست

\*\*\*

ز مهر فاطمه جانم جوان شد / جوا نتر دل شود از مهریتیمان

+\*\*\*

چو خورشید میدرخشد رانخرو دین / ز رخسار سلمان همچو سلمان

\*\*\*

الهی

بحق آسمان و زمین و بحق سوره یاسین دینت بحق هشت و چارای بارالهی  
 فلسطین را ز دست مزدوران نجاتی ده بحق حرمت قرآن بحق حرمت شاه  
 خراسان به حق پهلوی بشکسته زهرای اطهر ، بحق آن شهید کربلایت ، بحق  
 آن شهیدان هفده شهریور ایران که خون نوجوانانش میجوشد فلسطین را نجاتی

## سرود قرآن

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| محمد بود رهبر دین            | پیاپی به قرآن و آیین        |
| ز قانون حق ما دفاع میکنیم    | همه دشمن دین فنا میکنیم     |
| بود قوت دین و ایمان          | کتاب خداست قرآن             |
| همای سعادت کتاب خداست        | به عدل و عدالت علی رهناست   |
| اگر کو دیکیم ، مهر حیدر عجین | چوانگشتیریم نام او بر نگیین |

\*\*\*

## قرآن

|                       |                          |
|-----------------------|--------------------------|
| ضامن به سلامت استقرآن | اولین راه هدایت است قرآن |
| از حق به امانتست قرآن | قانون رفاقتست قرآن       |
| یار ناتوانان است قرآن | بخشش ز خداوند است قرآن   |
|                       | یار مهربانان است قرآن    |

\*\*\*

ای خدا من عید و عید و بنده تویم دارم گناه و شر مسارم از غرق گناه خسته جانم  
ای بار خدا ناتوانم شرمند ز کارهای خویشم از درگاه تو امید بخشش دارم تو مرا  
به درگاه خود در برم منما که من ذلیلم رحمان و رحیمی و کریمی رحمی بنما .

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| جفا اندر زمان بسیار دیدم | ز دست روزگار و کار دیدم  |
| ولی اندر جفا های زمانه   | تنم خسته ولی پر کار دیدم |

\*\*\*

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| میرو د هر کس از این دار و فنا | خوش کسی دارد به آن جا آشنا |
| آشنا اول نماز مومن است        | دومی مهر نبی و حیدر است    |

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| غریبم کن زندان کس ندارم      | بجز زنجیر و کن ، مونس ندارم |
| در این زندان خدا بیمار گشتم  | ز بیماری تن تبتدار و گشتم   |
| خداوند انجاتم دهنزدان        | بحق حرمت اسلام و قرآن       |
| ز بس صبر کرد هام جانم لب آمد | ز دوری رضا آخر نیامد        |
| ز بس موسی ابن جعفر دعا کرد   | خدا هم حاجت او را روا کرد   |
| خلاص کرد هاز دنیای فانی      | نجاتش داد ولی دل کن فغانی   |
| ز زهر کین درد او روا شد      | خدایا حاجت مولا روا شد      |
| دم آخر بهر جانب نظر داشت     | امید دیدن روی پسر داشت      |
| شمی میثقت رضا جانم کجایی     | دم مرگم چرا بابا نیایی      |
| بیا با من مادر ندارم         | غریبم ای پسر یا ورنه دارم   |
| بیا با من رنجور را باشد      | دم دیگر تنم بر گور را باشد  |
| بیامد در دم آخر رضا جان      | بیالین پدر با صوت قرآن      |

\*\*\*

|                                     |                             |
|-------------------------------------|-----------------------------|
| رضا را در دم آخر بفل کرد            | وصیت ها به آن شاه زمین کرد  |
| خدایا حاجت شیعه روا کن              | قدم ها را بسوی آن نوا کن    |
| زیارت تا نعیم شاه خوبان             | پس از آن جای مابر که لا کن  |
| بسوز ایدل زغم ، بیمار کردی          | مبادا در زمانه خار کردی . . |
| ز حرف حق شده برگنج زندان            | بلی آقای تو مولای خومان     |
| بسوزی دل که دلسوزی <sup>نداری</sup> | بجز موسی کاظم کس ندارم      |
| بزن دست توای دل دامن او             | بجز او آشنای چون ندارم      |



|                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| ز حرکت حق شده برگنج زندان      | بلی آقای تو مولای خیمهان    |
| بسوز ز دل که دلسوزی ندارد      | بجز موسی کاظم کس ندارد      |
| بزن دستت توانی دل دامن او      | بجز او آشنایی چون ندارد     |
| نمت از حد فزون این همی شود     | کم بجا قاشی در دست نمون شد  |
| نزلت موسی کاظم در جهانست       | بشاهزگر گرفت مهرین نهائست   |
| ز چشم دل بدیدم آشنایان را      | امام زدود شه والا تیار را   |
| مرا هر دم بود او مونس و یار را | خصوصا در گرفتارن بود یار را |
| نزه بر نار خود بسیار دیدم      | چو سختی ها من بیمار دیدم    |
| ولی در نزه دل سوز او بود       | گشا بر هر گره دلجویم او بود |
| زیادتی بیست بار دارم . .       | زیادتر من تن تبار دارم      |
| مرا او یاورن در هر بلا کرد     | دعا کردم درد من دوا کرد     |
| بود آقای من آن شاه خیمهان      | بحق حرمت شاه خیمهان         |
| اگرچه لایق آن شاه نباشم        | ولی حق خدا گمراه نباشم      |

\*\*\*\*

خداوند داد مظلوم را از ظالم میستاند اما عبر میکند شاید توبه نماید .  
 هر کس رنج مردم را زیاد کند خداوند عذابش را در دو جهان زیاد میکند .  
 گرچه آن شادم نکرد دل سر نیام

\*\*\*\*

کار و کوشش را بخود کن استوار  
 زندگی از رنج خود کن برقرار

ای وجود کرمتر از آفتاب آفتاب دل بیا در فراق تو روز و شب سوخیم هنوز ناخوش  
 است هر عقل و روح اندر بدن ای طیب عقل روح ما بیا ناتوانیم ای توانای زمان  
 غسته کرد ما راهوش ای آرزوی دل بیا سوختیم در آتش کبر و ریا یا بخل و حسد  
 بی وفا گشتیم همه بر یکدیگر ای آفتاب جان بیا ای حاسی قرآن بیا منتظر  
 تا کی بیا روئی دل ما بیا ما ندیم تنها بیا مهدی بیا ای یادگار فاطمه ای یوسف  
 کنعان بیا یسویب تو دلها را ما دل دیده ای بر انتظار اشک روان باشد چو  
 جزای یوسف دلها بیا خون خواهی جدت نما ای ضامن قرآن بیا .

## تک بیتسی

طمع کم کن ایدوست بر مال و جـاء جلو میروی بشت سر کن نگاه

\*\*\*

## رباعی

جهان نفس ، مرغ نفس گشته ام ز دست دوان ، خدا نیم نفس گشته ام  
 از نفس این جهان دل بتو پیوسته ام ولیک امید میمی ، تو بی کاه سا زی

\*\*\*

محبت ز مادر بیا موز بسـر د که مادر ز مهرش ترا پرورید

\*\*\*

وای بر ماکه را ما از هوس پر خدارست بیخبر ز راه خود ، ره خهوان ظفرست  
 هوس گرفته جان ما طمع بود فیا م زبان دل شد مخموش کجاست نـدای جان ما

\*\*\*

رفت یا راز دل تو رفت قوت جانم برفت آسان نبـود

با رخدایا ما بنده تو میباشیم گناه کردیم ما را ببخش چون تو بخشنده و مهربانی  
دستی ما را از خود جدا ساز . ما را از بیچارگی نجات ده از جسم و جان ما هوس  
را دور کن . براه راست راهنمایی کن چون ما در کارهای خود سرگردان میباشیم  
نمیدانیم ما را از لطف خود راهنما باش . راهی که رضای تو بر آن باشد .

یاریمان کن در دنیا و آخرت در پیشگاه عدل شور و سفید باشیم و ما را یاری کن  
تا در راه تو کوشش نمایم آنچه مصلحت میدانی ما رضای تو را میخواهیم ترا قسم  
میدهیم راههایی که پیاپی تو رفته اند راهنما باش . ما را اگر یاری نکنی سرگردان  
خواهیم شد . پروردگارا به آفریدگارت قسم ما را که یارو مدد کار باش در دلهای ما را  
در مان کن یاری نما در دنیا و آخرت ما را . میدانیم دوست میداری یاریمان کن  
که فریب نفس سرکش خود را نخوریم بحق زمین و زمان آسمان ها و فرشتگان قسم  
میدهیم مریضی های باطن ما را درمان کن و ما را از گمراهی های نجات ده چون  
ما خود نتوانیم بی کمک تو کار انجام دهیم قلب ما را بهمدیگر مهربان ساز  
دشمنان دین و وطن ما را نابود نما از مهرت با ما رفتار نمائ که ما را طاعت عدل ترا  
نداریم و چسان شکر این همه نعمت های ترا گوییم ترا بحق خون حسین که برای تو  
دین تو کشته شد ما را یار باش بحق مردان پاک و زنان با عفت و جوانان درست کار  
پیر مردان خمیده و غریبان و چشم دل ما را به حقیقت آشنا ساز .  
و سوسه شیطان را از جان و دل ما دور نما قلب ما را چون کوه استوار سازد در عبادت  
زنان دل ما را یاری کن تا شکر تو گوئیم .

\*\*\*\*

بردی چه سود ز زور که بازار تو شود سود نبرده کسی ز بازار عدل م

\*\*\*\*

آدم بی علم نابینا بود هر کسی آموخت علم بینا بود

\*\*\*\*

دل بود چون شیشه های سنگ است سخنها زبانش از زبان خویش تن تیزتر سازد شیشه را

هو کس بیشتر در علم کوشا باشد بینا تر میشود .

## طلاق

بدبخت ترین مرد کسی است که بیجهت یابی بهانه با زن خود ناسازگاری میکند  
بر اثر این رفتار، زن دلسرد میگردد. در این جا است که پیوند زناشویی از میان  
میروند و حرف به میان میآید خصوصاً اگر روزی چند مرتبه هم تکرار شود.

دیگر زن برای زندگی شوهر خود دل نمیسوزاند چون محبت از میان رفته. زن —  
دیگر مرد ایده آل خود را نمی بیند در اثر ناراحتی هایی که از شوهرش می بیند —  
ترك خانه و زندگی میکند تا جان خود را به سلامت بدربرد. بطوریکه دید میشود  
زن از شوهر محبت میخواهد نه چوب و کتک مرد و زن دو پایه زندگی میباشند. هر يك  
از این پایه ها اگر سست شود زندگی متلاشی میشود و این جور مردها بد اخلاق  
میباشند و یا عوسران. دلشان میخواهد هر جور هر روز یك روش داشته باشند  
و اما زندگی اسباب بازی نیست این نوع آدمها دیگر رنگ زندگی خوب را نخواهند  
دید چون هر کس از همسر خود جدا شود فرزندان که از ایشان میباشد دیگر روز —  
خوشی را نمی بینند یا اگر مرد با امید زودوم و آنهم صدی يك اگر از آب خوب در —  
بیایند. در اینجا چه کسی به فکر فرزندان است بخدا اگر کسی بی بهانه —  
زن خود را طلاق بدهد دیگر روز خوشی را نخواهد دید و اما زن هم باید فرمانبردار  
مرد باشد مرد هم وظیفه دارد غمخوار زن خود باشد این بار زندگی را باید  
هر دو بدوش بکشند تا زندگی آرامی داشته باشند.

## طـ لـ اـ ق

پدر آشیان ما ز روی مادر صفا دارد

پدر مادر ما وفا دارد

ما کوچکیم صبورو بردبار باش

پدر رحم کن آشیان ما رابه بیگانه مسیار

ما محتاجیم به مهر مادر

مادر فرشته ای ز خدا بود برای ما

تو این فرشته خدا را از خانه بیرون مکن

تو این جسم ما را بیروح مساز

سغی ز طلاق مگو

دم جدایی ز مادر مامزن

ما کودکیم و خرد سال

گذشت را پیشه خود ساز

صبور و صابر باش

مهر مادر صفای جان است

پند مادر چو پند لقمان است

آشیان ما را تاریک مکن

توراه خود را تاریک و باریک مساز

ما مادر را دوست داریم

تو بهشت ما را چو جهنم مساز

این زندگی هم باغ توست

اگر دست از این باغ برداری

نهالش خشك میشود

پدر حرف از طلالی مزن

مهر مادر صفای جان است

پند مادر چو پندلقمان است

تو مادر داشتی و مهر مادر دیدی

گذشت را پیشه خود ساز

دنباله طلالی

عبور و صابر باش

دم از جدایی مادر نزن

مارا ز عذای جان جدا مکن

توسیلی روزگار بر خسار ما مزن

برای رضای خدا

تو ما را بروز نار بسیار

اگر مادر بروی گرد غم برخسار چهره میگرد

ما کوچاد و خرد سالیم

بترس پدر ز قهر خدا مکن مادر ز ماجدا

ما جو جه های نارسیم

ما نهان تو هستیم تو صا حب باغی

مادر باغبان و تو چشم و چراغی

پدر دم از طلالی مزن

مهر مادر صفای جان است

پند مادر چو پندلقمان است

پدر بخود منور و مباح

به سیم و زرت مبال

از آه نیمه شب مادر بترس

روشن کنید تا ريك شـب

تا ريك شبهای یتیم

خون است دل بی سرپرست

مستی ، زمال ای مال پرست

توسیم و زر پنهان کنی

قرآن زیر آسان کنی

اما عمد نبود ترا

بر سود خود قانون حق اجرا کنی

ای زیرپرست ، شو حق پرست

تاریک بود داشانه های بینوا

خفتن به شب ویرانه های میرانهها آباد کن

گنج است دل میرانه ها خون است دل بیچاره ها

راحت خفتهای جای خود ، رنج ببر گنجی ستان

خلق خدا را شاد کن تو خانهاش آباد کن

حق را ز خود دلشاد کن گریندهای این را • توست

تو بنده و او خالق است او بندگان رافایق است

تو ناتوانی کوی او تو هم خو ری روزی او

این مال جا گردست توست حق داد خود گیر دز تو

داد ترا ثروت که تا بیند چسان خرجش کنی

میکوشی اندر کار خمش بر کار بازار خویش

دنبال روشن کنید

یکدم بکوش راه خدا و انبیا چون امتحان است این جهان

ده امتحان بینی صفای داورت

بینی همه پیمان حق را بر وفا

شعله عشق در این بوم سوختم .

سو ختم در زندگانی سو ختم

بیئمان آتش بخود افروختم

دوستان تا ریشه جان سوختم

چون ندارم من هنر

لب فروبستم اما بیقرار

سو ختم از سوز درد دل در بلا

بیسوادم دوستان من سوختم

سو ختم چون شمع بر ویرانه ها

من نهانم آتش است لیکن بظاهر سرد سرد

سو ختم چون عاشقان بینظر

بینظر باشد رهم ای دوستان من سوختم

سو ختم چو تشنگان بیگناه

بیگناه در روزگار سوختم

سو ختم مانند مادر بهر طفل

من در این دورو زمان از بهر دانش سوختم

دنباله شعله عشق

جسم و جان همتی گرسوخته است \_\_\_\_\_ دانش است بیگنا کند جوینده را

دل به امید خدایش بسته است . \_\_\_\_\_ علم دم عیسی است زنده نماید مرده را



رفیق به روز گو دیکم یقین دارم -  
 کسی نبود مرا مادر بسود<sup>تعلیم</sup>  
 کسی ده رنج ز من میکشید  
 برای پرورشم در آن زمان  
 هشی به کهواره ام در آن زمان  
 غمناکم بگوین کسی نبود به نوح مادر بود  
 بفکر من روز و شب د و چشم پر اشته  
 ز دوری من دلی بر غم  
 بسان من جوان بود به روزگار  
 همین قد خمیده ده در خاک است  
 سخن هرگز درشت بروی او نمیگفتم  
 کعبه مهر وفا پریرید مرا مادر بود  
 کسی که شیر ز شیر جانش  
 کسی به دهنم گذاشت لقمه نانی  
 کسی بدو دکی بغل مرا میکرد  
 فرشته نبود و حور نبود و مرا مادر بود  
 چنان اگر خواهی شود ترا واجب  
 هر آنکس بچنان رفت<sup>شک</sup> او را مادر بود  
 نبی فرمود از حکم خدای  
 بهشت در زیر پای مادران است .

دنياكه مادر

( ٤٥ )

مادر بدرد دل ما گوش میدهد

مهر مادر صفات جان است .

پند مادر پوپند لطفان است

مادر رشادت فرزند

دلش خورشید لبش خندان است

عفتی تو زیند مادر گو

که این روشندان تو آن است .

\*\*\*

دوست شما

دوست بد دل جانند منزل و ماموایند

دوست شما سیم وزر جان بود درد لبت

شجا او جانند

زبان دل بیصدای زبان سر بلاندا

رنگ بس است کی حیا بندگی حق نما

مان یتیم میخوری

شروت او دست دوست لاف دین میزنی

وقت نماز شده داد زنی ای خدا

رنگ بخود میدهی از کلام خدا

عبادت مرتضی ز شب تا صبحگاه

بود در کوچه ها یاور در مانده ها

ز قهر داور بترس کار تو هم لنگ شود عرصه بتو تنگ شود  
راه نزدیک تو هزار فرسنگ شود

شبی خلوت کنید در نیم شبها

چراغ خانه را خاموش سازید

نشینید در دل شب تك و تنها

بیندیشید بمانند غریبی

بیندیشید بمانند غریبی

و یا همچو اسیری در بیابان

و یا چون بیگناهی کنج زندان

مثال نوجوانان پریشان

چو پیری دست به عصا و پشت خمیده

و یا بیدست و پای رنجدیده

چو تاجار ورشکسته در زمانه

چو عالم شهر کافر پانهاد

همه سهل است به انسان که انسان

نمیسازد کسی از خود پریشان

که آنوقت است خدای خویش ببینی

که او شاه و همه درویش بینی

که آنوقت است ترا بیتاب سازد

ترا یادیتیم بیخواب سازد

به فکرش میشتا بر از دل و جان

باقی نیمه شب

در آنجا میشناسی درس قرآن

در آنجا است دلت پر نور گردد

دلت چون کوه، کوه، کوه، طور گردد

در آنجا است بند عهد و پیمان

که آنجا است شوی سلمان مسلمان

در آنجا است شناسی مرتضی را

شناسی مردم راه خدا را

زبان همتی از همت حـق

زدل گهید از قدرت حـق

زبان دل ندای بار اله است

پیمر احمد است حکم خدا است

هر کس خانه ای برای بینوایی بسازد بهشتی در آخرت برای خود ساخته است .  
 یا خانواده ای را از بیسوادی نجات دهد در دنیا مقامی عالی مییابد .  
 درخت آب میخورد که تازه شود اما انسان را علم و دانش مانند درخت سبز و خرم  
 میزند آب درخت را سبز میکند اما علم انسان را انسان میسازد . یک عالم با عمل  
 بر شهرت خورشیدی است میدرخشد . کتاب ما قرآن است قرآن خورشید جسم  
 و جان مردم از خورشید مهمتر است چون خورشید ظاهرا ما را گرم میکند اما کلام  
 قرآن قلب ما را . قرآن ما را به راستی و درستی دعوت میکند خصوصا به علم و دانستن  
 انسان واقعی کسی مییابد که در مسیر فرهنگ علم و ادب نوشتن کند تا آسایش  
 بیشتر نصیب خود و دیگران سازد و اما من تمام آسایش خود را از کتاب یافته ام  
 و آرزو دارم خوشه چینی در خرم دانر باشم . خوشبختی مردم را از خداوند  
 بزرگ خواستارم .

#### خیال بساز

ای بسا کسانی هستند تن پرور و راحت طلب ، پیوسته بر آرزوهای دن فرو —  
 میروند . این نوع انسانها تنها و حت ناپیامی باشند چون مجنون صحرانگرد —  
 میباشند و خود را عاقل و دانا میدانند ولی خود نمیدانند . بیکار و تن پرور  
 را پیشه خود ساخته اند و مرتب نقشه ای میکشند از چه راهی بر مردم رخنه نمایند  
 و ایشان را فریب دهند و یا کلاه بر سر مردم بگذارند تا راحت برای زندگی فراهم  
 سازند و اما این جور انسانها خیلی زود در جامعه شناخته شده و دچار فقر  
 و فلاکت میشوند .

## سفر چهار روزه به فیروز کوه

در ایام فروردین ۱۳۵۰ ده ماه محرم و عید نوروز توأم فرارسیده بود اما همه قلبها در عزای حسین (ع) جریحه دار و در ماتم آن مرد بزرگ که پیشوای م جهانیان میباشد تماما بدان غم که دیگر عید نیز وزی نبود چون حسین برادر آزادی ماکشته شد تا ما حقیقت را بهتر درک نماییم همه مردم حسین را از جان و دل دوست دارند اما من هم در عزای عزت میزدم وظیفه خود میدانستم در این چهار روز چون تمام دوستان و آشنایان در مسجد ها و تکیه ها برای خاسر امام برحق دوریست دیگر جمع میشوند و کسب فیس میدهند . من در این چهار روز حق را بیشتر توانستم درک نمایم چون مردم حق را دوست دارند و افکار شوکس سرمشق راه خود را میتوانند از راه حسین معین کنند .

خلاصه در خود مردم آرزو میکنم بتوانم دلی را هدایت کنم . دوست ان حتی تمام مردم را خدمت ده وظیفه هر فرد است بنمایم چون زندگی همه بستگی شهر و محبت دارد آنقدر در این مسافرت از دیدارها ، دیدارهایی با تور حقیقت سرچشمه مهربانیت لذت میبرم تمام وجودم را غرق عشق خدای میدیدم دیدارها قلب را روشن میکند و انسان را به حقیقت نزدیک تر میسازد تا میتوانید به دیدار دوستان و آشنایان خصوصا پدر یا مادر بر روید تا قلبهای شما از کینه ها پاک شود .

مسافرت کنید تا بدانید مردم چه نوع زندگی مینمایند هر قدر دیدارها بیشتر غم زندگی کمتر . تا آنجایی که میتوانید در خدمت همه مردم گوشه باشید خصوصا جوانان را بخدا شناسی راهنما باشید چون هرکسی در جوانی میتواند پاینده زندگی خود را استوار سازد و به زندگی خود با ایمان محکم و دبستی زیاد ترکوش نماید . مگذارید این نونهالان شباهه گمراهی بیفتند .

#### (۴۹) مسافرت کوتاه در تابستان ۱۳۴۱

پنج روزی مرخصی از اداره گرفته بودم که به فیروزکوه بروم و دیداری از پدر و مادر و برادران و دوستان تازه دهم. یکساعت از رئیس خود اجازه گرفتم که به ماشین برسم اما تا رسیدم ماشین میخواست حرکت کند خلاصه در سندی آخر جاد برلسم بیدارم و نشستم بعد از چند کیلو متر که راه رفتیم ناگاه چشمم در وسط ماشین به طفلی افتاد که در حدود ده سالگی داشت. پرسیدم این طفل متعلق به کدام یک از مسافران است نشانم دادند از صاحب طفل پرسیدم چرا او را جای خصوصی ندوابانیده خلاصه بنایی برای آن طفل پیدا کردیم تا راحت بخوابد. درباره — نگاهی به وضع آن کودک کردم دیدم پیراهنی در تن دارد حتی یک دینار هم — از زمین ندارد ناراحت شدم از صاحب او پرسیدم چرا پیراهن خوب برای او تهیه — نکرد جواب داد که او پدر ندارد در جوابش گفتم پس شما که جاد پدر او میباشید باید به او برسید گفت بنده ، خود دارای پنج فرزند میباشم آنقدر کار میکنم تا شکم ایشان را سیر کنم به بخدا آنقدر ناراحت شده بودم که حدی نداشت اما چاره ای هم نداشتم چون خودم هم از نظر مادی وضع خوبی نداشتم و نمیتوانستم کمک — بکنم .

ای دوستان و عزیزان به مردم بینوا کمک و یاری کنید .  
به زیر دستان خود کمک کنید خصوصا اطفال یتیم که بی پدر هستند . فرزندان — مردم را مانند فرزندان خود بدانید . بزرگی فقط به ثروت نیست زیاد دل بر این دنیا فانی ندهید . بر بیوایان رحم کنید تا خداوند بر شما ارحم کند .

در موقع غم و اندوه نماز بخوانید . یاری از خدا بخواهید و بعد از نماز و دعا  
وقآن ، خداوند گرفتاری شما را بر طرف میکند .

حکایتی شنیده ام که خوب است برایتان نقل کنم :

روزی پدری به فرزند خود گفت : پسر جان حالا بزرگ شده ای باید کار کنی و روزی  
دو تومان بمن بدهی . پسر جریان را به مادر گفت . مادر جواب داد مانعی  
ندارد من هر روز بتو دو تومان میدهم تا خیالت راحت باشد . پسر هر روز از —  
مادر پول میگرفت و به پدر خود میداد .

پدر وقتی از پسر پول میگرفت تو باغچه می انداخت پسر هم پی کار خود میرفت  
خلاصه روزی مادر نبود پسر هر طرف رفت مادر را نیافت از ترس ، آنروز مجبور  
شد که کار کند رفت کار کرد پولی هم بابت کارش گرفت . فهری خود را بپدر رسانید  
پول را به پدر داد پدر فهری آن پول را تو باغچه انداخت . پسر ناراحت گشت  
دید آن پول را برداشت و به پدر گفت من زحمت کشیده ام تا این پول را فراهم  
نمودم پدر لبخندی زد و گفت : میدانم پسر جان . امروز کار کردی که دلت برای —  
پولت میسوزد تا حال مادر بتو پول میداد و تو برای آن پول ارزش قائم نبود  
پسر جان من هم برای این زندگی زحمت کشیده ام تا توانسته ام زندگی را بر دوش  
بکشم و به مقصد برسانم پس تو برای زندگی کردن تلاش و کوشش کن و از شعله  
رنج و زحمت خودت زدندگی کن .

درست دسلعت ۸/۵ بود که در سر آسیاب دولا ب ایستگاه حمام رضا از اتوبوس  
پلیاده ندیم . پسر بچه ا- را دیدم در حدود چهارده ساله و از من سئوال  
کرد ساعت چند است بنده در جواب او گفتم در حدود ۸/۵ میباشد . بنده  
از من جدا شد منهم به طرف خانه خود میآمدم دوباره در وسط راه دیدم همان  
آغازاده مرا دید و سلام کرد و در دست او یک پاکت پر تقال بود و به من تعارف کرد .  
با اصرار زیاد بر تقالی به بنده داد اما دیدم کتابی در بغل دارد به او گفتم  
به مدرسه میروی ؟ جواب داد خیر ولی در دبیرستان شبانه درس میخوانم  
و روزها میروم کار میکنم روزی ۱ تومان مزد میکنم تا امر معاش مادر و برادرم را تامین  
کنم . شب ها هم در خانه به درس مشغول میباشم خلاصه دیدم او هیچ وقت  
استراحت را ندارد آنقدر محبت آن پسر در د من جای گرفت که خدا میداند  
چون راه زندگی خود را اواز او پیدا کرده بود . هر کودکی از اول راه زندگسی  
کردن و بروی پای خود ایستادن را باید بداند چنین فردی هیچ موقعی دچار  
فقر و فلاکت نمیشود .

در هر حال هر کسی این داستان را میخواند به دیگران هم سفارش کند که از آن —  
جوان برومند و بروی پای خود ایستاده سر مشق بگیرد .



از وقت میتوان طلا پیدا کرد اما از طلا نمیتوان وقت خرید ارزش بران وقت خود قائل شوید . در مواقع بیکار در هر جا میاشاید کتاب را بوی خود سازید چسبون بهترین دوست با وفا کتاب اخلاقی است . کتاب خود را هر وقت باز میکنید با شما سخن میگوید خصوصاً کتابهایی که در آن دستور زندگی باشد . بعضی کتابها با قدری خوب نوشته شده است که انسان خود را در آن انحصار و تعریفهای بیند مثال بر مجلسی ( که در کتاب آمده ) و سخن ویر و مشغور سخنرانی است آدم به خود را در آنجا میبیند یا تعریف شهر را میکند انسان خود را در آن شهر میبیند این گنج بیرنج را از خود دور سازید بلکه خصوصاً کتابهای سندی کتابی ده از آن چیز در دست شما اهم میتوانید کتاب بنویسید دارد نیست یا چیز را بسازید فکر کنید جوینده بانیید دانشمندان مانند شما را بودند شما دست دمی از ایشان ندارید ایشان زحمت کشیدند با صبر و بردباری و با امتحانات زیاد از احاطه دارو که از گیاهان و از معدن ها ، ضرر ندارد شما هم امتحان کنید سازنده بانیید و وقت خود را بیهوده تلف نکنید ارزش برای وقت قائل بشوید از وقت خود بسازید عفت و هوس و فکر خود را بناریند از بد تمام زندگی بنسازید خوب شده است از کتاب است .

\*\*\*\*\*

در مجلسی اگر دیدید سخنان شما را گوش نمیدهند زود حرفهای خود را عوض کنید . بجای خیالهای بد ، خود را مشغول خیالهای خوب سازید تا شیطان در کنار شما شمشیر نکند .

مرد غمخیز را از غم و اندوه با سخنان امیدوارکننده دلخوش سازید .

کودکان بی سرپرست را یاری کنید و ایشان را چون فرزندان خود بدانید . فرق نمیکند چون بچه ها در شما انسان اند و آن بی سرپرست ها هم انسان هستند .  
اینکه از دین رسول خدا دم میزنی و پول هم داری این امانت از خداست بردست شما هایی که پول زیاد دارید و بیجا خرج میکنید آنرا به کسب و کارنی اندازید بپول سعدی برای نهادن چه سنگ چه زر ، پس امتحان خود را خوب بدهید که فردای قیامت با کارنامه قبولی وارد محشر شوید که در دادگاه عدل الهی —  
روسفید گردید .

\*\*\*\*\*

کلمات قصار

خداوند هم بر بندگان بیپا در دو جهان یار و مددکار است . راهنمای جوانان باشد  
با تندخویی با ایشان رفتار نکنید . بازبان خوش و پند های آموزنده راه و رسم زندگی را بیاموزید .

قلب خود را بقلب نورانی سازید ( از نور خداوند ) و به یاد او در کارها کوشش کنید .

توانا کسی است که دوستار حقیقت باشد و مردم نیکوکار را رفیق خویش سازد .

دروغ زود تنها میشود تنهایی هم از زندان بدتر است .

هر سخن دروغ مانند تخمی است که زارع بر زمین بنثار هر دانه تخم خوشه ای —

میشود از خوشه ها خرمن ها درست میشود دروغ هم مانند آن خوشه در دل مردم

خرمن های بدی را بوجود میآورد .

یک دروغ ممکن است شهری را خراب کند .

دروغ از آتش هم سوزنده تر است .

آدم دروغگورا مرهم زود میشناسند می سوزد .

ما در عرجا<sup>ک</sup> باشیم و وظیفه داریم بکار خود آشنا باشیم . ناری اگر قبول نمودیم بخواهی انجام دهیم . مخصوصا سرپرست خانه که پدر است باید خانواده خود را بخواهی اداره و انعام و وظیفه نماید او را بیندیشد و خود را خوب اصلاح کند و در ورون زندگی فردن و فراهم آوردن وسایل مورد احتیاج خود را که لازم است فرا گیرد بدو خود را مانند یک آموزگار آماده سازد . اگر یک آموزگار خوب درس ندهد شاگردانش آخر سال مردود میگردند شاگردان وقتی مردود شدند یکسال از درس خواندن عقب میمانند اما یک پدر اگر راه ورون زندگی را خوب نشناسد فرزندان را خوب تربیت نکند و راهنما نباشد ایشان را بر راستی و درستی رفتن نکردن وسایل مدرسه و تحصیل شان را فراهم نکند و سخنشان نیکو به ایشان نیاموزد و آنان را بحال خود بگذارد بیانات و خبراکی نه لازم و حتمی میباشد فراهم نکنند دنبال هر کار که دلر میخواهد بروند از این پدر چه انتظاری دارید که فردا فرزندی خوب داشته باشد خود لذات زندگی را میچشد و حال که دست از همه جا کوتاه شده تازه یک چیزی هم طلب کار است بخانه بر میگرد نگاهش به فرزندان میکند میبیند همه بزرگ شده اند و به پرورش حلقه زده اند در این جا پسر<sup>س</sup> و پسر<sup>س</sup> پول میخواهد و پدر هم از پسر و میگوید من ترا بزرگ کردم زحمت کشیدم حالا بلید بمن کمک کنی که من پیر شدم فرزند هم در جواب میگوید بمن چه حالا پسر چه جور باشد . بیشتر اینجور فرزندان بیتار میگردند آنروزی که پدر دنبال هوسرانی خود بود و به فرزندی کوچکترین اهمیتی نمیداد به وضع تحصیلی اش توجهی نمیکرد حالا نتیجه اش را می بیند . ای پدران محترم در زندگی خود باغبان خوب و درستکاری برای فرزندان خود باشید .

امیدوار هسته نمیگردد . هر چند دارم سخت باشد خدایوند هرگز کسی را از درگاهان ناامید نمیکند . آدم بجای بدبینی باید خوشبینی را شیوه خود نماید بارهائی خوب انجام دهید و آینده خود را درختان سازید همه مردم را بانگاه های محبت آمیز بنظرید و دوستار کوشش که ریشه امیدواری هاست باشید .

شیطان ما را وسوسه نکند انسان شرافتمندانه زندگی میکند و بدبین نمیشود در مردم بجوئید و بگوئید تا تنها نگردید که تنهایی بد بردی است تنهایی از زندان هم بدتر میباشد امیدوار باشید بهترین صفات انسان امید است که به انسان را بهای ترفی میرساند فرزندان خود را از سخنان راست و درست امیدوار سازید و اینان را تشویق در کار و کوشش نمایید . کمک کنید امیدوار سازید عشق بی بریزید هرکس در گرس امیدوار باشد نتیجه خواهد گرفت از کار نترسید و شعله بزرگش به زندگی خود مزید سختی ها را آسان در نظر بگیرید . اگر گروه باشد شخص امیدوار گروه را ازجا میکند و ترتر رسید کار کوچک را هم نتوانید انجام دهید تازه است باید زندگی کند زندگی هم بسته به پختکار است بچه وقتی از مادر متولد میشود هیچ نمیداند یا طفلی که به دبستان میرود باید از الف شروع کند زندگی هم از کار و کوشش پیش میرود . بیگاری و تنهایی و ترس و دودلی را از زندگی دور سازید کار کنید درخت میوه دار باشید اگر درخت میوه دار نباشید درخت سایه دار باشید تا مردم از سایه شما استفاده کنند درختی که نه میوه داشته باشد و نه سایه ریزنده کن میشود . .

فرزندان خود را علم بیاموزید که بهتر زندگی کنند .

قناعت کنید تا فقر به سراغ شما نیاید .

منزل جای استراحت است . زن در خانه برای افراد خانواده تار میکند . زن شریک زندگی مرد است زن باید برابر مرد خود خوش رو و خوش اخلاق باشد اگر مرد استراحت

نداشته باشد خیلی زود شکسته میشود و تندرستی خود را از دست میدهد . و چرخ زندگی خانه بر دست مرد است اثر این چرخ از کاریفتن افراد خانواده خیلی زود نابود میگردند تمام خوشی مرد برابر خانواده خود هست امید دارد بر زندگی این است که تمام خانواده در استراحت بسر ببرند و افراد خانه نیز باید قدر پدر و مادر خود را بدانند و حرف هایشان را از جان و دل بپذیرند . چون پدر و مادر تمام سختی های زمان را بردوش میکشند تا فرزندان آنها آینده درخشانی داشته باشند . اگر پدری از خانه خود ناراحتی ببیند در محل کار خود هم — ناراحت خواهد بود و در اثر ناراحتی ممکن است انسان دست از زندگی میکشد تا جان خود را سالم بدر ببرد . اما سرپرست خانه هم نباید سوء استفاده کند از فرزندان خود را دستخوش خود سازد . غرقت دلش خواست به خانه خود برود یا هر کاری که دلش میخواهد بکند مرد در برجه اول باید اخلاقی خود را نیکو و رفتار خود را خوب بنماید تا ز دیدن او فرزندان خوشحال شوند نه اینکه تا اسم پدر را ببرند دلشوره ای در خود پیدا کنند و از پدری که فرزندان ، از دیدن او بترسند بخدا ، خداوند این چنین بندگان خود را در هیچجا عذاب نمیکند و ای هر کسی که مردم را بخود ناراحت کند خدا او را در وجهان عذاب خواهد کرد .

\*\*\*\*\*

هر کس برای راحتی مردم میکوشد دلش از مهر حق میجوشد .

سخن در قلب زود اثر میبخشد خصوصا در جوانان .

در هر حال همین حالا هم دیر نشده است . چون هر وقت ماهی را از آب بگیری تازه است . در چه زودتر بهتر است در بدست آوردن سرمایه‌ها که هیچ کس — نمیتواند از شما بستاند کوشش نمایید تا تنها نتردید مونس دل خود را بر درون خود پیدا نمایید دیوانه وار بگرد زمان مژدید بیندیشید همت کنید گنجی است بی پایان با کمی رنج این گنج بدست می آید و این همه رنج زمان را تحمل میکنید برای بدست آوردن سرمایه مادی و یا مخارج روزانه اگر هم روزی یک ساعت هم شده وقت خود را صرف این راه نمایید تا بتوانید خورشید دل و جان را بدست آورید این خورشید عالمتاب علم و دانش که در عالم درون شما می باشد و کلیدش زبان دانشمندان است دانشمندان هم چیزی از ایشان کم ندارید جوینده باشید تا بتوانید خواسته های خود را از راه علم پیدا نمایید . چون لذاتی که در علم است بر ثروت نیست .

#### جنگ

هرکس فریب نفس سرکش خود را نخورد از میدان جنگ شاد و خندان بر میگردد . پند قهرمان اثر میخواهد به میدان برود اول خود را آماده می سازد صد درصد امید پیروزی بر خود می بیند اما هوس در انسان از قهرمان هم قویتر است دیده بصیرت میخواهد بشناسد هرکس مطیع هوس شد زود در این نبرد شکست می خورد و اختیار خود را بدست آرزوی بیجا و هوس میدهد و سرگردان میگردد بقول شاعر یزد م هوسرانی یک عمر پشیمانسی .

# چیزهای که انسان را انسانیت می‌بخشد

(۱) بیکاری ۱۲ حسادت ۱۳ جاه طلبی

## بیکاره

( ۵۸ )

دو چیز انسان را نا امید می‌سازد اول بیکاری دوم حسادت به مال و جاه مردم .  
آدم بیکار کم کم حسود میشود و حسرت مال مردم را می‌خورد و مرتب در رنج و اندوه  
میباشد پیوسته رنج میبرد بیکاره هیچ جا ارزش ندارد . و مرده او هم باعث درد سر  
میباشد اصلاً آدم بیکاره بدرجۀ جامعه نمی‌خورد نان دادن هم به ایشان حرام است  
آدم تا زنده است باید کار کند مگر چه با این کو چکی دنیال روزی خود میرود تا سرباز  
رفیق خود نشود انسان باید کار کند تا سودی به خود و سودی به دیگران برساند .  
انسان از گوسفند که کمتر نیست گوسفند به مردم استفاده می‌رساند مثلاً مرغ روزی یک  
تخم میکند اما آدم بیکار اندازه مرغ هم ارزش ندارد .

آدم بیکار را در درجه اول باید با خوبی دعوت بکار کرد اگر نشد به زور باز هم نشد  
باید رهاش کرد و در جامعه راهش نداد تا گرسنگی او را فشا ر آورد بدنبال کارخواه  
رفت چون انسان طاقت گرسنگی را ندارد .

## رباعی

|                        |                     |
|------------------------|---------------------|
| من سوخته ام در خویششتن | با ناله های بی سخرن |
| در دوستی ثابت قدم      | هستم بهمن ذوالعنن   |

\*\*\*\*

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| مرا بستی به زنجیر محبت   | عجب دارم که چون دل واکردی |
| نکردم بد بتو بد هم ندیدم | شدم تنها ولی پروا نکردی   |

\*\*\*\*

تا محبت زنده است ما زنده ایم .

بعضی ها در سخن گفتن چون طوطی هستند هنگام عمل چیزی در چنته خود ندارند سخنی که از سخنبر گفته میشود باید توأم با عمل باشد که اثر بیخشد و بسا مردم خود را عاقل و دانا میدانند این نوع انسانها فقط به نفع شخصی خود سخن میگویند کسی که دار سخن میزند باید با عمل باشد و تحمل بر کار خود داشته باشد تا حرفش اثر بخشد اگر یک گوینده عمل نداشته باشد سخنانش هم فایده ای ندارد سخن باید از دل برآید تا بر دل نشیند بیشتر سخنوران تا میبینند مردم خوب حرفشان را گوش میدهند و در خود جمعیت زیاد می بینند فوری قیمت روی سخن میگذارند . سخن گو باید برای رضای خدا سخن بگوید هر چیزی هم اندازه ای دارد .

## رباعی

نه من نورم که تا روشن کنم رخ      نه من ماهم که تا روشن کنم کاخ  
ولی ویرانه دل آباد خواهم      شود روشن دل ویرانه هـا رخ

\*\*\*\*\*

من نه آنم که بکوشم بر ثروت و جاه      من نه آنم که بنوشم بیرنج غدا  
کوشم از جان و دل تا بکفآرم نانی      نکشم منت کس جز الله الله

\*\*\*\*\*

وطن مهر من ماه من مام من      صفای وطن باشد و کام من  
فدای وطن گر شود جان من      بماند نشانی بیوم نام من



## عشق

عشق است و مرا محبت آموخت هم درس وفا رفاقت آموخت .  
 عشق مرا درس دوستی آموخت عشق شب ها نیمه شبها بیدارم داشت  
 عشق بر راه نیک راهنمای من است عشق وجودم را کیمیا میسازد .  
 عشق هوس را بر من گشت مرا بسوی خدا راهنمایی کرد .  
 عشق دیده دلم را بیدار کرد هوشم را هوشیار دلم را بیقرار در سکوت شب مرا زلف  
 لطف خود بیدار کرد . راه انسانها را نشانم میدهد .  
 عشق به من میگوید انسان باش فریاد مزن که انسان داد و فریاد نمیکند انسان —  
 عربده نمیکشد انسان محبت میکند انسان به انسان رفاقت میکند . انسان ایمان  
 به خدا و رسول و دوازده امام بر حق که اول ایشان مولا علی و آخر ایشان مهدی  
 هست حضرت امام حسین در صحرای کربلا بر مردم فرموده است اگر مسلمان نیستید  
 و بر رسول خدا ایمان دارید من فرزند رسول خدایم و اگر مسلمان نمیباشید  
 پس انسان باشید که شما ها با من جنگ دارید فرزندان من چه گناهی دارند  
 که شما آبی که مهریه مادرم زهرا ( ع ) است به روی شان بسته اید حسین عاشق  
 راه خدا بود حسین درس آزادی به انسان آموخت حسین پرچم قرمزخوا بر بساب  
 بام جهان بر افراشت که نشانه آزادی است حسین میگفت انسان با شید و بنده  
 خدا .

## ربا علی

سبز رنگ است نشان وطن افتخار  
 به سبز و سفید و چه قرمز بنار  
 که سبزش نشانی ز دین من است  
 سفیدرو منم پیش دشمن چو نار

## تشمیق کنید

فرزندان خود رابه علم و دانش سوق دهید تا نادان و بی بند و بار نگردند چون هر کس علم نداشته باشد بد و خوب را . . . نمیتواند بشناسد خداوند بزرگ به انسان عقل و هوش و فکر، فهم، درک حس، شنوایی بینایی و تشخیص ظاهرها علم داده است و اما این چند تایی که خدا به انسان داده است هر کدامین وظیفه‌ای بر صاحب خود دارند و یاروح بر انسان گنجی میباشند پنهان چون صندوقی در بسته و قفل محکمی هم بر هر یک زده شده است . در این جا ما کلیدی میخواهیم که توسط کلید این صندوقها را باز نماییم اگر صاحب این گنج دنبال کلید نرود دزد میاید این گنجها را یکجا بر میدارد کیست در انسان شهوت هم وجود دارد که غریزه جنسی است آتی است سوزان تیغی است بران دشمنی است خفته و بی واعمه اگر بیدار شود و برصاحبش شیبخون میزند تمام بساط زندگی را یکجا میسوزاند شهوت بر انسان مانند گرگ است شهوت خوی گرگ را دارد . گرگ اگر به گله ای رود سگ یا چوپانی را نبیند تمام گوسفندان را خفه میسازد شهوت هم در انسان آن نیرو را دارد مثلا جنایت کاری زنی را میدزد دکار ناشایسته خود را انجام میدهد بعد برای این که رازش فاش نشود ظرف را نابود میسازد چند کارهای دیگر که شما ها خوب میدانید .

و اما در باب کلید بوده است کلید این گنجها را از کجا ما میتوانیم بیابیم — کلید این گنجها علم ایمان است که وجدان را بیدار میسازد . ایمان است که روح را پاک ، عقل را بیدار و هوش را هوشیار میسازد . ایمان سرباز فدای کاری است که شهوت را سرکوب میسازد .

هر کس جدا از راه خدا شود بدرد دو جهان مبتلا میشود هر کس از امر خدا سر بیچود روا می نخواهد کرد خدا پرست کسی است که مردم از یاد او شاد شوند و آرزو دیدار سگندند خدا پرست ستم نمیکند و دروغ نمیگوید کوشش میکند برای حق خدمت کردن خلق را وظیفه خود میداند . بیکاری و تن پروری را دوست ندارد خدا را در همه جا حاضر و ناظر میبیند . امر خدا را از دل و جان میپذیرد برای زندگی خود کوشش میکند و این روش را عبادت خدا میداند خدا پرست این دنیا را محل تجارت آخرت میداند و از ایشان مردم سود میبرند و مرتسب میشوند و میجویند کارهایی را که رضای خدا در آن باشد عبادت خدا میدانند خدا پرست به وعده خود وفا میکند اگر سخنی بگویند در عمل کوتاهی نمیکند و اما بعضی ها خود را مسلمان میدانند یا این روش مردم را فریب میدهند . برای راحتی خود را حتی دیگران را نابود میکنند و اما خدا این جور انسانها را ها را زرد و رسوا میکند .

## تک بیتیهـا

هر کس بیندیشد استوار باشد      از بهر دین و وطن پر کار باشد

\*\*\*

مهر وطن آسوده کرد جسم و تنم      بر دشمنان این وطن خنجر منم

\*\*\*

محبت خود نوری است از خداوند که این نور را باید در گاهای خوب یافت .

عمر انسان مانند طبیعت میماند که گاه همچو بهار لبخند میزند و گاهی چون —  
 خزان میثرد ولی ای انسان همیشه امیدوار باش بکاری و براهی که میروی قلب  
 خود را همچو آئینه صاف و دلت را غنچه های بهاری هم آهنگ کن همراه با —  
 بلبلان. خود را آواز بهاری نغمه سراید کینه دل را با قطرات اشک چون باران —  
 مروارید بهاری بشو. راهی پیم گیر که جز محبت نباشد کینه نورز هیچگاه غرور  
 نورز چون مغرور و متکبر همیشه تلخ است پس چرا نمیخواهید از غرور دور باشید  
 در پی بهار زیبا خزان و در برابر زمستان مرک بارو باز بهاری زیبا موجود است  
 تنها عبرت که میتواند پیروزی بیافریند تکی که با خار میاشد سمی این است که  
 خار را از خود دور سازد شما هم تنها کاری که میتوانید بکنید با محبت میتوانید  
 از خارها مثل بسازید همیشه باغبانی باشید که قلبهای تیره را با غلغله های هرزه اش  
 ریچین کرده جای آن گل های زیبا بنارید گل های زیبا همان محبت شما میباشد  
 از خارستان گلستان بسازید. تا دیگران از گل های پر طراوات محبت نصیبی ببرند.

## تک بیت ها

فدای بزم محبت شوم که در آنجا      بجز ره دوست ره دیگر نمی بینم

\*\*\*\*

در میان دوستان گرینشانها کم نیست      بر جهان چون دل ندادم خوش دلتم

\*\*\*\*

عالمی دیدم ز دل اندر ره مهر و وفا      بی وفا هرگز ندیدم مردم راه خدا

بسا پول دارانی میباشند که بد بختی مردم را فراهم میکنند و زندگی ایشان را تلاشی میسازند اینها بظاهراتسان ولی در باطن چون گرگ درنده فقط فکرشان پول است و بس دل ایشان برای کسی هرگز نمیسوزد . و اما خود ایشان هم از آن پول سودی نمیرند و مرام گرگ را دارا میباشند چون گرگ اگر به رمه گوسفندان را خفه و پشت هم می اندازند . حتی یکی هم باقی نمیگذارد . اما این دسته انسانهایی که گفته ام ربا خواران میباشند .

يك رباخوار در اجتماع يك گرگ خو نخوار ، يك شعله آتشويك اجتماع چون —  
خرمن است آتش این خرمن را میسوزاند و حتی خاکسترش را بباد فنا میدهد .

#### وظیفه پدر

وظیفه هر پدر یا مادر است به آینده فرزندان خود بیندیشند تا آنجاییکه —  
امکان برای ایشان دارد از خوراك و پوشاك ایشان فراهم سازند اما در —  
نگاهداری باید خوب مراعات نمایند اول ادب دوم اخلاق سوم رفتار و کردار های  
خوب چهارم سخنان نیکو به ایشان یاد دادن . داستانهای دلچسب برایشان  
تعمیر نمودن پنجم راستگویی و دستکاری را سر مشق ایشان ساخت ششم  
دروغگی را یاد ندادن و با مهر و محبت سخن گفتن و راه و روش زندگی را به آنها  
آموختن و تشویق و برای علم و دانش کردن بکاري که در خیر ایشان باشد انجام  
کاري که در توانایی اشان باشد البته زبان خوش و وعده های که با عمل توأم باشد .

مانند باران باشید . باران زمین را سبز و خرم میکند . شما دل مردم را شاد و سازید باشد تا خداوند از راه احسان و کرم شما را مورد لطف خویش قرار دهد .  
 خداوند خویشتن را از خود راضی سازید . با او عمل نه با فرزندان راه خدا ورنه نیست . انبیشه  
 ندایید در خود خدا را خواهید دید . محبت بردن به خانواده خود و به زیردستان  
 در حق ندیده و ستم نکنید . راستگی را در زبان خود سازید . حق مردم را ادا کنید  
 کزده شری بر او مردم درس بکنید ماں یتیمان را یغما نبرید و به همسایگان خودی کنید  
 راه خدا در نیست از چشم دل بیند باشید نه از چشم سر .

بدانتر دل بده جویای او باش  
 که دانش میکند جان راتو انسا  
 خصوصا از جوانی دل جوان کن  
 ز راه علم و دانش تن توان کن

\*\*\*\*\*

لذت زندگی مهر است و بهر  
 مهربانی کی کند مرد هوس  
 خوی انسانی بود در مهر حشوق  
 خوی حیوانی بود راه هوس

\*\*\*\*\*

جمع شوید پیرو جوان سخن آرا کنید  
 سخن مهر و وفار با خود انشا کنید  
 دنیا که یکشب در آن جا بود  
 یک شبه را عقده دل روا کنید

\*\*\*\*\*

محبت دشمن را دوست و دوست را چون برادر میکند .

محبت به مردم چون عبادت خداوند بزرگ است .

دریای امید پر خروش  
 از لطف خدا ز جان بکوشم  
 طوفان وفاز جان ما خواست  
 در دل رخ یار لبی خموشیم

هر کس می خواهد در آسوده زندگی کند . خوب است خود را آماده این کار نماید و این راه را هم می تواند از علم بدست آورد . اگر علم ندارد با اهل علم دوست گردد که از این راه می تواند بمقصد برسد چون سخن دانشمندان مانند بشاران میباشد . همانطور که باران دشت و چمن را سبز و خرم میکند سخنان دانشمندان روح و جان انسان را صفایی میبخشد .

#### پند و دعا

نیکویی بهترین روش است نیندو کارباشید .  
 طمع کارنباشید دست بکار هار که آبرو میبرد مزنید .  
 بهترین مردم کسانی هستند که خوبی مردم را میدوهند .  
 شریک غم و شادی مردم باشید .

در کمک کردن به برادران دینی کوشا باشید .

#### صفای قرآن

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| صفا بخشم صفایم ماه ندارد  | به از خورشید بدل او جا ندارد |
| منم قرآن درون دل نشستم    | که خورشید در نهانی جا ندارد  |
| منم قانون بر خلق زمانه    | به اجرا امروز یا فردا ندارد  |
| محمد شد رسول از جانب حقیق | بود او راهنما دعوا ندارد     |
| زمن بهترینابی تو کتابی    | د موم عیبی بود ماضی ندارد    |
| بهر دانش مدیر هر کتابم    | ز حکم حق که باطل راه ندارد   |
| صفای همتی شد نور قرآن     | درو نشو و نشاست پروا ندارد   |

آیا شما ها ده این داستان کوتاه را میخوانید هیچگاه در شهری تنها ماند هاید  
یا خیر ؟ فکر کنید اگر غریبی در شهر شما رو آورد یاریش کنید چون غریب جایی را —  
نمیداند اگر دیده هاید بینوا است به نوایش برسانید . میتواند کار کند اورا بکاری —  
و ادارید که دستسبه گدایی دراز نشود اگر این کار را چند مرتبه تکرار نماید گدا  
خواهد شد کسی هم که گدایی کند دیگر نارگر نمیگردد . اورا بکاری ببرید چون  
شاید از ولایت خود از سی چارگی بیرون آمده باشد و به شهر ما ها روموده است .  
هر چه باشد انسانست مانند شما دل دارد و آرزو ما همه ازین گوهر میباشیم .

#### وصل نردن

دیده میشود بر اثر نزاع دو دوست یا دو غایفه یا دو برادر و یا زن و شوهر و یا  
دو غریبه فرق نمینند آمده اند پیش ما قضاوت کنند اول آنها را مانند مهمان  
پذیرایی کنید . ایشان را ساکت نمایید اگر دیده هاید خلیف خشمگین میباشند  
حرف های شان را خوب گوش کنید با دلیل و برهان بینشان صلح و صفا برقرار  
سازید تا آنجایی که از شما ساخته است این روش انبیاء است و عبادت خداست .

#### شعار

نماز را شعار خود کن مبادا ترك آن کنی که نماز اولین شمشیر مومن است خصوصا  
بعد از نماز دعا کن . روی خود را بسوی آسمان نما و از خدا یاری بخواه و جز  
او کسی را توانایی نباشد که ترا یاری کند بنده او باش نه بنده سیم و زر .

چو مرغ پر شکسته خانه ویران      چو آهوی فراری در بیاستان  
شدم بهر خرد شاید بجویم      گل دانش مشام خود ببویم



خدمت کردن بخلق عبادت خداوند است . هرکس در مقام یاپستی میباشد اگر رجوع کننده اش را سرگردان نماید کارش را انجام ندهد خیانت کار است یا کسی کاری از دست او سلخته است در انجامش کوتاهی نماید خیانت کار است و یا کسی ناری بر او واگذار شده است و مسئولیت را قبول کرده است و بر انجامش کوتاهی نماید خیانت کار است یا معلمی بر سر کلاس برای درس دادن حاضر نشود خیانت کار است آموزگاری فرقی بین شاگردان بگذارد خیانت کار است هرکس در کار خویش هم تنبلی نماید خیانت کار است عالم اگر برطم خود عمل نکند خیانت کار است .

کارفرمای اگر مزد کاری که برایش انجام داده اند در مزد دادن خود داری کند خیانت کار است . هرکس خدمتی از دست یا زبان و همراهی که باشد اگر از او ساخته باشد انجام ندهد خیانت کار است . خداوند رسولانی برای خدمت بشرفرستاده است تا مردم را راهنمایی کنند هرکس از گفتار ایشان سرپیچی کند خیانت کار است هرکس در هر مقامی و یا پستی است برای مردم است . برای خودتنها و — دودلی را کنار بگذارید . دست بر دست هم بدهید برای میهن عزیز که خانه شما میباشد کار کنید کوشش نمایید منت به یکدیگر مگذارید دوست یار و مددکاری یکدیگر باشید وطن خانه شما میباشد این خانه را آباد کنید تا راحت تر زندگی کنید .

\*\*\*\*\*

در زمان قدیم بیشتر مردم بر اثر بیسوادی دنبال خرافات می رفتند .

بر کارهای خیر کو شایان و از مردمان دور و دوری کن .

استاد مقامش از پدر و مادر هم بیشتر است چون پدر یا مادر جسم را پرورش میدهند اما استاد روح را . روح وقتی سالم باشد انسان همه چیز را میفهمد و هر چیز را درک میکند . روح است که انسان را به اوج ترقی میرساند آنوقت است که انسان در اثر علم و دانش همه چیز را درک میکند و میفهمد که چه چیزها بی در دنیا وجود دارد و چه نوع میتواند آسایش خود و دیگران را فراهم سازد چون روح پرورش یافت انسان خون فرشته را در خود حس میکند و هرگز حاضر نمیشود دیگران از او برنجند روح وقتی پرورش یافت انسان خیال بد در خود نمیکند . راه نیکو بد را میشناسد . دانشمند هرگز فریب نمیکرد در سختی ها استقامت میکند کاری را که انجام میدهد میداند سودی برای خود و دیگران هم دارد . اگر سودی هم نبرد ناراحت نمیشود .

هر وقت کاری را انجام میدهد در اول ذلت میبرد تا جبر از سود خود لذت میبرد و عالم از علمش . عالم مرتب خدمت خلق را وظیفه خود میداند و در انجام آن میکوشد . پس مقام استاد را خدا میداند چه قدر است قدر استادان را بدانید و به ایشان احترام کنید هر چه به ایشان احترام کنید باز هم کم است . حضرت علی ( ع ) میگوید — هر کس سخنی بمن بیاموزد من بنده او میباشم نگفت من بنده پدر یا مادر هستم . این است مقام استاد .

\*\*\*\*\*

کسانی که نام نیکی از خود باقی گذاشته اند و مردم بیاد آنها مثل میآورند یا — احترام قائل میشوند آن افراد برای مردم دلسوز و زندگی را نه برای خود بلکه برای همه مردم میخواهند .

براه علم و دانش گام بردارید تا خود را از گرداب بدبختی ها نجات دهید .

مردمانی می‌باشند خود خواه و جاه طلب . مثلاً بعضی میگویند ما فلان کاره بوده —  
 ایم یا پدر من ارباب بود و بعضی ها هم : علم خود مینازند و مغرور میشوند حتی  
 نگاهی به زیر دستان نمیکنند ای انسان به کجا میروی همه ما از یک جنس میباشیم —  
 لذت آمدن و لذت خواهیم رفت باقی خدا است . بعالت نناز که شبی بند است —  
 به زورت نناز که به تب بند است . ای کسی که بجایی رسیدهای وظیفه ای داری —  
 این مقام را مردم بتو داده اند آنقدر بخود نناز اگر علم آموختی درخت میوه دار باش  
 درخت هرچه بارش بیشتر شاخه هایش سرازیر تراست ای کسی که توسط ثروت به —  
 مقامی رسیدهای باران بار بر مردم چون روی دریا خزن نشیند زیر دریا گوهر است کسی  
 که بدنی سالم داری دارو به بیمار رسان علی با آن همه شجاعت در پیش ریتیم می‌لرزد —  
 و به خدا پناه میبرد . علی از قهر خدا می‌ترسد و می‌نویسد برادر من هم مانند تو —  
 گرسنه ام علی بر قانون خدا همه را برادر میبیند علی خدا را شناخت خدا نعا شد \*

جهان بشریت خان نمی‌خواشد —

### در هر لباسی

من عالم نمی‌باشم . افتخار دارم یک دارگر و زحمتکش ایرانی و مسلمان هستم .  
 از خدا یاری می‌خواهم تا عمر من باقی است تنم را تند رست ، و راهم را نگهبان  
 باشد و مرا بحال خود وا مگذارد و مرا تنها نکند که من از تنهایی می‌ترسم وای بر  
 کسی که خدایش رهاش کند و دعای که از زبان دلم سرچشمه میگیرد این است که  
 خداوند بزرگ همیشه یارو مددکار پیشوایان دین مقدس اسلام و رهبران گرامی  
 مذهبی باشد . هر کس در هر لباسی خدمت به جامعه بشریت میکند خدا او را نگاه  
 دار باشد .

اشك چه كلمه‌ای كه بظاهر ساده است ولی در باطن هزاران معنی در آن نهفته است. اشك به انواع گوناگون از دیده روان میخورد گاهی انسان از سرشوق میگریزد گاهی از روی ناراحتی اشك میریزد. موقصیه غم، سرتاسر آسمان را میپوشاند قطرات باران چون مروارید بر روی زمین شروع به غلطیدن میکند و زمانی كه آن كودك معصوم بیگناه مدتها بخاطر از دست دادن مادرش در حالت گریستن بسر میرود و از چشمانش اشك میریزد چه قدر ناراحت کننده است. او بخاطر اینكه آینده خود را از پندال گرسنگی نجات دهد بگریه متوسل میشود. آیا دیگران آنقدر برایش طاقت فرسا است كه اشك او دشمن زیبایش میریزد و باریختن اشك دیگر بدنش بیتاب میشود. با چند قطره اشك دیگر میبیند هیچ اثری ندارد. — خود بخود ساکت و آرام میشود و بخواب فرو میرود چون آنكس كه غمخوارا بود از — دنیا رفت و دیگر چه كسی میتواند برایش مانند مادر باشد. یا موقصیه عاشقی مدتها از معشوقه اش دور است مرتب در گوشه‌های غم گرفته و زیر لب با آهنگ جانسوزی زمزمه میکند و غریبان اشك میریزد تا زمانی كه معشوقه‌اش برسد. آن — زمان لحظه دیدار فرا میرسد و هردو اشك شوق را میریزند و بعد از مدتی اشك جمع شده چون سیل از چشمانشان جاری میشود و اما اشك، آسمان گلها و دشتها را طراوت و شادی میبخشد و پیراهن گرد گرفته گلها را با اشك های خود میپوشد پس اشك قلب شكسته خردگان را آرامش میبخشد. روح را پرورش میدهد. دل — سیاه را مبدل به دل روشن و سفید میکند. شمع هم بخاطر پروانه اشك میریزد. — بلبل در بوستان آهنگ دلنواز خود را میخواند. فقط شمع در گوشه‌ای میسوزد و مرتب میگریزد. منهم مانند شمع میسوزم و میگریم آسوده نبودم و آسودگیم هنوز به

سراغم نیامده است . همیشه با افکار خود می‌جنگم و زمانی که گذشت افسوس می‌خورم  
اما چه کنم گذشت . که چرا نتوانستم به آرزوی که داشتم برسم به آرزوی قلبی — م  
امید وارم .

## نماز

|                                   |                               |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| برای نماز ما دفاع میکنی — م       | همه دشمن دین فنا میکنی — م    |
| خدا را ز دل بنده ایم بیر — ا      | دلی که نمازیم دعا میکنی — م   |
| که گویم خدای تو بر انص و جان      | زیارت خدایا صفا میکنی — م     |
| عهدی که بستیم ز روز ازل . . . . . | ز پیمان خود ما وفا میکنی — م  |
| ولی یاری از تو خواهیم خدا         | و گرنه همه دعا میکنی — م      |
| بوقت عبادت ترا بنده ای — م        | اگر ترس نباشد چه ها میکنی — م |
| رهایی مکن ، همتی ره صف — ا        | خدایا مدد کن دعا میکنی — م    |

\*\*\*

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| رخ احمد ندیدم دیدم از جان | ز مهر دل رخس دیدم بقدر آن    |
| که مهر دل مراست آینه جلن  | ز قانون خدایم دیده ام آن . . |

\*\*\*

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| جهان دارد اندر سرای کهن      | ز تاریخ ایران بهر انجمن      |
| ز دانش کند افتخار اینار زمین | که جای خرد بود و هست این وطن |

\*\*\*

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| مروت کنید زیر دست — ان را | محبت کنید هر که کوی شماس ت |
| محبت نشانی ز انسان بود    | مروت بود خصلت آدمی         |

\*\*\*

هر کس دوستی دانا دارد هیچگاه در زندگانی ناتوان نمیگردد .

کاشی شنیدم سوخته است گوش کنی . برداشت و پیشه‌ای در هدیه دهند هزاره  
 آهوی منزل مرا بودند . با هم دوست و مهربان بودند . در آن دشت که زندگی  
 می‌کردند در بهاران بارانی نیامده بود صبر کردند تا بهار عم فرامیاید اما از آن  
 در روزی که به یونان آن برون شده و گرسنه‌اشی بسر میبردند دیگر زندگی  
 برای آن تنگ شد . با هم می‌آمدند به مشورت پرداختند که راه ناره‌ای بیابند  
 با اندیشه و همتی یکدیگر را یمن بر این شد که بسوزند خدا برونند چون میدیدند  
 که آن دشت ها خشک و سوزان است و برگ هم اینان را دنیای میکنند تصمیم گرفتند  
 دست جمعی با ناله و فغان حرکت نمود و گریه و زاری سر دادند از این سربزه آهوی  
 و بالاخره بر دره‌ای رسیدند باز با هم مشورت نمودند که یکی از ما ها به بالا و کوه  
 بلندی که در برابرشان بود برود در آنجا با خدا راز و نیاز نماید شاید خداوند  
 به توسط آن یک آهوی رحمتی نماید پس از گفتگوی زیاد آهوی لنکی را انتخاب کردند و به  
 او گفتند چون تولد میباشی خدا ترا بیشتر دوست دارد و به خاطر تو شاید پدرم  
 کند و به او سفارش کردند اگر خبری هست از آنجا که میایی یا نشانه‌های خدا را ببین  
 اگر خبر نشد دست را پایین بگیر سرازیر شو . تصمیم گرفته شد آهوی لنک بکوه بالا  
 رفت به آخر کوه رسید دست خود را بسوی آسمان دراز کرد سر به دشت کرد .  
 بعد از یک ساعت گریه و زاری ندایی به گوش رسید ای آهوی تا یمنال دیگر از باران  
 خبری نیست برگرد به رفقای خود خبر بده .

آهوی غمناک و برابر شد حرکتی کرد چند قدم وقتی آمد ناگهان به فکری آمد از این  
 جا تا پیس رفیقان ده دقیقه راه است چه خوب است ایمن را در این مدت هم  
 خوش حال سازم شروع کرد بدست و پا زدن و رفتن و در اثر رفتن آن آهوی

هم شروع به نلادی و پایکپی کردند . در این اثنا هوا ابری شد و شروع کرد به باران آمدن . آهوی لنگ مات و حیران بر میان راه مانده بود بخود میگفت که آن ندا که میگفت باران نمیآید پس این چه حکمت است خدایا . باز شنید که ندا به گوشش آمد ای آهوی لنگ ، تو که حاضر نشدی چند دقیقه رفیقت ناراحت باشد من کلاه خدا ی شمامیاشم چسان بشما رحم نکنم و به ناظر تو این باران رحمت را فرستادم آن آهو ها خوشحال شدند . دوستان بهم رحم کنید تا خدا به شما رحم کند مردم را امیدوار سازید مهر و محبت را شیوه خود سازید نه این شیوه انبیاء است .

\*\*\*\*\*

راه حق گر راه دوست ای آدمی پس این همه بیداد چیست

\*\*\*

مال خود جمع کرده ای برگرد خویش حق مظلوم میخورد  
آتشبری در گور خویش

\*\*\*

در جوانی با خدا کن دوستی قوتی پیری نباشد از برای دوستی  
تا جوانی میتوانی بار خود منزلبری

\*\*\*

از من کسی پرسید وفاجویم زکی گفتم بود اندر کلام انبیاء  
یا در دل بی کینه ها

\*\*\*

کم کم خورشید اشعه زرد و طلائی را پشت کوهها پنهان میکند . سکوت مرگبار شب ، همه جا را فرا میگیرد . مرغان بهاری بخواب میروند . دریا دیگر موج پسر تلاطمش را اینطرف و آنطرف نمی گستراند . آفتاب دیگر نمیدرخشد بلبلان دیگرفغمه زیبایشان را نمیسرایند . شکوفهها دیگر لبخند نمی زنند . پروانه با شل و دایع میکنند من هم آرام و بیصدا در نومه ای از ظلمت شب نشسته و اکنون با افکار خود در جنگ با زبان بی زبانی و در زیر لب زمزمه کنان آهنگ دل غنیم را میخوانم و هر سرکه در دل نهفته دارم بر کاغذ نقش میدهم و خود احساس میکنم که تنها نیستم . انگار در دلی خود چشمانم کسی را میبینم که با او به صحبت مشغولیم و احساسات و رویاهای خود که با سرودن اشعار و هر چه در دل دارم سخن میگویم چیز ی که توانسته مرا از چنگان غمها و ناراحتیهای زندگی نجات بخشد سرودن شعر بوده است . چون شاعران غمهایی در دل دارند که هیچکس هنوز نتوانسته به ناراحتیهای در دل نهفته شان پی ببرد و دواپی برای این دردها بیابد پس چییست دردشان آنها ظاهرا میخندند یا در مجالس به بذله گویی مشغول میشوند ولی هرچند در جمعی باشند باز تنها هستند . اگر گوشه ای می نشینند فکر مردم ستم دیده میباشند . آنها اگر بخواهند مرتب خوشحال باشند فکرهایی که همگی از علم و دانش سرچشمه گرفته از دست داده و در نتیجه به فکر چاره برای ستمدیگان نمی افتند . چون در حال شادی زیاد غم دیگران بر روی انسان تاثیر نمیکند . پس میتوان گفت شاعران در لحظات بخصوصی که در خود فرو میروند بیشتر غمهای دیگران را درك میکنند . شاعران ظاهر رخسارشان غبار بنظر میآید که البته این نشانی از قلب آنها ست که برای ستمدیدگان میتپد .



دنیا زیبا است . چه باغها و دشتها و چمن و کوه و صحرا . زیبایی ها فراوانند  
 انسانها و انسانها ها ، حیوانات زیاد . از هر رقم ، شادی و غم . ناراحتی و راحتی  
 و عهد و پیمان و عهد شکن ها و وفا و صفا و جور و جفا و نادرستی ها . . . چه  
 بگویم که هزارانش را نگفتم و اما این ماهستیم که برای خود باید دنیایی بسازیم و از آن  
 بهره ببریم . دنیا انسان را بخود جلب میسازد و خیلی زود رها میکند . و طوری  
 با انسان رفتار میکند که آدم خودش متوجه نمیکرد و اما مایاید برای خود دنیایی  
 بسازیم . اول ایمان بخدا و رسولش و اما مان برحق علی با یارده فرزندانش و کتاب  
 خدا که قرآن کریم است از جان و دل دوست بداریم . البته عمل صالح . هر کس  
 مطابق دستور قرآن مجید رفتار کند گرفتار هوی و هوس نمیکرد . کار و کوشش را وظیفه  
 خود میداند تا عمری که خدا به او داده زندگی آرامش خواهد داشت . دل انسانی  
 را بدست میآورد کارهای خیر انجام میدهد و وقت خود را بیهوده صرف نمیسازد  
 انسان از زیبایی طبیعت لذت میبرد اما دل به زیبایی نمیدهد کارهایی را که در آن رضای  
 خدا ببیند انجام میدهد آسایش از دنیا نمیخواهد — دنیا را خدا برای تو خلق  
 کرده است طوری باش که دنیا مطیع تو باشد نه تو مطیع او . چیزی از دست ندهی  
 غم مخور . بپای خدا دل آرام میگیرد . دنیا باقی است برای شما بنشینید از میوههای  
 آن بخورید و آماده سفر باشید که نوبت همه میرسد .

## رباعی

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| از جفا هرگز نترسم جز خدا  | گر جفا جو میکند روزم سیاه   |
| پشتکار است بیشکند پشت جفا | چون که دارم پشتکار در کارها |

علم خود کلیدی است بر صاحبش . هرکس علم ندارد مانند دیوار شکسته میماند . در زیر دیوار شکسته نباید نشست چون خطر دارد کسانی که بیسواد میباشند چون دیوار شکسته هستند . بیشتر انسانها دنبال ثروت میروند و دوست دارند مال جمع کنند اما در اثر نداشتن علم ، ممکن است از دست بدهند و بسا کسانی هستند در اثر کوشش مال را فراهم میسازند و مال ایشان را مغرور میکند و در اثر خود خواهی و خود پسندی زود خود را تم میکنند و در جمع کردن مال بحریص میشوند حتی ممکن است دست به زورگیری هم بزنند و میزنند ماها در انقلاب دیده ایم که چطور عده ای دنیا پرست چون جوانان وطن را بغارت و خون کشیدند .

مردم را بیچاره میسازند چون دستشان بمال مردم آلوده شد همه چیز را فراموش میکنند . و اطراف اینها مردمان مفت خوار و فراوان جمع میشوند تا استفاده های کلانی از آنها ببرند و طرف را در مال مردم خوری تشویق میکنند . طرف چون نادان میباشد زود فریب میخورد هرکاری از دست او برآید انجام میدهد حتی دزدی — و مردم آزار د . این نوع انسانها در اثر نداشتن علم زود فریب میخورند . و دوا می نمیکند زندگی خود و فرزندانش را زود نابود مینمایند حتی ممکن است يك — جامعه را بطعمه بزنند اما کسی که علم داشته باشد زیاد دنبال آرزوهای بیجان میسرود چون علم آموخته از راه دانش راه زندگی خود را با کمال خونسردی فراهم میسازد و — آینده خود را از چشم دل می بیند و مرتب با مردمان دانا و عقلا طرف حساب میبندد . در کار خود با کمال استقامت و بردباری انجام وظیفه مینماید و میداند مردم از چه راهی زندگی خود را پیدا کردند و مال خود را در راههای خوب خرج مینمایند که آینده خوبی داشته باشد . اما کلید علم ایمان است کسی که ایمان بخدا ندارد علمش ارزش ندارد

فقیر ترین مردم کسانی میباشند که خود را از کتاب جدا میسازند کتاب مونس جان است . کتاب راهنمای هر انسان است . کتاب خوب دوست با وفا و مهربان انسان است کتاب آدم را بهر کجا میرد . غمها را از دل بیرون میرد و عشق را بجای غم مینشانند . کتاب قلبی دارد مهربان و زبانی دارد گویا اما ساکت و بیصدا گویا شواشنوا میسازد روح را پاک میکند و دل را روشن . انسان را چون فرشته میکند نادان را دانا و دانا را دانشمند و دانشمند را عالم و عالم را روحانی و روحانی را راهنمای انسان میسازد . کتاب دل را جوان و قلب را روشن و دیده بصیرتر را بینا میکند . هر چه بیشتر با آن انس میگیری صد ها فرسنگ راه را نزدیک میکند هر چه با او تشینی خود می بینم در دوران قدیم با وسایل سختی مسافرت میکردند اما کتاب خواندن و نوشتن کتاب و بفکر رفتن باعث شد که وسایل جدیدی اختراع کنند این وسایل از کتاب الهام گرفته شد . کتاب شهر ها را بهم نزدیک کرده است کتاب بخوانید تا بهتر زندگی کنید که کتاب بخوانید تا راه خود را بهتر بشناسید . البته کتابهای خوب و اخلاقی نه آن کتابی که آدم را گمراه کند کتابی که انسان ساز نباشد .

خرد سرچشمه آب حیات است

خرد جمیع وزین ره چون نجات است

خرد مندان رهی در پیش دارند

ز راه خویش بسی امید دارند

\*\*\*\*

خرد مند شود هر که جو یا بود

ره علم و دانش کوشا بود

کسی گردانش در روی کند

نبیند به خود جز حسد

\*\*\*\*

بعضی ها مان دارند اما تنها زندگی میکنند این دلیلی است روشن و بعضی هم در اثر نداشتن مان تنها زندگی میکنند آنها بی که مان دارند و مان خود را از جان خود هم بیشتر دوست دارند حتی راضی نیستند یکریا از آن کم شود همیشه کوشش برای جمع کردن آن از هر سو میدوند اگر ضرری هم ببینند آنقدر ناراحت میشوند که گویا همه چیز خود را از دست داده اند اگر کسی از ایشان چیزی بخواهد هزارها قسم ناحن میخورند و میگویند ما خود آنقدر گرفتار هستیم که خدا میداند و آنها از مردمی که سودی برای ایشان ندارد گریزانند اما از کسانی که سود میبرند مخلص و چاکر آنها میباشند حتی حاضر نیستند کسی بر سر سفره ایشان باشد این جرم آدم ها زود تنها میشوند روزگار خود بخود آنها را تنها میکند این نوع انسانها مرتب برای مان دنیا رنج میبرند خلاصه هر چه جمع کنند خداوند هم روزی این انسانهای انسان نما را تنها خواهد برد . چون خداوند بشر را امتحان میکند این نوع انسان ها کم کم تنها میشوند و ثروت هم از دست ایشان از قدرت خداوند گرفته میشود و عذاب خدایی را میکشند .

چون پول هرگز شخصیت نمیدهد و باقی هم نخواهد ماند ما هم باید در کارهای هم همکاری کنیم تا این دوره چرخ زندگی را بگردانیم و از هم دیگر خبر داشته باشیم دنیا همین است با هم باشیم و برای دنیا یکدیگر را ننماییم دلی را خوش کنیم تا خداوند هم بر ما رحم کند . و بعضی ها هم که مان ندارند را بیاد می آوریم ( حرف داور )

همه آرزو دارند روزی خواسته هایشان برآورد شود هرکس وظیفه دارد اول خود را — اصلاح کند و بعد از آن زندگی خود را از راه کوشش و کار فراهم سازد و در تربیت فرزند خود کوشا باشد و ایشان را از کودکی آماده کند تا علم بیاموزند و ناریا بگیرند — چو اشخاص بیچاره ابله میشوند . آرزوی کارها را نیکو در خود بنمایند و براد خدمت جامعه فرزندان خود آماده سازید همین چیز که برای خود و فرزندان خود کوشش میکنید برای دیگران هم این فکر را داشته باشید مخصوصا کسانی که سرپرست ندارند و کسی را ندارند که ایشان را راهنمایی کند این نوع انسان ها را نجات دهید و ایشان را از چاه بد بختی و فقر بیرون آورید مذارید این نونهالان نابود شوند چون همه آرزو دارند در جامعه کسانی باشند که سرپرست ایشان گردند خصوصا اطفال بی پدر و یا مادر . همین ها هستند که روزی از کمکهای شما بجایی میرسند و خدمت مردم میکنند حتی ممکن است این نوع انسانها در اثر سختی هایی که از زمان و روزگار دیده اند یار و یاور بینوایان شوند چون خود سختی های زمان را دیده اند بیشتر خدمت مردم میکنند پس مردم بینوا را از فقر فلاکت بیچاره<sup>سختی</sup> را نجات دهید همه مردم انسانند همین طور که برای خود و خمشاوندان خود میبایستید برای بینوایان هم باشید . این بینوایان اماناتی از خدا در نزد ما میباشند و اگر مردمانی که در ثروت غوطه میخورند یا کسانی که از دستایشان کار ساخته است و انجام آن دار کوتاهی میکنند گرفتار عذاب دنیا و آخرت خواهند شد چون خداپرستی تنها بر نماز و روزه نیست بخدا اگر کسی از او کاری ساخته باشد و انجام ندهد اگر در تمام عمر خیمش در نماز و روزه باشد خدا از این نوع انسانها انتقام خواهد گرفت . انبیاء در خدمت مردم از جان و دل کوشش میکردند خدمت خلق را جز عبادت خدا میدانستند .

باید افتاده باشیم چون هر چه فکر کنیم از خاک هستیم و تمام موجودات از زمین است . باز زمین خود را از همه افتاده تر میداند پس برای ما که انسان میباشیم باید از خاک افتاده تر باشیم حال که ما نتوانیم از خاک افتاده تر باشیم پس به —  
همدیگر فخر ننماییم چون در هر روز یکرنگ بخود میگیرد گاهی انسان ثروت مند گاهی به فقر و فلاکت دچار میشود اما افتادگان میانه روی را اختیار میکنند همیشه در مردم هستند بهترین راه ایشان قناعت است . در هیچ وقت قهی دست نمیشوند از فقر زمان هم نمیترسند همیشه با امیدواری زندگی میکنند و میدانند هر کس قناعت کند دچار فقر نخواهد شد و کار را عبادت خدا میدانند از بیداری میترسند دل به لذات زمان نمی بندند . کار را سرچشمه خوشبختی میدانند .

### رباعی

زمان خواهد مرا تنها نمایم ————— جدا از آشنای دل نمایم —————  
دل با مهربانی خو گرفت ————— ز مهر یا رُخم ابرو گرفت —————

\*\*\*

فلک گرچه خواهد جدا از نگارم کند ————— بدرد ولا مبتلا ز مانم کند —————  
ندانم کشیدم ستم از زمان بیحساب ————— فلک کی تواند ز امید جدایم کند —————

\*\*\*\*\*

نه بیمار است تنم نه رنج دارد ————— ولی رنج زمان بسیار دیدم —————  
ز رنج این جهان دل خسته دارم ————— دل خسته امید هست لطفی ز دان —————

هرچند توانا و قدرتمند باشی افتاده خواهی شد . از خداوند بزرگ یاری بخواهید که قدرت او مافوق قدرتهاست . درخت هرچه بارش بیشتر باشد افتاده تر است مانند درخت باشید انسان باید خوی خود را با اخلاق های نیکو و رفتارهای پسندیده عادت دهد مثلاً کسی ثروت زیاد دارد ثروت او را در ظاهر توانگر می سازد این نوعت برای ثروتمند چند روزی است همه مال مال خدا است و پس .

یا کسی در علم خود را از همه بالا تر بداند خداوند بزرگ از همه داناتر و برتر است اگر تمام دنیا دانشمندان جمع شوند ذره ای از اسرار خداوند را نتوانند پی ببرند مگر اینکه از او یاری بخواهند و در مقابل او سر تسلیم فرود آورند .

اگر کسی مالی دارد نباید بر زبردست خود فخر بفروشد و خود را حاکم آنها بداند چون همه انسانها در مقابل خدا یکسانند حضرت محمد ( ع ) اول بندی او را از جان و دل خرید و بعد رسول او شد علی ( ع ) در نماز حتی بیپوش میشد و میگفت — خدایا اگر تو مرا نبخشی وای بر من علی مرد حق و حقیقت و در علم بعد از رسول اکرم بیمانند بود . روزگار هرگز همانند او را بر خود ندیده است .

دوروز درس خواندن این همه غرور و خود ستایی ندارد باید سواد انسان در راه کمک به مردم استفاده شود نه اینکه وسیله ای برای فخر فروختن باشد . پس انسان باید با افتادگی خود در درد انسانها شریک باشد و یار و مددکار آنها تا خدا هم از او راضی باشد .

تک بیت —

گر سخن با عقل باشد هم زبان آدمی را میشود دل مهربان

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| به امید کس نشستن نباید امید | که بیرنج گنج کجا یافتنی    |
| بباید شوی مرد میدان کسار    | پس آنگاه نشین سفره روزگزار |
| بخانه نشستن ترا ننش بدار    | که هر راه نزدیک فرسنگ بسار |
| بجوس و بکوش در زندگنی       | شرافت بیایی و پایندگنی     |

+ \* \* \* \*

## خواب

## گیسو

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| مرشبی بر خواب بودم ناگهان    | آنکه جانم بسته بر گیسوی او  |
| در میان خواب دیدم آفتاب      | مرد لپاشد ز عشق اش گفتگو    |
| دیدم آن خورشید جانان آشناست  | آنکه صحرای دلم آباد کرد     |
| مهر او بود بر وجودم ریشه دار | آنکه شد از من جدا کی دل جدا |
| جسم و جانم خوی او اندیشه دار | من که از یادش گرفتم آبرو    |
| همتی بیدار دل فریاد کرد      | آبرویم را خرید از روزگار    |
| خون او آخر مرا ارشاد کرد     | فاش گیم روی او هست آرزو     |
| گفته‌های با دل سخن، آهستگو   | مرجودش را زجان خویشتن       |
| گفت دل رهراه حق کن جستجو     | دوست دارم بالبی بی گفتگو    |
| حالیا فرمان دل را میبرم      | در امید است همتی روزی نهید  |
| از چراغ عشق من روشنند لم     | چون امید زندگی دارد شکوه    |

## خردمند

|                      |                    |
|----------------------|--------------------|
| خردمند بی صدا باشد   | وجودش کیمیا باشد   |
| هر آنکس پر صدا باشد  | بمردم چون بلا باشد |
| خردمند باشد اندر نکس | کلامش بیسریا باشد  |

## رباعی

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| مرا یاد پدر میباشد از جان | که فرمان پدر فرمان پیروزان |
| همیشه پند او در گوش دارم  | چو گوشواری میان گوشه جان   |



مهر دوست بر جسم و جانم رخنه کرد      یا دوا و اندر روانم رخنه کرد  
 سو ختم اما ننالیدم ز درد      درد هجرش استخوانم رخنه کرد  
 سینه ام از یاد او فریاد هاست      درد آمد در زبانم رخنه کرد  
 سو ختم چون شمع به بزم دوستان      دود شمع در دیدگانم رخنه کرد  
 بی وفا نیست همتی ، دارد عفتا      چون وفا کرد و مانع رخنه کرد

.....

تک بیت

استاد نبی خدای اعظم      استاد علی نبی اکرم  
 خورشید غروب بحر خشنون      ماه همه اعصار و قرون عباس است

رشدن اذردانا بود ترسی نیست      دوست اگر نادان بود دینی نیست

خانه بیزن زندگانی مشکل است      زن کندر مژمن وجودش خانه را

ظالمان را یار بودن خود خطاست      حق مظلوم زین دو کس نابود گشت

راه خود را بنگرید از عقل و هوش      کوشش خود هر خرد سازید قرار

زرق و برق زندگی از مال مردم شرط نیست      کوشش و کاری نما از روح خود نجاتی ببر

عجب سوز است سوز عشق      عجب درد است درد عشق  
 ریاعی

عجب درد است بی درمان      عجب صبر است بی پایمان

ای همد میبری

در آن وقتی که قوت از وجود مرخت بریند      تو هستی ای عصا دستم بیگری

دیده دل کور نیست      عشق که بی نور نیست      کار زمان زور نیست

چراغی بی نور نیست      راه خدا دور نیست      بهشت بی حور نیست

ز دل پرسیده ام دردش .....      جواب داد میسر من

## بر خواب

|                                             |                                                  |
|---------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| در خواب دیدم یــــــــــــا ورم             | کردم سلام داده جــــــــــــواب                  |
| گفتا نشین بنشسته ام مرا با ادب              | دل شورداشتم بسته لبــــــــــــم                 |
| گفتا چه میخوانی ز مــــــــــــن            | گفتم مرا یاور تــــــــــــــــــــوی            |
| گفتا مگر دیوانه ایــــــــــــی             | گفتم ز مهر تو شــــــــــــدم                    |
| گفتا چه باعد حاصلت                          | گفتم زیادت خو شد لــــــــــــم                  |
| گفتا زمین کس و ســــــــــــخ               | گفتم به یادت میروم در انجــــــــــــمن          |
| گفتا نموده امتحــــــــــــان               | گفتم هزار بار امتحــــــــــــان                 |
| گفتا ز نام خود بــــــــــــو               | گفتم نه باشم همتی بر یاد تو در گفــــــــــــتگو |
| در باد تو را ندیدم ده دارم <sup>آبر و</sup> | گفتا زمین داری نشــــــــــــان                  |
| ختم ریاضت برین شد امتحــــــــــــان        | گفتا زمین گودی جــــــــــــدا                   |
| ختم کس ای خوار را نبود چــــــــــــدا      | گفتا مرا باشد چه ســــــــــــود                 |
| گفتم زیادت دارم با حاصل است                 | گفتا چه داری در نهان و برزبــــــــــــان        |

گفتم ترا دارم چه غم

خداوند تمام مخلوقات را برای بشر آفریده \*\*\* است . هنوز انسان نتوانسته است حکمت خدا را خوب درک کند و بشناسد . اما بشر از علم و اندیشه و تجربه کم کم شاید بتواند به علامت خدا پی ببرد .

تک بیقی

جهن است بسار قفل محکــــــــــــم      برگنج علوم و دانــــــــــــس و دــــــــــــین

\*\*\*

## پاك شوای دوست از کردار زشت

|                                  |                                  |
|----------------------------------|----------------------------------|
| پاك كن آئینه دل را ز گرد كینه ها | همچنان آب زلال یا چه گل های سپید |
| باش دائم خیر خواه و برد بار      | مومن و پیر هیـز کـسـا ر          |
| از بدیها خویشتن را و رهبان       | بد نکن تا بد نبینی در جهان       |
| شستشو کن جان خود از گناه         | سر فرو آور به درگاه خـد ا        |
| ای خوشا دل خالی از بخل و حسد     | ای خوشا دل ملو از مهر صمد        |
| حکم یزدان است قرآن میبـن         | از برای مردم روی زمیـن           |
| خرد مشو مغرور بر اصل و نسب       | از خدا ایمان کامل کن طلب         |
| خانه منزل گاه و جای آشناسـت      | دل سرای پاك ذات کبریا سـت        |
| هر که حق کوشد شود حقی یار او     | واصل رحمت شود بی گفتگـو          |
| هر که در راه خدا کوشد ز جان      | در قیامت جا دارد در جنا ن        |
| همتی را ه خدا روتا خـد ا         | اجر شایانت دهد هر دوسـر ا        |

## تک بیتیهـا

میوه شیرین است شیرینتر شکـر      آدمی زیباست از علم و هنـر

\*\*\*\*\*

بسوز ای دل که از سوز تو ای دل      بسوزد ریشه ظلم و ستمـهـا

\*\*\*\*\*

نهال دشمنی از سینه بر کـن      بجایش می نشان دار محبـت

زندگی خواهی اثر بر کام خود      کام خود شیرین کن از پاك زن  
 چون گوهر روشن کند زن خانه را      همچو گوهر میدرخشد پاك زن  
 مشکل است بی زن مرد را زندگی      زندگی آسان کند چون پاك زن  
 خدای حیوانی ز مرد دوری کند      چون ببیند مرد دارد پاك زن  
 مرد را امید هاست بر زندگی      چون امید مرد بود دل پاك زن  
 مرد را زن دلبر است در زندگی      بر بساط زندگی استوار زن  
 زن بود نعمت ار مرد در هر زمان      جای غم شادی نشاند پاك زن  
 در غم و شادی مرد همدم زن است      مونس شو هر بود هر پاك زن  
 آسایشهای خراب آباد گشت      شد بساط خانه ها از پاك زن  
 جور جنت کجا آمد زمینی      خانه ها را رد صفا از پاك زن  
 زن را ای مرد یار باس در زندگی      تا که حق یارت شود بر پاك زن  
 دید احمد یارون کرد بر زنان      ای خوشا هر خانه ای هست پاك زن  
 پند رسید همی ، زندگی      زنده میگردد مرد از پاك زن

\*\*\*\*\*

رباعی

به آسمان من نگر نگر زلف خویشتن      صفا بد ز روی خود بد ز نور خویشتن  
 به آسمان من تهنات ، تو باش ماه هر شبش      ستاره اش وفای تو تهنات ز مهر خویشتن

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| شب و روز باغبان یکدم نخوابد. | به امید ی که روزی گل بچیند |
| به عشق گل همیشه در عذاب است  | عذاب او از روت حساب است    |
| بیا ای دل گل از باغ نوایی    | نوا ی دل رسد از بینوایی    |
| دل بیچارگان را شاد بنماید    | یتیمان را زغم آزاد بنماید  |
| مزن سیلی رخ زیبای ایشان      | مکن نیلی تن بیجان ایشان    |
| که روزی میرسد این بینوایان   | عزیزانی شوند از حکم یزدان  |
| تو گر روشن کنی شب خانه شان   | اگر رختی بپوشانی تن شان    |
| ویانانی دهی از لطف احسان     | خدا هر مشکلت آسان نماید    |
| همیشه همتی خواهد یزدان       | براه حق بکوشد از دل و جان  |

xxxxxx

#### عبادت خدا

|                                  |                                 |
|----------------------------------|---------------------------------|
| رو راه دانش و دین عبادتست خدا را | قدم براه نیکان عبادتست خدا را   |
| نظر کنید ضعیفان بر رهنمای بپوشید | یاری بر غریبان عبادتست خدا را   |
| قسم بتار مویی که شد ز ظلم پریشان | هر خد متی بشر را عبادتست خدا را |
| قسم به رچه خویان قسم کلام قرآن   | ادب به پیش ما دیادتست خدا را    |
| در این جهان فانی اگر تو میتوانی  | یاری کنی پدر اعبادتست خدا را    |
| صفای همتی شد یا خدا و احمد       | وفایه عهد نماید عبادتست خدا را  |

## کوی امید

آنکه بر کوی امید بسته جان و دل منم      آنکه دید رخسار تو در آرزو از دل منم  
 آنکه از چشم دلبر صد چشمه امید یافت      یا د تو هر دوستان برو فای دل منم  
 آنکه هر رنج و ستم را از دل و جانش خرید      بیعت در رنجها در رازهای دل منم  
 آنکه از سودای عشقت گوشه‌ای جایش شده      سوخت و ساخت با عبیر و جان دل منم  
 آنکه از یادشده کز آنجمن باشوی دل      گوش میکرد حرف خردمند از دل منم  
 حالیا دیدار تو بستم و جانم آرزوست      همتی در یاد تو گوید سخن از دل منم

\*\*\*  
تک بیت‌ها

شروت اثر خرد تمام جز در دل تا فسوس نیست      لیکن خرد دریا شود دریا را پایان نیست

...

مهمان حبیب را وراست در کوی جانم دلپوست      چون هدیه از خد ابراشیانم نهراست

...

آه سوزن میکند پیران همه ظلم و ستم      ریشه ظلم و ستم سوزد ز آهینوا

...

شیدن دست واز دامان تو ای مصطفی      جان زتن بیرون رود بهتر بود حق خدا

...

نبی تاریک کن خو خدا نه خویشت      که تا بین شب بیچاره درویش

...

دمی در فکر خود خود جستجو کن      که بودی هستی ر گفتگو کن

...

## رمز تو

آبادی و ویرانه من رمز تو می بینم  
از عابد و هم زاهد و هم شاه و هم پادشاه  
رخسار خوبان پندار ره نیکو  
این چرخ و فلک گردش هر دم که بخود دارد  
مه که در سما نورش رخشان بزمین باشد  
در یاز طوفانش هر دم که هراسان است  
در هر دل دیوانه من رمز تو می بینم  
بر هر که نظر نردم جویای تو می بینم  
نیکی همه خوبان دریاد تو می بینم  
من گردش دوران را قدرت ز تو می بینم  
آن نور در رخشان را از نورتو می بینم  
لرزان و هراسانش از آن تو می بینم

\*\*\*

## طوفان مادر

محبت در دل مادر چو دریاست  
وفای مادران احسان حق بیست  
اگر مهر دل ما در نباشد  
دل مادر همه لطف خدایست  
رضا اگر بر تو نبود مادر تو  
دل مادر چو دریای است بی سر  
و فاکن همتی بر مادر خود  
که طوفانش همه مهر و وفا است  
ز حکم حق ز فرزندش رضا است  
بفرزندش زمان جبر و جفا است  
نهالش پرور داور رضا است  
تمام روزگار تو سیاه است  
ز حکم حق که او را دل خدا است  
و گر کردی وفاقت رضا است

\*\*\*

نیندیشم نیم راه بد را  
مرا بهتر ز راه حق رهی نیست  
که دیدم هر که رفت گشته پشیمان  
براه حق مرا باک از کسی نیست

\*\*

## تو ای شب

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| تو ای شب ای رفیقم ای شب تبار | همه خوابند بتو اما تو بیدار |
| تو هستی مونس رازم که دانسی   | تو هستی همدمم در وقت اسرار  |
| تو هستی بر سدا باشد ستاره    | نباشی همی را نیست اسرار     |
| تو خوبی ای شب آرام جانهمرا   | ولی امید وارها در تو بیدار  |
| بیابان ها به شب نور امید است | نسیم صبحدم دارد شب تبار     |

\*\*\*

با مردمان فرومایه نشینید که مانند ایشان خواهید شد .

بادانشمندان بنشینید تا همگام آنها باشید .

در کارهای سخت از خدا یاری بخواهید و بیاد او باشید تا به آسانی کارهایتان به انجام برسد . اگر نتوانی کمک مادی و یا معنوی به بینوایان کنی برای رضای خدا دلالت را صادر کن .

## رباعیات

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| پیوسته دلم به یادت ای دوست | پیوسته زبان به گفتگو پیوست |
| هر روز و شبم در آرزوی دوست | نارم دوجهان صفای ریمیت     |

\*\*\*

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| دلی دیوانه من بیمبار دارم  | علمی تنی تباردار دارم       |
| چرا نایی که تا درسم دهی تو | سخن گویی که تا پندی بگیری م |



## دهقان

چو دهقان نهد تخم را بر زمین  
دهد آب زاشت و عرق از جبین  
گشت رنج و زحمت ز بازوی خویش  
که فردا ببیند ا  
کند روز و شب بر زمین — ادری  
که حاصل کند خرمن  
که دهقان بداند زمین هست چو زر  
ز دریا گوهر و زربود در زمین  
به چند بار د تخم بر زمین  
که خروار بزاید بجای تر زمین

\*\*\*

لبی خاموش دارم سینه پر غم  
از این غم خانه ویرانم در عالم  
خدا یا بیشتر سوزان و جودم  
که آهم با اثر باشد د و عالم

\*\*\*

در دوستی چو کوهم خوش روز روی اویم  
یکرتک و یکزبانم از یاد او امانم  
ثابت قدم به نیکی ، هستم بحق داور  
از قوت خدایی یاد رسول اکرم

\*\*\*

## داد ل

میخوام زدن داد بزنم  
هی داد و فریاد بزنم  
از دست مردم جسور  
یا مردمان پر غرور  
این زندگی اسباب بازیست  
بچه بازیست دعوا چرا  
دور و زعر شادی نما  
دلی ز مهر شاد کن

|                                          |                              |
|------------------------------------------|------------------------------|
| این کلام مصطفی است <sup>۳</sup> عار نیست | ره دانش‌پسر دشوار نیست       |
| میروی در مدرسه دعوا مکن                  | خرده آموختن پروا مکن         |
| چشم دل هوشیار میسازد خرد                 | خفته را بیدار میسازد خرد     |
| بسته دیدم راه خود را آن زمان             | مدرسه من دوست داشتم وستان    |
| دل بدرمان وجد اندیشه کرد                 | ناگهان دردی وجودم ریشه کرد   |
| رفته بازار خرد پیدا نمود                 | داروی درمان من جویا نمود     |
| زنده ام کرد در جهان از راه علم           | درد من درمان نمود از راه علم |
| آشنا گشتم به جمع بی‌ریا                  | خانه دل را بدادم من صفا      |
| هریکی چون کوی دانش ره خرد                | آشنا هایم همه اهل ادب        |
| هر طرف از بهر علم جویا شدم               | حالا تنها نیم بینا شدم       |
| هرکس جمیا بود داناتر است                 | چون خرد از گفته پند میراست   |
| رو خرد آموز خرد باشد یقین                | همت نما و بیست از این        |

\*\*\*

داد از سخنها میزنم      اندر عمل کوتا شدم

\*\*\*

دانشمندان مانند ستاره میباشند اما علی ماه و خورشید بر جسم و جان بشر  
در دو عالم است .

عاقل از جاهل رنج میبرد دانا از نادان

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| بها را است و رسید گل از بانها | بها را امید است این روزها    |
| به باغ و دامن میروم یاد یار   | که تا غنچه گل بینم اندر بهار |
| نم یونسیم است لب غنچه گل      | خوشا آندلی بوکند اصل گل      |
| دامن گل که خورش بر خنجر است   | همان خنجر را که آه میکشد     |
| یتیم است یتیم است چه ها میکشد | کسانی که باشند یتیم را امین  |
| مبادا یتیم را کنند دل غمین    | یتیم است گل باغ پروردگار     |
| بود سرپرست همه خود خدا        | برای خدا کار کن بیریم        |
| یتیم دیده ای همتی کن نگاه     | نگاه کن ز احسان برای خدا     |
| بدر دامن دوا باغی از بانها    | مبادا برنجانی آن بینوا       |

\*\*\*

## رباعیات

|                         |                          |
|-------------------------|--------------------------|
| بنال ای دل بکوی حـ      | بسوزای دل ز سوز حـ       |
| که سوز ز بسوزاند جفا را | بسوزای دل که یابی صفا را |

\*\*\*

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| انرا خوارم ز هجرت خا ر گشتم | گلی را از وجود دیوار گشتم    |
| که تا محرم من را نهیید      | از آن بهیشت ز دل هوشیار گشتم |

\*\*\*

|                       |                       |
|-----------------------|-----------------------|
| جانا بیاتنها شد م     | بیکس در این دنیا شد م |
| ماندم میان کتا رخ میس | حس میکنم رسوا شد م    |

## چشم دل

چشم دلم بینانما ای بار الهه  
 نا توانم ای توانا ای خـــــــدا  
 ساریانم بر بیابان عـــــــدم  
 راه خود گم کـــــــرده ام  
 اشتر فرار از من نمـــــــود  
 مانده ام راه را ندانم در کجاست  
 عاشقم در عاشقی تنهــــا شدم  
 امتحانم کن ترسم که من رسوا شوم  
 چو تــــرا دارم چــــه غــــم  
 اگر چه من تنها شدم غم نیست د ل  
 ای خدا ای اشنای درد جان همتی  
 روشنم کن از حقیقت ای خــــدا  
 ای پناه بی پناهان یقینم حکمتیست  
 ان خدای مهربان کن رحمتی

\*\*\*  
یقین

توانا کن ز دانش دین یقین را  
 خرد پرو رفته آفــــریں را  
 خرد آموز نه آن یار تو باشد  
 بکوی اهل علم بوسید زمین را  
 فرشته خرد شود روح ز دانش  
 امین حق شناسد راه دین را  
 صفای ده همتی روح ز دانش  
 که دانش میشناساند امین را  
 امید دین و دانش هست محمد  
 ز قرآن بیاموز علم دین را  
 ز ایزد رهبر است آن جان دانش  
 بدریا قطره ام آن یار دین را

## \*\*\*

## رباعی

حال دیوانه را هر کس که نمیداند  
 در خانه ویرانه هر کس که نمیخواهد  
 ویرانه نظر بنما از چشم بصیرت بین  
 گنج است به ویرانه هر کس که نمیداند

## \*\*\*

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| کتابی بهتر از قرآن نباشد    | دلیلی بهتر از ایمان نباشد      |
| علی بشناس بشناسی خدا را     | و گرنه راه تو آسان نباشد       |
| سخن از گفته پیغمبر ماست     | علی از من بود کتمان نباشد      |
| رهم دل میکند آسان ز ایمان   | کلام اقریسمه بی قلم آسان نباشد |
| که این گفتار حق هست بر محمد | بخوان قرآن چو تو انسان نباشد   |
| ز بعد مصطفی امت بسیار       | نه یار مرتضی جز نورسلطان نباشد |
| مبادا سرسری تازی نمایی      | بدون مشورت پایان نباشد         |
| بهشت را خانه خود خود بنا کن | ز اخلاقت چو او ارزان نباشد     |
| سخن را از حقیقت ساز آغاز    | دو اگر تلخ بود خسران نباشد     |
| غنی اندر زمان هوشیار بایست  | رفیق بهتر از احسان نباشد       |
| براه حق قدم ترنگناه کن      | که دردی بد تراز عصیان نباشد    |
| ترا زودار نبینی تو جنست     | ترازوی تو گر میوزان نباشد      |
| بفرمان خدا و مصطفی باش      | بشر را بر خدا فرمان نباشد      |
| اگر راه من دین بکوشی        | بفر دا جای تو نیران نباشد      |
| بشر بشناس خدا را شو خدا خو  | خدا خو حاجت رضوان نباشد        |
| جواب حرف هر کس با ادب گو    | ادب جان تن تن بیجان نباشد      |

\*\*\*

رباعی

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| زمن هر کس رنجید باز گوید    | همین دنیا مرا تنبیه نماید |
| که دنیای دیگر من طاقتم نیست | بحق ، حق کلام راست گوید   |

|                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| بود چشم انتظار ما را به مهدی    | که رنجی بهتر از هجران نباشد  |
| برادر دادگناه خوشتن باش         | که قاضی خوتر از وجدان نباشد  |
| جو شیر بیشه باش اندر حقیقت      | که لرزش بر دل شیران نباشد    |
| رفاقت با دورویان لغوئش دین      | د روح اندر دلش ایمان نباشد   |
| ره نیکان نظر بایشان همنشین باش  | بخالت بر دل نیکان نباشد      |
| محبت زیر دستان کن که فر را      | قیامت جای تو نیران نباشد     |
| یتیم را یار باش اندر عمل کوش    | توسیری سفره او نان نباشد     |
| دلم فری است از این حرف های محکم | شکست عهد در ایمان نباشد      |
| بگیر پند همتی از دانا و عاقل    | که جاهل هیچ زمان لقمان نباشد |

\*\*\*

|                        |                         |
|------------------------|-------------------------|
| رباعیات                | سری یاسروری یا کدخدایی  |
| اگر راه خدایی با وفایی | و کرداری دلی پر از محبت |

\*\*\*

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| از ستم روزگار خانه خرابم هنوز   | کسی نکردم ستم در وفایم هنوز   |
| وفا امید من است ترسم از زور روز | باز ستمگر کند انور صفایم هنوز |

\*\*\*

محبت دارویی شفا بخش است بر روح

ای ساریان جانم خواه قربان نامت میکنم  
 دایم فدایت میکنم خواهی غلامت میشوم  
 امید من دیدار اوست شادم نماای ساریان  
 چون دریا شد اوز من رنجور گشته جسم من  
 پند نیست خبر زان آفتاب نبود مرا ای ساریان  
 هر رنجبار همی از دور یاری بسوزد  
 ای کاروان واشتر شرع حسا شرع احت میکنم  
 امشب رسانم کوی او هر دم دعایت میکنم  
 بهر خدای امشب مرا آقا عدایت میکنم  
 رنجور را یاری نما از دل دعایت میکنم  
 امشب مرا آنجا رسان سرور عدایت میکنم  
 من را رسان بر کوی او آنجا رهایت میکنم

\*\*\*

## رباعی

گر دیوانه شدم باکم نیست  
 نیرم که مرابه بد زنجیر کشند  
 دیوانه ندارد سؤال درد وجهان  
 چون یار مراست زخار و خسر باکم نیست

\*\*\*

شاد و خرم میشوم هر جا که بینم مدرسه  
 دوست داشتم کودکی اما نرفتم مدرسه

...

پدر و مادر اگر حتی خیال گناه کنند در روح فرزندان همان اندازه اثر میکند .

## رباعی

بسوزد هر دلی سوزی ندارد  
 بسوزد هر کسی سودی ندارد  
 بخواهید سود از بهر ضعیفان  
 کنید یاری که دل سوزی ندارد

\*\*\*

علم و ایمان چون دو برادر هستند .

## شعر دوستی با استاد

شعرد که در انجمن شعرا نغمه سرایان مذهبی تهران به سرپرستی آقای حاج علی  
مردانی دعوت به عمل آمده است . انجمن دین و دانش نوجوانان مرامین را —  
افتخار داده اند در منزل ایشان که در تاریخ ۱۰/۲/۵۷ این شعر را سروده ام .

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| درخت دوستی ام بارور شد    | ز حق قوت گرفت و با شعر شد |
| ندای حق بجانم داد امید    | امید دل بجانم با و پر شد  |
| یقین دارم زیاری خداوند    | مرامهر علی حاصل هنرش شد   |
| ز استادم گرفتم این روش را | بجانم مهر مردانی اثر شد   |
| دمن یاد خدا و انبیاء است  | زیاد انبیاء استاد دهرش شد |
| بیالد همی از خلق و خویش   | ز گوش دل شنیده گفتگویش    |

\*\*\*

## شعر دوستی با استاد

|                           |                         |
|---------------------------|-------------------------|
| مداح علی ، علمای یارت     | مردانی گلی ، گل نشاءارت |
| بر کوی تو گر لبم ببندم    | یاد تو گلم چو گل بخنم   |
| مر همی و زهمت حلق         | اند دل تو دل ببندم      |
| چون در دل تو نور تو حیث   | باشد بخدا بسان خورشید   |
| چون مهر علی تراست برجستان | صد صبا بخوان ندای قرآن  |

و در این موقع آقای صباغ به تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید پرداختند .



## شد مرا

|                                   |                                   |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| جستجو بر راه ایشان ده صفای شد مرا | راه رندان پاکشیدم دل جهانی شد مرا |
| شکر حق در دل ندای شد مرا          | تشنه علم و ادب هست جان من         |
| این عمل چون راهنمایی شد مرا       | پند عاقل گور کردم هرزمیان         |
| راحت دل خواستم دل دید هانی شد مرا | راحتی بر خود نخواهم از طمع        |
| لطف یزدان همتی نامی شمر د         | زحمت از باز و کشم لطف حق          |
| خوی من هم خود صفایی شد مرا        | هر جفایی را وفا کردم عوض          |
| این صفات را هنمایی شد مرا         | حرف بد نیکو جواب گویم همه         |
| هر دل دیدم دوستاری شد مرا         | بدی از مردم نگویم ، خویها دم زخم  |

\*\*\*

## رباعیات

|                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| جای اشک خون میچکد از پییده ام        | ساختم از آه دل غمخانه ای در سینه ام |
| رفته ای تنها شدم در یاد تو دیوانه ام | بیقرارم روز و شب از دوریت ای با وفا |

\*\*\*

|                                  |                                       |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| بیپوده مکن رنج براهی که شمر نیست | بیهوده مکن وقت تلف راهی که خبر نیست   |
| ویرانه نظر کن که گنج است به هرا  | در سود جهان کوش ، میند دل که شمر نیست |

\*\*\*

|                                     |                                   |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| فتنه و آشوب جهان ز بهر سیم و زر است | هر که این کار کند جان او در خطرست |
| هر کسی بی هنر است فتنه گراست        | با هنر هر که بود چو گهرست         |

شود آرام دل مادر ز فرزند  
 هر آن دم کوبیند روی فرزند  
 شب و روز است به فکر کودک خویش  
 نیاساید دمی مادر ز فرزند  
 همی کوشد براین از دین و جان  
 دل مادر جدا نبود ز فرزند  
 چراغ نور عشق داده خداوند  
 رخ مادر برای روز فرزند  
 شب و روزی اگر رخ است فراوان  
 دلی خوش دارد و در آرزوی  
 نمی نالد دمی مادر ز فرزند  
 رخسار هر روز و شب دارد نشانی  
 شمع بیند دم پیری ز فرزند  
 نشان رخ و تب مادر ز فرزند  
 شما آن کودکان خوب و زیبا  
 ز خود راضی کنید مادران را  
 که این ثنار از پیغمبر ماست  
 بهشت در زیر پای مادران است

\*\*\*

صبور و بردبار باشید در سختی های زمان و مشقت هایش و بر عاقبت کار خود بیندیشید  
 و خود را از هوسرانی تباها مکنید .

دوست دارم حرت حق یارب مدد .

مرا تنها نمودی اندر این بسووم ز تنهایی دو چشم ام چشمه خون

\*\*\*

ای عشق خارتگر آنرا اینم بگوی او تا هر که ببیند نکند آرزوی او

\*\*\*

دانش آموز سخن استاد گوش کن عالم با عمل باش . هنر دوست پیرو دین محمد  
 باش تارستگار شوی .

علی را از کتابش بشناس .

## ن گ ا ه

ز مژگان زدی تیری زخمش دوا ندارد بر لوح سینه من تیرت خطا ندارد  
 گشتم اسیر رویت بندم تو کردی از مو بستن دلم ز گیسو هرگز رها ندارد  
 دیدم نگاهت از دل دارد و غار باطن دل بریقین هر جا بیتو صفای ندارد  
 زندانی تو شستم هستم ز لیلی رویست زندانیت شد من آه که صدان ندارد  
 دل داشتم مرا بود اکنون رها تو کردی از بوم جسم و جانم در من که جان ندارد  
 لوفان بیانمودی از آن نگاه بجانم دریای پر خروشم آبی ضیا ندارد  
 دیوانه تو شستم دیوانه را گناه نیست دل یابی د و عالم غیر از خدا ندارد  
 تر همتی بنالید اندر فراق ای دوست لیک ناله غریبان غربت نوا ندارد

\*\*\*

## ع ا ق ل

عاشق اختیار خود را بدست نفس سرکش نمیدهد که زود فریب بخورد چون انسان  
 بعضی مواقع آرزو دارد کاری را انجام دهد اما از دستش ساخته نیست اما غرورش  
 او را وادار میسازد این کار شدنی است . چون انسان با خیال خود فوری شهری  
 را بنایا خراب میکند . آرزو خوب است اما انسان باید عاقل باشد مثلا اگر کسی  
 میخواهد کاری انجام دهد اول باید وسایل کارش را فراهم کند و در آنکار مانند یک  
 مهندس بینایی داشته باشد که عاقبت هر چه جلوه آنرا از دیده بصیرت بنگرد .

قرآن کتاب برحق است اگر عربی نمیدانی قرآن های که بفارسی ترجمه شده است  
 بخوان تا روش زندگی خود را پیدا کنی .

دل را بیاد خدا دار در کارها تو کلت به خدا باشد .

شبی میان خواب نـ از دیدم بخواب خـمشتـ  
 دیدم که دل دارد سخـ ن گوی کرد هام برآن نـ  
 دیدم که دل گوید عـ شی این نارها کار خداست  
 شدم علی مشکـ گشـ است دستم بد امانت عـ

جانم بفریانت علی

نور

جهان نهر خدا امشب سرا سر ز رخسار محمد تا به محشـ  
 بتابد نورا و از حکـم داو ر شده روشن وجودم حق اکبـ  
 شکسته آنان کسـون این نشان است ز مولود نبی ختم پیامـ

\*\*\*

رباعی

چراغ دین و دانش گشت روشـ ن ز نور حکمت قرآن یـ زدان  
 بد است مامور این اجرای محکم (ن) محمد رهبر از فرمان یـ زدان

\*\*\*

راه

مرا راه خدا بیدار دارد  
 صفای دین دل تشویق دارد  
 کسی دل راه حق را جستجو نیست  
 مریض است و دلی بیمار دارد  
 و چین خود بر زمین دل نماید  
 زمین می و چین چون خار دارد

عشق آمد بردلم دل حکمت دیگر گرفت      جسم و جانم وز ره عشق قوت دیگر گرفت  
 روح من بود پریشان جسم من چون مژه ای      یاریش را و رنمود هیبت دیگر گرفت  
 مونس جسم و جانم گشته است مهر وفا      از وفا یها و فایی در دلم سنتر گرفت  
 روشنی بخشید وجودم نور حـقق      راه دل روشن شده دل رفعت دیگر گرفت  
 فاش گوید همتی جویا بود در راه عشق      همتش یزدان نمود و صورت دیگر گرفت

\*\*\*\*\*

## رباعی

شبی رویت نیبم خوش نباشم —————      خیال روت تو ناخوش نباشم —————  
 خیالت میکند آرام جان را      دلا بی آن جمالت خوش نباشم

\*\*\*

شبی تاریک کن خود خانه خویش      که تابینی شبی بی چاره در میس  
 دمی در فکر خود خود جستجو کن      که بودی و که هستی با خود گفتگو کن

\*\*\*

از همه نادانتر کسی است که بخود مغرور باشد .

شب من بهتر است از روز روشن      دل من روشن است از نور وحدت  
 اگر تاریک شب باشد خدا یمن      زیادت روشن است کاشانه دل

امید وار باشید و از خداوند بزرگ یار بخواهید و مردم را از سخنان خوب —  
 امید وار سازید .

در بابت فرزند خود که در سن سیزده سالگی در گذشت . در تاریخ ۱۵ مرداد

۱۳۵۰ شمسی

|                                                 |                                               |
|-------------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| شوکت رفتی جراسوی جهان تو بیخبر                  | بیخبر رفتی چرا بابت نکردی باخبر               |
| بی وفا بابت نبود ای بی وفا از دخترم             | بله وفا بودم تو رفتی آخر بیخبر                |
| آرزویم بود که دل شادت کنم                       | شاد و خندانتم رفتی و آخر بیخبر                |
| رفته ای در زیر خاک شوکت نباشد خان <sup>ام</sup> | خان غم بر سرگرم چون رفته ای تو بیخبر          |
| داغ خود را بر دلم بنهادی ای زیبای <sup>ان</sup> | خانه ام روشن ز تو بود رفته ای تو بیخبر        |
| بلبل باغم تو بودی بلبل زیبای <sup>ان</sup>      | دام صیادی شدی ای بلبل دل بیخبر                |
| صبر نا کردی چرا آیم ببینم صورتت                 | بوسه بر زلفت زخم رفتی چرا تو بیخبر            |
| شوکت شوکت ندارم ندارد دلم جز غمت                | در غمت میسوزم چون رفتی آخر بیخبر              |
| روز و شب شده مدد داغ برایم قلب <sup>ان</sup>    | در دلم داغ نهادی چون که رفتی <sup>بیخبر</sup> |
| شوکت در خوابم آیی تا ببوسم مورد تو              | صورت بوسه زخم چون که تو رفتی بیخبر            |

\*\*\*

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| گر شود جانم جدا از تن من    | عشق تو پیراهن است جان مرا  |
| دل که شد دریای غم از یاد تو | میکشد این سینه ام فریاد تو |

\*\*\*

تا میتوانید به زیرستان خود یاری کنید چون شما خود زیر دست خدا میباشید .

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| مهربان باشا خلق خدا ای پسر | که نیکی بیایی تویی درد سسر |
|----------------------------|----------------------------|

## دعا

|                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| خدا یا حاجت ما را روا کن       | خدا یا دردی بی درمان روا کن |
| خدا یا دشمن دین را فدا کن      | خدا یا ملتی ایران را صفا کن |
| بحق حرمت شاه خراسان            | همه دلها به آشتی و وفا کن   |
| الهی پرچم اسلام و قرآن         | بزن بام جهان مارانگاه کن    |
| که ایران از ازل یزدان پرست بود | به ایران یاوری بهر رضا کن   |
| رضا هشتم امام و حجت حق         | وصی مصطفی مارانگشا کن       |
| بحق مادر ت زهرا ای شاه         | دل ما را به مهرت آشنا کن    |
| صفای همتی ، عشق وطن بیمن       | خدا یا حاجت ما را روا کن    |

\*\*\*

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| ستایش کنم خدا را از جان و دل | خدا میکند حل هر مشکلم     |
| زیادش جهان را بکف آورم       | دل درد مندان را بدست آورم |

\*\*\* قرآن

من کتابم من کتاب آسمانی ، حکمت یزدان پاکم ، آشنایم ، آشنای با وفایم ، حضور  
 عرش و زمینم ، یاور هرینوایم ، آشنایم با صفایم ، من که قانون خدایم ، بهتـر  
 از خورشید و ماهم ، من که قرآن کریم ، پس در چرا در گوشه ای افتاده ام تنها ؟؟؟  
 پروردگار بندگان خود را دوست دارد . دوستی پدر یا مادر بر فرزندان نشانه  
 راهنمایی خداوند بسوی خود میباشد .

|                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| ای غافل از راه خدا راه خدا و انبیا | گشتی جدا آخر چرا از گشتی مهر و وفا |
|------------------------------------|------------------------------------|

✂✂✂

## صیــــــــار

صیاد از صیدش خوش است      هر دل به دلدارش خوش است  
 مه از سما نهری فشاند به برزمین      اندر وجود مهریزدانی خوش است  
 مادر از دور فرزند خود گریان بود      فرزند خود خندان ببیند دل خوش است  
 باشد پدر دل سوز پسر از جان و دل      فرزند را شادان ببیند دل خوش است  
 باران ببارد شوه و دشت و چمن      گریبان باران ببیند دل خوش است  
 دست محبت را کشید بر سر طفل یتیم      جانان یتیم از آن محبت دل خوش است  
 دنیا که اوفانی بود بر خصم ارزانی بود      خوش است  
 هر کسی را دل برگند گلزار بوستانش  
 گر همتی این راه را کرد انتخاب      باشهرهای بیصفایش دل خوش است

\*\*\*

چو طوفان بلا هست آه سردی      بترس از آه سرد در دمندی  
 قوی نیست ولیکن بی خطر نیست      دعای بینوا هم بی اثر نیست

\*\*\*

هر آنکس دارد درد دل غم یــــــــار      چو من دیوانه باشد دلش زار  
 اگر دیوانه ایم داریم دلی پاک      خدا را بنده ایم افتاد همچون خاک

\*\*\*

از سرشک اشکم از سوز ما از آه ما      اشک جاری میشود از آسمان  
 از آسمانهای خدا از ابرهــــــــا      خرم شود دشت و چمن در آن زمان

\*\*\*

محبت زندگی را چون بهشت برین میسازد .  
 خدا را ستایش کنید تا شمارا راهنما باشد .



میتوان شد

|                                   |                                                |
|-----------------------------------|------------------------------------------------|
| غناز قناعت ، کم کم توان شد        | ز راه عبادت مسلمان چو سلمان تواشد <sup>ت</sup> |
| جدا ازیدی ها برادر توان شد        | ز خوی بهر کس برادر برادران                     |
| که این ره خردمند دانا توان شد     | ره علم و دانش بخود استوار                      |
| ز نیکی چو لقمان مسلمان توان شد    | خردمند کسی است دهد پند نیکویی                  |
| ز راستی ابا زید و ران توان شد     | ز صدق و صفا سخن باید از دل <sup>عزل</sup>      |
| مسلمان از این ره چو سلمان توان شد | بخلاق خدا خدمتی همتی تا توانی                  |

\*\*\*  
تلك بیتی

پاداشی که مرابه جانست لطفی ز خدا و حکمت قرآن است

\*\*\*

جدایی دوست

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| عجب دارم ز تو چون با وفایسی  | شنیدم دم زدی دم از جداییسی   |
| سخن هرگز مگو از بیو فایسی    | جدایی درد بی درمان باشد      |
| بمیرم بهتر است تا از جداییسی | بمهرت جسم و جانم خو گرفتسه   |
| که میترسم من از روز جداییسی  | جدا از من مشو ای بهترین دوست |
| شدم راضی ، من دم از جداییسی  | شدم صیدت مرا در بند کوری     |
| که دل پیوند دل ناید جداییسی  | صفای همتی نه این چنین است    |

\*\*\*

بعضی مواقع انسان خشمگین میشود و در اثر ناراحتی کاری انجام میدهد که بعد از پشیمان میشود اما سودی ندارد .

فرزندان خود را علم بیاموزید که بهتر زندگی کنند .

## میگریزم

|                                  |                                           |
|----------------------------------|-------------------------------------------|
| به روز حساب ز شرم گناه میگریزم ( | ( من از سستی کارها میگریزم                |
| من از مردم بی وفا میگریزم        | به حق حسین سوی امید و وفا می              |
| ز آنجا به حکم خدا میگریزم        | من از مردادی وصف ترسی ندارم <sup>دل</sup> |
| شوم دور به کوی صفا میگریزم       | من از مردمان دورنگ و جسور                 |
| بسمیت خدا بیریا میگریزم          | تویار منی این یقین دل است                 |
| ز آنجا چو برک خزان میگریزم       | بهشتی در او گرنباشند                      |
| در آنروز پناهت اله میگریزم       | بروز حساب و عدل خدای کریم                 |
| ز عشن علی به آنجا میگریزم        | بجایی که حن بود استوار                    |
| من از عالم بی عمل میگریزم        | بحق حسن زاده بوت را ب                     |
| بقومی ندارد صفات مرا میگریزم     | ز مردانی آموختم رسم مردانگی               |
| به تنهایی خویشتم میگریزم         | من از مردم ناروا و حسود                   |
| از آنجا ز خوف خدا میگریزم        | بجایی که باشد بساط شراب و قمار            |
| من از آه جانسوز بینوا میگریزم    | ز شمشیر تیز ستکارن ترسم بحق               |

\*\*\*

## رباعی

|                                                |                                                |
|------------------------------------------------|------------------------------------------------|
| تا سخن در دل نشیند جان و دل گیرد <sup>ضا</sup> | دل سخن آهسته گویا از صفایا ز وفا               |
| گر نمیدانید وفا ، خاموش باشید بی صدا           | چون صفاروشن کند جان و تنم راهر <sup>زمان</sup> |

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| دلم از یاد تو آرام گرفته      | بخوابت دیده ام دل جان گرفته |
| صحرای دلم جولان گرفته         | تو آهوی دلم هستی به صحرا    |
| چوباغ خرم وجودم جان گرفته     | بهار باشد وجود میاد رویست   |
| دل من برتشود ، پیمان گرفته    | رخت چون آفتاب است در وجودم  |
| به امید تو دل فرمان گرفته     | تو پیمان بست های پیمان امید |
| ترا دیدم بخواب ، تن جان گرفته | که آن فرمان از مهر تو دارم  |

\*\*\*

تک بیتنی

زمان باشد بمن در کینه توزی      امید ست ، میکند آرام دل را

\*\*\*

الهی دورنگی ز دلها جدا کن      دل ما محبت خدا آشنا کن

\*\*\*

دوستی از کسی ندیدم در جهان      بجز در دوستی او دیدم همه دوست

\*\*\*

هر کسی بیراه رود گمراه شود      هر که بار سوانشیند عاقبت رسوا شود

\*\*\*

غمخوار مردم باشید تا امید در دل شما نهر خدا بخشد .

پند عاقل گوش کن شیرین بود کامش دوا .

زن پاک ایمان ، مرد را محکم میسازد .

رباعی

هر نفسم یاد خداست یاد خدا و انبیا      هر مشکلم آسان شود یاد خدا و انبیا

راه خدا خواهی اگر اشک پیمان پاک کن      تابنگری را خدا از دید الهای بینوا .

بیاجانا که دل بی توصفا نیست  
چو مرغی این دلم باشد پریشان  
بیاتا جان قربانت نمایم  
بیاده وعدهای از عهد و پیمان  
اگر نایی بیجا خوابم خمینسی  
شدم مجنون کوهت همچو لیلیسی  
تمام روز و شب هست دل بیدار  
مرا چون چشم دل را آشنان نیست  
پریشان دل شود جای گناه نیست  
بود این عهد دل، دل را خطا نیست  
بیندیم بهر حق در حق ریا نیست  
که شبهای دلم بی توصفا نیست  
به صحرای دلم رنگ و ریا نیست  
ز فکرت همتی هرگز جدا نیست

\*\*\*

سعد بن نیم حافظ نیم شاگرد بزم شاعران  
توفیق اگر حاصل شود هست افتخار جوان

رباعی

ز دیده گرچه گریان ام ولی دلشاد و خندان  
که دل داد مگوی دست بدیدم هر دو عالم  
اسیر این جهان دل نیست صفای کوی خانم  
صفا دیدم بهر خوبان ز این ره چون سلیمان

\*\*\*

گر دیوانه شدم باکم نیست  
گیرم که مرابه بند و زنجیر کشیده  
دیوانه ندارد سوالی درد و جهان  
چون یار مراست زخار و خسراکم نیست

\*\*\*

ستمکار در زمان یارب فنا کس  
خدایا بینوایان را ضوایسی  
ستمکار درد مارا چون ندانند  
بدیه یارب که درد را آشنایسی

\*\*\*

الهی فتنه از دنیا براننداز  
بجان دشمنان دین احمد  
بلائی کن بدان دشمن انداز  
بزن آتش از این عالم انداز

هر کس فرمان بزرگان و پیشوایان دین خدا را ببرد مانند کسی است که به راه

مبار درفته است و جهاد کرده باشد

## ندای آسمانی

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| شنوای دل ندای آسمانی           | همی آید ندای کبر یایی         |
| ز گوش جان شنیدم این ندا را     | یقین دل نمودم این صدرا را     |
| مرا گفتن نما دل را تو خالی     | اگر خواهی تو یار با وفا یی    |
| تورا گر آرزوی وصل یار است      | ترا اگر دیدن رخسار یار است    |
| بجز رخسار یار دل را صفا نیست   | جهان فانی بودگان را بقا نیست  |
| الهی داده ای جانم را تو امید د | مکن جانم را جدا از راه تو حید |
| مرا امید تو داده پروبلا ل      | پرو بالم قوی کن ای وفلا د     |
| امید همتی را بیش از این کن     | ورا در بندگی خود امین کن      |

\*\*\*

## رباعیات

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| زمین و آسمان را خالق مـ  | نمود خلقت برای راحت مـ  |
| هزاران نعمت برینی فراوان | نمود آسان برای خلق دنیـ |

\*\*\*

|                                    |                                 |
|------------------------------------|---------------------------------|
| راز شب با که گویم ز دل پر خون خویش | محررها ز رسان بار خدا بر در میـ |
| مرا از یار جدا کرده این چرخ و فلک  | با که گهم دردی که دارم در خویش  |

\*\*\*

## تک بیت ها

|                         |                             |
|-------------------------|-----------------------------|
| پند مردان خردمند گوش کن | گوش کن گنجینه کن اندر دلـ   |
| کند پیدا گوهر دیوانه ای | بی سبب بخشد به هر بیگانه ای |

\*\*\*

هر کس بیشتر در ظم کوشا باشد بیناتر شود .

حضرت محمد (ص) سفارشهای بسیاری درباره همسایگان کرده است که حتی مردم گفتند ممکن است حضرت درباره همسایه ارشی ممین بکند .

(۱۱۳) سخنان کوتاه

کسانی که در راه خدا مال خود را میدهند مانند کشاورزی هستند که تخم را بر زمینی بکارند از آن تخم خرمنی بپا سازد .

هر کس علم بیاموزد و با علم خود عمل کند هم خود سود میبرد هم بر دیگران سود میرساند .

هر وقت کسی را کم می کنید طوری کم کنید که شما را نشناسند فقط برای رضای خدا باشد و بس .

هر کس بر آدم سالی کم کند ظلمی است بر او کرده . آدم سالم باید کار کند و بس . گناه کوچک مانند زخمی است که اگر مصالحه نکنید کم کم بزرگ خواهد شد .

هر کس برای روزی غم بخورد مانند فرد دیوانه ای است .

انسان های بیرحم مانند گرت گرسنه هستند .

#### رباعیات

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| نی بسوزد خاک را همدم شود | دل بسوزد ذکر حق را دم زنند |
| دم زند ذکر خداوند کریسم  | سوز دل هم عالمی بر هم زنند |

\*\*\*

|                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| سنگ خارا مشو بر راهمردم | چو مار نیش من جانم مردم |
| زیریز از سخنها زلبهها   | چون شکر پاش باش بمردم   |

\*\*\*

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| الهی بسوز سینه شب زنده داران | بسوز ناله طفل یتیمان         |
| به آن دردی که تودادی وجودم   | از آن درد است خدایا در سجودم |
| مکن نوید مرا ای خسی داور     | به راهی که زیادت طی نمودم    |

بهترین مقام در انسان ادب است . هرکس دارای ادب باشد حتی دشمنانش او را دوست دارند .

علم هم از ثروت بهتر است چون علم در وجود انسان است اما ثروت مرتب جدا از وجود انسان می‌آید . ثروت در دست اهل علم دوام بیشتر دارد چون عالم می‌فهمد در راه پاداشی بی‌پایان خود را خرج کند تا بیشتر از او سودی ببرد کارهای نیکو از ثروت تمام می‌دهند .

فرزندانی خوب برای پدر و مادر از ثروتها هم بهتر است اگر پسری براه بد کشیده شود و یا دختری تمام ثروت پدر را نابود میکند .

#### ریاضیات

زیر غم در دل من پینه کرده  
خود غم در وجودم خانه گسوده  
ز هر درستی مدد این بیقراری  
ندارد دل‌رهی به رفاری

\*\*\*

خواری مان بیتیم از آه اوتسرس  
ستم کمتر نما از دست غیب تــــسرس  
اگر مستی ز می در عجبدم بین  
رُخت را صبحد از آه دم تــــسرس

\*\*\*

شب خویش داری / ز رخ خانه خویش  
زمان یکسان نباشد حال خود آی  
ز می ، مستی ندانی حال در میشت  
که مستی غم بزاید آخر از خویش

\*\*\*

#### تک بیت‌ها

مرد ، بودم به امید رخ تو زنده شدم  
تا که دیدم ، رخ تو زنده می‌ایند شد

دنيا

ما که در این دنیا زندگی میکنیم مانند مهمانی میباشیم که باید از این <sup>دنيا</sup> به  
دنیای دیگر برویم و اما در این چند روز هم وظیفه ای داریم باید در انجام  
آن <sup>دنيا</sup> شوا باشیم نه گومه نشینی را اختیار کنیم هر کس بر اندازه خود باید کار  
کند تا برج زندگی خود را بپرخاند .

ما باید ثار را پییده خود سازیم تا آبرو مندانه زندگی بنماییم .  
انسانها خوب در جامعه مانند گل خوشبو میباشند هر کس آرزو دارد گل خاصی  
را بکند .

دل را باید از کینه ها پاک کرد تا دل خانه خدا بشود .  
از مردم نادان و بی بند و بار بپرهیزید .  
از مردم دور و خود را دور سازید تا در بلایشان دچار نشوید .  
روزی که دنیا بر شما فکر فرماید خود هم باشید .  
سخنهای ناپسند انسان را در جامعه تنها میکند .  
دوست توانکسی است که ترا بر علم و دانش تشویق میکند .

## رباعیات

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| من نوکرم بر خاندان رسول  | خدا یا بحق بنی کن قبول  |
| که این نوکری جاودانی بود | مرا دو جهان زندگانی بود |

\*\*\*

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| درد ها در سینه ام من بیصدا   | بیصدا دارم دلی امابه صد امیدها |
| این امید است کرده خاموشم زغم | چون ندای باصفا برگوشم آید صد   |



میان آب و آتشم یارب نجاتم از تو می‌خواهم  
 دلم لبریز خون باشد ز تنهایی خدای من  
 ندارم مونس جز غم تمام شد اشکهای چشم  
 زبس آه در میان سینه است یارب  
 تو میدانی درون دل چه غوغاست .  
 که این طوفان بی دریغ و روزم سیاه کرده

\*\*\*  
 سخنان کوتاه

هر نگاهی میکنم یاد کرده ام اندرخت      اختیاری نیست مرا کار دل است .  
 هرکسی را کسی فریب بدهد خود را تنها میکند .  
 بدردم مردم در مان باشید خدا یار و مددکار مردمانی است که خیر مردم را میخواهند  
 بیکاره خود مریض است کسی که رفیق او باشد مریض تر خواهد شد .  
 هر کس در غم دوست شریک شود خداوند غمهای او را برطرف میکند .  
 دوستی اگر رنج دارد اما لذت دوستی چون داری شفا بخش میباشد .  
 خشم نکنید تا وجود شما آرام باشد .

بند خدا باش نه بنده نفس برکش

هجر

ز قند شیرینتر است دردم در کام      لبی شیرین شکر دارم از این درد

\*\*\*

هر نگاهی میکنم یاد کرده ام اندر رخت      اختیاری نیست مرا کار دل است

ایکاش نوشته هایم مانند کبوتر پر می داشت و در بام های مردان خدا پرواز میکرد.

ای کاش روزی برسد مردم همه ظاهر و باطن شان یکسان باشد .

ایدار مردم «مدیر را دوست با وفا<sup>چون</sup> ، دوست می داشتند و ایکاش کسانی که دم از —  
خدا پرستی میزنند با عمل باشند .

با افراد خانواده مهربان باشید چون رفتار شما در قلب آنها منعکس میشود

خراش چون تخم کند می است به زمین که به محفر کاشته شدن شروع به رشد میکند

رازید رانه هفتاد رانه حاصل میشود .

گذشت ، خود یاد نشان انسانیت است .

من از خزند مار نمیرسم اما از گزند زبان میترسم . حتی گزند زبان مدت ها کام راتخ  
میانم .

مردم به زیبایی های ظاهر خود بیشتر می اندیشند اما اهل علم به باطن .

خدا شمارا می بیند حتی برخلوت .

### تتر بیتنی

با یاد خدا درون خود میجوشت

من راه خدا از جان و دل میگویشم

\*\*\*

اولین سرباز اسلام هم علی مرتضی است

خوبی هر خوبی ما از خلیف و خوی مصطفی است

\*\*\*

پریشانم مکن ای حی سبحان

الهی حق سلیمان خراسان

همی دور از مکان و دور مانم

غریبم شهر غریب بی نشانم

\*\*\*

هر جا گل خوشبو باشد مردم بیستریه آنجا میروند . انسانهای خوبمانند گل خوشبو هستند .

امروز زندگی کن فکر فردا هم باش .

هر کس علم ندارد زحمت دنیا را باید بکشد و مردم هم در عذاب هستند .

بر دشمن هم تا بتوانی خوی کن تا دشمن دوست بشود .

زن خوب از ثروت دنیا هم بهت راست .

زن خوب ، زندگی را خوبتر میکند .

زن بد اخلاق از ماهم زنده تر است چون ماریک مرتبه میزند اما زن بد اخلاقی هر دم پایشان نیز میزند .

مرد بد اخلاقی زندگی را برای همه تاریک میکند .

هر کس ایمانش بیشتر باشد آرامتر زندگی میکند .

در این دنیا کسانی لذت برد ، اند که هم برای خود و هم برای دیگران راحت میخواستند .

از مردمان نادان و فریبکار دوری کنید .

از دروغگویان فرار نمایید تا راستگویان از شما فرار نکنند .

هر کس کمتر حرف بزند یا عاقل است یا نمیداند . سخن کم گوید تا آبرویش را نگاه دارد .

مادر بیشتر از پدر دلسوز است برای فرزند . دوستی خود را بیشتر آشکار میکند .

و این محبت بی اندازه باعث میشود تا فرزند تن پرور بار بیاید اما پدر به آینده

پسر می اندیشد و دوستی خود را ظاهر نمیکند .

هر چه غوغا کمتر و عداها بیجا کمتر آرامش زندگی بیشتر .

امانت مردم را در درجه اول قبول ننمایید اگر هم قبول کردید در نگهداری آن باید ضامن باشید .

فربس سیم و زرو غنایم رات از دشمنان بردست شما میرسد نخورید .  
دوستانی هستند که فقط برای سود خود ادعای دوستی میکنند تا از شما سود ببرند .  
مردم همه دوستار محبت هستند هرچه محبت بیشتر باشد آتش خشم کمتر میشود .  
هر وقت دوست را خشمگین دیدید در برابر او آرام گردید .  
خشم حتی دوستان را از ما جدا میکند .

در هر مجلسی که هستید به حرفهای گوینده گوش دهید تا استفاده ای ببرید  
ممکن است سخنی گفته شود که روزی بکار شما بیاید .

قبل از آنکه گناهی را انجام بدهی و آماده انجامش شده ای برای یک لحظه به عاقبت کار بیندیش و از عقل خود کمک بخواه و اگر نتوانی خود را قانع سازی از مردم عاقل راهنمایی بخواه باز هم اگر نتوانستی دل را بخدا واگذار کن که او ترا یاری مینماید .

گر سخن با عقل باشد همزمان رنج بیهوده نیاید —————

\*\*\*

گر نباشی فکر خود هان ای پسر رنج بیهوده کشی با درد سر

\*\*\*

وقت را بیهوده صرف نکنید از وقت میتوان طلا پیدا نمود ولی از طلانی میتوان وقت خرید  
دوستی باید گذشت فی ما بین باشد اگر این صفت در میان دو دوست نباشد  
به زودی دوستی رخت بر می بندد و دوست تنها میشوند .

- کسی که میخواهد آسایش داشته باشد آسایش دیگران را بر هم نینزند .
- کسی اگر میخواهد مهربانی ببیند اول مهربانی را پیشه خود میسازد .
- کسی که میخواهد در هنر یا علم جا داشته باشد راستی را پیشه خود میسازد و کمال حرف میزند .
- کسی که میخواهد خوب و آسوده زندگی کند ساده تر زندگی خود را بنا سازد .
- مهر و محبت در حق دیگران غمها را دل را بر طرف میکند .
- دل بر مال دنیا نندم چون هر کس دل بمال دنیا دهد دین او در خطرست .
- محبت کارهای مشکل را آسان میکند .
- محبت چون درخت ریشه دار است .
- باهوش باشید ولی خاموش باشید .
- محیط زندگی مانند باغ است که مرد باغبان آن و زن درخت باغ و فرزندان میوه آن باغ هستند .
- زیبایی زن از اخلاقی نیکوی اوست .
- محبت کردن حتی به دشمن هم اثر دارد .
- محبت ، رنج و غم و اندوه را نابود میسازد .
- محبت انسان را امیدوار میکند .

## رباعی

- جدا یا رب مکن از آشنایم ————— م خدا در مهر دوست من با صفا یم
- زیادش وجودم جان گرفت ————— ه یقین دارم که شعرم نام گرفت ————— ه

\*\*\*

آن بینا شود

ناتوان هرگز نگردد سن پیری ، بیش از

در جوانی هر که در را خدا جویا بود

پند پدر را گوش کنید که سخنانشان هر یک کلیدی است برکنجی .

مهربان و خوشبین باشید که این خصلت انبیاء است .

ماں حرام را بمان خود مخلوط نکنید که از پیامبر اسلام پرسیدند حرام چند روز وفا

میشد جواب داد حرام چهل روز ... چند مرتبه تکرار کردند و جواب میداد حرام

فقط چهل روز وفا میکند \*

در سختی ها از زندگی استقامت کنید و آبروی خود را برای درهم و دینار پیش هر کس

میریزید .

حضرت امام جعفر صادق ( ع ) فرموده است نماز را هر کس سیاه بشمارد از سبب

نیست و شفاعت عایه این انسانها نمیرسد .

هر کس از خانه بیرون رود تا امر معاین کند مانند کسی است که عبادت خدا میکند

با مردم دانا هر قدر بخشینید باز هم کم است .

با مردم نادان حتی یک ثانیه هم نشستن خطر دارد

با مردم فرومایه نشستن فقر میآورد .

هر کس در دلتش امید ندارد مانند مردگان است .

هر کس میخواهد در امان باشد سخن چینی نکند .

هر کس میخواهد راحت بخوابد دل بمال دنیا نبندد .

فناخت قوت جان و مال انسان میباشد .

بی سرمایه تجارت نتوان کرد .

خیانت در تجارت چون شهوتی است در مردمان بی ایمان .

در کارهای سخت امیدوار باشید تا بر مقصود خود برسید .

هر کس گمراهی را براه بیاورد چون عیسی مرده‌ای را زنده کرده‌است .  
 هر کس بیچاره‌ان را نجات دهد خدا او را بیچاره نمیسازد .  
 با مردم خدا باخوش‌رویی رفتار کنید .  
 بد بینی را از وجود خود دور سازید تا در آتش نسوزید .  
 مرد هرزه شو فرزندش خود را هرزه گو باریارود .  
 کینه پر دوست ناجوانمردی است .  
 کینه ، در را تاریک میکند و از رحم خداوند باز میدارد .  
 هر وقت درد مندی را دیدید او را دلداری بدهید .

## تک بیتـــی

به آبروی مهر تو که مهر من زیاتوست      گرفته‌ام زندگی که آن صفا ز روی توست  
 علی جان

\*\*\*

شمع بزم خو برویان هستا میدلسم -      چون کمال خهرویان کرد محل مشکلم

\*\*\*

چوب ، آخر آتش و خاکستر است      آه سرد بینوا چون خنجر است

\*\*\*

دوست دانا چون چراغی است مهراو      گنج و زرد گوشه پیرانه است

\*\*\*

تو آنی بیخبر از ما نباشی ( خدا ) تو خود دانی صلاح کار ما را

مهر دل خود میشکافد ریشه غم را ز دل

در کارهای سخت امیدوار باشید تا به مقصود خود برسید .

انسان مرتب در آرزوهای غرق است اما انسان مرتب باید از عقل خود یار بخواند .

هرکاری می کنید از کسی مشورت کنید که در آن کار دانا باشد .

وقت خود را در جاهای خوب صرف کنید .

دوستان خود را امیدوار سازید تا امیدشان بیست رگردد .

بجای سخنهای بد ، سخنهای نیکو بگویید .

جواب مردم نادان را ندادن بهتر است .

اگر حاکم عادل باشد مردم راحت می خوابند .

اگر نتوانستی چیزی را بدست بیاوری بخدا امیدوار باش بدست خواهی آورد .

از مردم نادان چیزی نپرسید و با مردم دانا معاشرت کنید .

در سختی ها صابر باشید چون خداوند صابران را دوست دارد .

اول فکر خود باش و فکر اصلاح کار خود بعد بفکر اصلاح دیگران باش .

تند آب هر وقت به آب برسد زود سیر میشود اما کسی که تشنه مانده نیاید

باشد اگر بدست بیاورد تازه تشنه تر میشود .

عاشقان فقط دریاد یار خود میباشند .

آدم بیدار افسوس مال مردم را میخورد .

آدم بیدار اگر دنیا را کارفرما بگیرد باز او بیدار است چون دلش نمیخواهد کار کند .

باید دنبال زندگی رفت زندگی دنبال کسی نمی آید .

هرچه زندگی ساده تر باشد آسایش بیشتر است .

اگر دوست یکرنگ پیدا نکردید تنهایی برای شما بهتر است .

پاداش کارهای خوب را خدا میدهد .



اگر دیوانه ام بر من نخندی ————— ره دیوانگی راه دلم ش —————  
چراغ حق وجودم ————— داده وجود مرا همه آتش سرا کرد

\*\*\*

نباشم نا امید و گرچه پی ————— رم ستم های زمانه کرده پی ————— رم  
اگر پریم امید دل جوان اس ————— ت یقین دارم پس از مرگ نمی ————— رم

سخنان گوشتاه

لذت زندگی آنوقت است که همه با هم مهربان باشند .  
سخت ترین مشکلات زندگی را میتوان با مهر و محبت آسان کرد .  
محبت چون گوهری است نایاب که نصیب هرکس نمیشود .  
مهم ترین خدمتی که کسی میتواند بکند این است که او را به علم و دانش تشویق  
و ترغیب نماید چون علم و دانش برای هرکس واجب و لازم است .  
علم انسان را بنوع دوستی و امیدارد .  
همه موجودات آفریده خدا میباشند چه انسان و چه حیوان . به آفریده های  
خدا ظلم و ستم نکنید تا خدا بر شما رحم کند .  
محبت دوست در جانم چون گوشتاب چراغ می درخشد این گوهر گرانبهاست  
هر وقت دچار غم میشوم آنگاه که دنیا در نظرم سیاه و تاریک است تنها یاد  
دوست ، رنگ غم از دلم میزداید و آنگاه چراغ دوستی تجلی بخش دنیای من  
است و این است که همیشه دوستی را میستایم .

قسم بر یکه تاز ملك اسلام قسم بر حرمت اسلام و قرآن  
زیادت روز و شب میدارد دل من خمینی خدمتی شاید ره من

گناه مکن زیرا سزاوار نیست که خود بر خود ظلم کنی

\*\*\*

بخاات وطن تخم مهری بکار زین دانه تخم خرمنی کب بپاش

XXXXXX

خداوند مرا حاجت روا کن  
وجودم را ز مهرت با عفا کن  
دوار در دامنم را تو در میان  
نمایارب راهم بیریا کن

\*\*\*\*  
سخنان گوتاه

دوست خود را در ناراحتی و گرفتاری میشناس.

مهر دوست در دامن مانند چراغی است برای تاریکی . چون هر وقت در کارها  
گرفتاری پیش بیاید یاد از پندهای دوست مینمایم و کارها بواریم آسان میشود .  
اندیشه بد غمهای دل را زیاد میکند .

اندیشه های خوب قلب را روشن میکند و انسان را امیدوار میسازد .  
اندیشه نیک هر چه بیشتر در انسان باشد خداوند یاور و بیشتری به انسان میکند  
مقام استاد از مقام پدر بزرگتر است چون پدر جسم را میپرورد اما استاد ، روح را . —  
طمع و آرزوهای بیجا انسان را گمراه میسازد .  
تازنده هستی برای زندگی خود کوشا باشید .

هر وقت در غم و اندوه هستید کسانی را که از شما بینواتر هستند بیاد بیاورید .  
هر کاری که انجام میدهید خوب انجام دهید تا خوشحال تر گردید .  
زندگی را با امیدواری شروع کنید .

در کارهای سخت ، استقامت داشته باشید تا از رنج خود آرامشی رابدست آورید .

علم بر تن انسان و یا وجود انسان مانند چراغی است .  
 بیشتر مردم در فکر جاه و مال هستند و در نتیجه خود برای خود درد سردرست میکنند .  
 بدی مردم را فراموش نکنید و خوبیشان را فراموش نکنید .  
 قناعت مانند دیواری است در برابر فشار زندگی .  
 خیانت ، برکت از مال میگیرد .  
 بهترین ثروت برای هر فرد سلامتی است . چون از ثروت نمیتوان سلامتی را بدست آورد اما میتوان از سلامتی ثروت پیدا کرد .  
 آدم بیگار در درجه اول عقل خود را از دست میدهد .  
 خیانت زن برای مرد خانمانسوز است .  
 آرزوهای زیاد ، دل را تاریک و طمع را زیاد میکند .  
 مرتب جویای حال بینوایان باشید تا طمع از شما دوری کند .  
 بهترین دوست شما کتابهای خوب است هر وقت دچار اندوهی شدید کتاب را مونس خود سازید .  
 همیشه راستی را پیشه خود سازید تا در دوجهان رستگار بنسید .  
 اسراف نکنید اگرچه چوب کبریتی هم باشد چوب کبریت خرمی را میسوزاند . اسراف هم مال را .  
 دوست خود را در رنجهایی که تحمل میکنی و مواقع گرفتاری زندگی خواهید شناخت .  
 گوهر در شکم ماهی است نه در بدن . راز هم چون گوهر است بلکه بهتر از گوهر میخواید بدانید مهر دوست چقدر لذت بخش است چند روز را دور باشید .  
 امیدوار باشید اگرچه به مقصود خود نرسیده باشید شاید مصلحت خداوند باشد .

ره مردان خرد ، گر طلبی بمره جمع  
ره رندان نبود خانه علم و ادب  
دمتی از دیدن دین ، ره دنیا بنگر  
که در این رفد کهن راه خود بسیار است

\*\*\*

دوادرد مندان را دل بیدر نمیداند  
کسی دل داد بر دنیا جز زین نمیداند  
بیهانگی کسی داند که آب می دهد هجر  
رخ زرد یتیمان را کسی بیدرد نمیداند

\*\*\*

عجب خار زمان دورم گرفتار  
همی ترسم چو خود خارم نمایم  
خدا خود دورکش این دارها را  
که تا شود بماند این دل من

\*\*\* سخنان کوتاه

فرزندان خود را از کودکی تشوین بر علم و دانش کنید تا آینده درخشانی داشته باشند .

از شکست روزگار متوسلید و اختیار خود را زود از دست ندهید و صبور و بردبار باشید مانند درمشی کهن استقامت کنید .

آدم بیچاره سر بار جامعه می باشد .

همیشه مانند باغبان باشید که دلباش مردم را از مهر خود آبیاری کنید .

هر چه بار کمتر حرکت آسانتر .

هر چه علم بیشتر آدمی توانا تر .

هر چه آدمی کاهل تر رنج زمان بیشتر .

هر چه سفر دورتر لذات آن بیشتر .

هر کس بر و دست وفا کرد خدا یارش کرد .

## تک بیتنی

صفای همتی روشن بود شمعش چو ابریشم

\*\*\*\*

وز محبت شمع را روشن کنم تا شود روشن ، چراغ خانه ای

\*\*\*\*

وجود بیکار در جامعه چون خار است در گشتار .

شادی زندگی را میتوان از نار پیدا نمود .

هر چه میخواهید از دسترنج خود میتوانید پیدا نمایید .

هر چه کار را بیشتر دوست داریم آسایش خود را بیشتر میتوانیم فراهم بکنیم .

هر چه آدمی پیرتر میشود حرص و طمعش بیشتر میشود

آدم های خوب و بیریا خدا را در همه جا حاضر و ناظر میدانند و هیچ وقت از راه خدا غافل نمیشوند .

دنیا میدانی است برای همه که خداوند همه را در این میدان امتحان میداند .

از زبان هر کس سخن خوبی را شنیدید آن سخن را در سینه خود نگاه دارید که روزی بکار میآید .

دوستان خوب از شرف دنیا هم بهتر هستند .

کسانی که در این دنیا امتحان خود را خوب دادند در هر دو جهان آسود هستند .

بزرگان را دوست دارید و پندهای ایشان را گوش نکنید .

پدر و مادر خود را از جان و دل فرمانبردار باشید و گوش به سخنانشان بدهید

تا آرام تر زندگی کنید .

مست مال خود مشو ، مستی سستی آورد  
مال و جاه را دل مد چون خود پرستی آورد

\*\*\*

جدا نکرد ز ماریشه مهر و وفا  
دلی که جا بد خدا همیشه اندر عفا

\*\*\*

اشد در روشن کند گاشانه هـ  
چون چرخ خرم شود از بر و باران خدا

\*\*\*

سخنان گو تاه

دوری دوست ، دل را بیخوار میسازد .

محبت دوست در دلم مانند شوهر می درخشد .

به امید دهمگران نشینید دل به امید خدا نژاد دارید .

ادب سرچشمه ایمان است .

با مشورت کاره دار سخت آسار میشود .

نیاز زیاست اما فریبنده است . برادر

برادر در برابر بهتر از حسان

برادر میوه ایست شیرین و نایاب

لبم نام برادر جان بر تن

\*\*\*

اندر جواب ابلهان خاموش باش  
حرف خرد مند گوش کن را خرد پیشه کن

\*\*\*

سخن از دل بگوید تا دل بر باشد سخن

گر ز دل ناید برون چون و چرا باشد سخن

\*\*\*

گوهر ریزد از دست هر هنرمند

چو بارانی که آید از خداوند

در هرکاری که میکنید اول مشورت کنید

هر کس غم روزی را بخورد ناتوان میشود .

سحر خیز باشید و درد دست خود را با خداوند بگویید چون اصل اوست .

گرگ درنده است اما انسانهای انسان نما از گرگ هم درنده تر میباشند .

محبت باید از دل و جان باشد نه از زبان .

اگر میخواهید زیبایی دنیا را خوب بشناسید بیشتر عظم بجوئید تا لذت بیشتر

ببرید .

بیسواد مانند گهری است که جایی را نمی بیند .

عالم چراغ امید است برای مردم خصوصا عالمی که عمل داشته باشد .

قرآن کتابی است برای همه مردم . هر کس که به این کتاب رفتار کند رستگار میگردد

تک بیتــــــــــــی

یار او هر دو جهان باشد عظمی

هر که در لشر باشد مهو عظمی

\*\*\*

ماست

از دیده بصیرت بنگر نه خدا در دل

هر چند بظواهر ما دم نزنیم

\*\*\*

ببرد

حرف نادان گوش منما سوی ویرانست

گنج بیرنجی بود هر سخن اهل خرد

\*\*\*

خداست

چون نظر کردم بدیدم چشمه نمر

یکنظر از گوشه چشم تبسم انداختی

\*\*\*

از این ره سرفرازیم هر دو عالم

سجود ما گواه ما نماز است

سخنان کوتاه ( ۱۳۱ )

- بهترین سرمایه هر انسان ایمان اوست .
- بهترین سرمایه برای انسان بعد از ایمان سلامتی است .
- بهترین راه ، راه حقیقت است .
- ثروت مانند میهمان است .
- گناه آتشی است در زندگی انسان .
- کوشش برای دانش عبادت خداوند است .
- دانش ثروتی است پنهان که هیچ کس نمیتواند بر آن دستبرد بزند .
- دانایان بیشتر فکر میکنند و کمتر حرف میزنند .

تک بیتسی

بد مکن با خلق حقای خلق حق تا نگیرد روز محشر - برتو سخت

\*\*\*\*\*

مهربان باش با خلق خدا ای پسر که نیکی بیایی توبی در دس - سر

\*\*\*

بیچاره ای جامه ای دار بپوشان بر تن - جامه نو ، نه است اندر زمان

\*\*\*

سیلی مزه به زیر دست و ناتوان ز دست حق چو ، میخوری ناگهان

\*\*\*

- تا میتوانید به زیرستان خود یاری کنید چون شما خود زیر دست خدا هستید .
- باطن خود را از شرک پاک کنید تا خداوند قلب شما را نورانی کند .
- اگر میخواهی راحت بخوابی وام مستان .



خواب کم انسان را بدبین میکند . چون بدن ناراحت میشود و خوردن در —  
آدم جمع میشود .

خواب زیاد هم انسان را تنبل میکند و از زندگی باز میدارد .  
زندگی دیر نشده همین امروز شروع کن چون فردا کار دیگری خواهی داشت .  
سزاوارنیست از نفس خوبی دیده آید قدردانی نکنید چون قدردانی کردن شما  
ایشان را امیدوار میسازد و دوباره کوشش میکند خوبتر انجام بدهد .  
کوه را بشکن اما دل را مشکن .

## رباعیات

|                         |                           |
|-------------------------|---------------------------|
| اثر پیشانیها بی نشانم   | ز دردهایی که دارم بی زانم |
| بنالم همچو مرغ پر شکسته | ز بی علمی وجودم گشته بخته |

\*\*\*

|                         |                              |
|-------------------------|------------------------------|
| خداوند مرا مهربان آموز  | مراد زندگی یاد خود آموز      |
| خداوند ابد حق شاه مردان | که خود راه خود را بر من آموز |

\*\*\*

|                      |                     |
|----------------------|---------------------|
| مولا بجای ز علی نیست | شاهی چو او غنی نیست |
| هر کس به دین او نیست | راه خدا به او نیست  |

\*\*\*

صبر در سختی کلید پیروزی است :  
تکبیتی

اگر رخسار

دنیا به ظاهر زیباست اما زیباتر از دنیا خود انسان است چون دنیا برای انسان  
خلی شده است .

خواب شیرین خوابی است که پس از خستگی میآید .

اخلاق نیکو برای فرد مانند دیوار است .

اگر در زندگی فقر و فلاکت بشمارو کرده است کار را دنبال کنید تا همه سختی  
ها بر طرف بشود .

در هر جا یا هرکاری میباشید در آن کار کوشا باشید خواه آن کارمان شما باشد  
و خواه مان دیگران . چون شما وظیفه خود را انجام دادید هیچ قدرتی  
نمیتواند حق شما را ضایع بتماید .

در خانه خود هر کس را به کاری مشغول کنید در درجه اول به دانش .

در محل کار به موقع حاضر بشوید تا از شما راضی باشند .

با حیوانات هم مهربان باشید چون هر موجودی را خدا خلق نموده است .

هر وقت در امور زندگی دچار ناراحتی شدید که آن ماندید و کاری از شما ساخته  
نبود اوان بخدا متوسل بشوید و بعد از آن به افراد تجربه دیده .

#### درسختی

ای مرگ بیا که گام تلخ است شیرین نیت تو کام دل را  
ز خدا خواست دل پریش کن مردم بد \*\*\*\*\*  
زند ای خدا کام دل من نوش آمد

\*\*\*

چه خوش باشد دلی را خوش نمودن چه خوش باشد به این ره پی نمودن  
به این ره هر کس رفت در امان است بحق حق امان درد و جهان است

نسبت به زیر دستان خود يك رنگ و يك زبان باشید .

به حق مردم احترام گذارید تا مردم بحق شما احترام بگذارند .

در سختی ها بردبار باشید و استقامت داشته باشید .

سخن زیاده مخاطب را خسته میکند .

هر وقت میخواهید لب را بسخن گفتن باز کنید اول فکر نمایید بعد سخن بگویید .

برادر خوب است اما همسایه خوب از برادر خوب هم خوبتر است .

سفارش پدر و مادر را از گوش جان بپذیرید چون پدر و مادر خهی فرزندان خود را

میخواهند . خداوند در قرآن مجید سفارش پدر و مادر را بسیار کرده است .

ره علم و دانش قدم ساز کُن <sup>دانشی</sup> ره خویشتن از خرد ، باز کُن

بماند ترا نام نیک روز گار ز این ره بیایی ره کرد گار

\*\*\*

ز قند شیرینتر گفتار خویسان زمه روشنتر است رخسار خویسان

دل خویسان محبت همچو آتش زیانه میکشد تا عجز را هر

\*\*\*

بجوشا بکوشا در کار خود ز کوشش بجوشد امید تو

بباید شدن سوی میدان کار بخانه نشستن بود ننگ و عار

\*\*\*

زن پاک طیعت چون فرشته بود نهال خودش را ز جان پیرو د

ز جان پیرو د ، کودک نیکخواه برای وطن از شیر جان پیرو د

\*\*\*

روزی حضرت رسول ( ص ) در مسجد با دوستان نشسته بود . حکیمی وارد شد عرض کرد یا رسول الله در دیار شما آمده ام تا به مردمان این سرزمین خدمتی کنم . لیکن تا حال کسی پیش من نیامده که او را مداوانم . حتی از آمدن خود به این دیار هم پشیمان شده ام . این چه حکمتی است که در سرزمین شما کسی مریض نمیشود . حضرت رسول فرمود فرمان دیار ما از دست هرات کتاب آسمانی قرآن که کتاب دینی و آسمانی شان است استفاده میکنند و به دستوراتش عمل مینمایند . ایمانشان کامل است و دچار مریضی روحی یا جسمی نمیشوند .

شما برای مریضهای جسمی آمده اید اما ایشان مطالب دست و قرآن تا گرسنه نشوند غذا نمیخورند و غذاهایی را که من به ایشان دستور داده ام نخورند نمیخورند و موقبی که دست از غذا می کشند هنوز چند لقمه باقی است تا کاملاً سیریشوند مرد حکیم بسا ۱ خود را از آنجا جمع کرد و رفت .

پس بر هر فرد واجب و لازم است از دستورات خدا و حضرت رسول ( ص ) رفتار نماید تا دچار مریضهای جسمی و یا روحی نشود .

تک بیته

یاد رویت روزگارم شد سیاه ای امام ظاهر و باطن بیـــــ

\*\*\*

دانش دین

بشر زیبا شود از راه دانـــــش  
توانا میشود از نور دانـــــش  
که دانش پرتو اســـــلام دارد  
تمام وحی از قـــــرآن دارد

\*\*\*

من نوکرم برخداندان رســـــول  
خدا یا بحق نبی کن قـــــبول  
که این نوکری جاودانی بـــــود  
مرا دوجهان زندگانی بـــــود

کار را وظیفه خود بدانید تا آینده خوبی داشته باشید چون کار، سرچشمه زندگی هر فرد است جامعه این شما میباشید که با کار خود میتوانید زندگی درخشانی را بسازید تا در جامعه سربار دیگران نگردید . هرکس در محل کار خود خوب انجام وظیفه کند بهره اش را خود میبرد نه دیگران . کاری را که انجام میدهید دوست داشته باشید تا خوشبختی و کامیابی در زندگی دست بیابید .

### علم

علم مانند چراغی است که مرتب نور به صاحبش میدهد خصوصا علمی که در آن عدل هم باشد . مسیر زندگی خود را با آگاهی و دانش دنبال کنید تا بهتر بتوانید بر مشکلات زندگی غلبه نمایید . قدر دانشمندان را بدانید . عالم چراغ هر کشور و مملکتی است . علم انسان را بیدار میکند و راه و روش زندگی را میآموزد .

### ارزش دانشمند

دانشمند از هر چیز بیشتر است . دانشمند را دوست خود بسازید تا در زندگی تنها نشوید . هرکس بیشتر میداند از او بپرسید تا توانا تر گردید . سخنان اهل علم اثر ضرر داشته باشد و این ضرر ظاهری باشد در عوض آینده درخشانی در پیش دارد چون يك عالم به آینده می اندیشد نه به حال چون آنها در آشوب تجربه همه چیز را درك کرده اند مثلا میگویند شراب خوب نیست اما کسی که شراب میخورد در آن حال بقول خود مان شنگول است ما به آینده خود و فرزندان خود لطمه میزند . در درجه اول خود را دچار امراض مینماید که پایان آن مرخصا مرگ است .

### تک بیتنی

در وفایت دم زرم هم در لحد آید از تربت من بوی وفاداری دل

هرکسی آرزویی دارد اما بسا مردمان هستند که ندانسته دست به کاری میزنند که حتی راه آنکار را هم خوب نمیدانند . اگر کسی برایشان بگوید این کار از دست شما ساخته نیست تازه بدش میآید و خود را از همه دانایان قلمداد میکند . اما در وسط کار میفهمد که کار خوی نکرده است . سرگزان و حیران در خود میماند . از بس غرور دارد با زهم نمیخواهد کسی او را راهنمایی کند . روز بروز کارش پیچیده تر میگردد تا جایی که تمام سرمایه خود و دیگران را از دست میدهد . اینست آرزوی بیجا و بی مشورتی مردم . آرزو خوب است اما هر چیزی اندازه ای دارد . هرکاری باید از عقل سالم باشد هرکس با عقل خود خوب درنگ کند و آینده خود را بسنجد و دیده باطن بنگرد . هرگز در کارها شکست نمیخورد . آرزو خوب است اما باید بجا باشد . انسان باید خود را آماده آن کار کند تمام رنجها را پیش بینی نماید از راه باطل نباشد هرکس باید از عقل خود که خدا این نعمت بزرگ را بر بنده خود داد استفاده نماید . در باره آینده خود بیندیشد کار و کوشش را شمار خود سازد و بر راه های راستی که خداوند بزرگ در قرآن کریم میفرماید قدم بردارد . بیایم و دست از کارهای ناپسند برداریم و بر کارهای خوب آماده گردیم . کوشش در کارهای خوب مانند عبادتی است برای رضای خدا ، هر کس کاری را شروع کند و مردم از او استفاده کنند و خود هم سودی ببرد خدا این نوع بندگان را دوست دارد .

هرکاری که انسان آرزو دارد انجام بدهد باید با مشورت دیگران باشد زیرا — پیغمبر اکرم ( ص ) هم با اصحاب خود در کارها مشورت میکرد و از او میپرسیدند یا رسول الله شما که از ما داناترید میفرمود : مشورت بهتر است .

( ۱۲۸ ) باقیمانده از سخنان حضرت محمد (ص)

میخواهم پرده عصمت دریده نشود - فرمود پرده کسی ندر .

میخواهم که گهرم تنگ نباشد - حضرت فرمود که مداومت کن به قرائت سوره تبارک .

میخواهم مان من بسیار شود - فرمود که مداومت به قرائت سوره مبارکه واقعه هر شب بکن .

میخواهم فردای قیامت ایمن باشم - فرمود میان ( این قسمت تکراری است )

از خانه خُردا

میل سفر دارد حسین

( از حریم کعبه آهنگ سفر دارد حسین )

او امام است و که داند نقشه همدار حسین

وارث حیدر که حیدر خاندان حق بود

نو جوانانه بنی هاشم از خرد و کبار

تا که سازد و از گونا و پرچم ظلم و ستم

پرچم آزادگی دین جدش مصطفی

تا ز خون نو جوانانش بسازد کعبه ای

\*\*\*

گذشت

گذشت نمای بشر، گذشت داور بیبین

ز سیم و زر - ست مشو جهان داور بیبین

سست مشو کار خود نعمت داور بیبین

راه خرد پیشه کن صفای باطن بیبین

عیب مردم مگو یاری داور بیبین

\*\*\*

## گنج

یادم نیرو در کودکی میدیدم بعضی ها کلنگ بر دوش گرفته اند شبانه برای گنج در کوهها دخمه ها و راه بیابان طی میکردند تا گنجی از نسخه ای که در دست داشته اند با زحمات زیاد با دلی پر اضطراب شاید در حفاری گنجی بدست بیاورند حالا ذاری به آنجا ها نداریم حتی بعضی در امام زاده ها هم میروند خرابی های زیاد ببار میآورند از این جور آدم ها عددی یک یا دو گنجی بدست میآورند . و اما ما کلا حساب میکنیم اگر کسی شده گنجی بدست بیاورد چند روزی خوش میباشد و اما کسی این جور کارها میکند یا میکنند این نوع انسان ها مانند سنگ آدم خسوار میباشند سنگ اگر یک بار یا دو بار پا آدم را گاز بگیرد ها میشود این جور انسان ها مانند سنگ ها هستند چون دوباره طمع ایشان زیاد میشود و سایل گنج کنی خود را بردوش مینهند دنبال حفاری بیابان و کوه و دشت دخمه ها میگردانند و اما عمر ایشان از این راه تلف میشود و آسایشی هم ندارند آدم عاقل دنبال این کارها نیرو در که درد سر برای خود از دست خود بسازد گنج در بازوی شماسست عاقل دنبال شسب کار خود میبرد و زندگی ساده هم دارد یا هر وقت در کار خود وامانده است از خردمندان راهنمایی میخواهد و گنج بی رنج بدست میآورد .

## بیاد حق

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| ای صاحب دم خدای عالم     | یاد تو در صفاست هم وجودم |
| یاد تو دل و تنم توان شمس | از یاد تو جان من جوان شد |
| آرام شدم زیادت ای حقیق   | مر همتی و زیادت ای حقیق  |

## سوگند

|                                |                                   |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| سوگند برخداوند در عهد و وفا    | چو میوه رسیده آماده صفایم         |
| سوگند بر محمد راه کین دلم نیست | بر دوست یابه دشمن یکرنگ و بیرسایم |
| ندای من وفاست وفارم خداوند     | خدایان دلهازل ره صفایم            |

\*\*\*

|                       |                       |
|-----------------------|-----------------------|
| گل باغ احمد بود فاطمه | چو جان محمد بود فاطمه |
|-----------------------|-----------------------|



دنیای امروز ناراحتی های مردم را زیاد کرده است و زرق و برق زندگی چشم دل همه را نابینا ساخته است . همه در فکر جمع کردن زینت آلات هستند و بفکر مواهب طبیعی مانند گل و گیاه که زیبا هم هستند نمیباشند .

آسایش چون کیمیا شده و مردم علم را فقط برای پول و درآمد فرامیگیرند . کسی در رشته ای پیدا نمیشود که فکر کند بیا موزم تاراحتی بیشتر داشته باشم .

و اگر پیدا بشود خیلی کم است . کودکان هنوز از مدرسه بیرون نیامده فکرش این است که از چه رشته ای پول بیشتری در میآید تا به دنبال آن رشته برود .

ولی انسان باید فکر کند از چه رشته ای میتواند خدمتی به جامعه بنماید . و همه باید بفکر هم باشیم . چون چرخ این مملکت بدست ما باید بگرددش در بیایند و همه جای وطن خانه ما است .

بقول سعدی :

همه جای ایران سرای من است همه نیک و بد از برای من است

#### پرسی در ۱۴۰۱

|                       |                   |
|-----------------------|-------------------|
| خود را از خودم پرسیدم | باشد خدای من کجا  |
| گفتا رخ بیکدخدا       | در صورت بیچاره ها |
| اند را دل افتادها     | ای دوستان با وفا  |
| در وقت اندوه و بلا    | گفتم خدا دیدم وفا |

\*\*\*

بعد از کار استراحت بدن را آرام جسم را سالم و روح را پاک ، اخلاق را نیکو و خستگی را از بدن بیرون میسازد .

#### تک بیتنی

خلق حق را در تنگدستی یارباش ای رفیق تو مونس بیماماش

\*\*\*

به خارستان گذر دشوار باش ولی امید دل گلزار باش

از آن چشمی که اشکش شعله دارد ز آه دل بود دنبال ————— دارد  
 ز سوز سینه شب زنده داران بترسید ز درد ها ناله ————— دارد  
 سپاه داوراند این نوع انسان میازارید ایشان را ————— دورا ن  
 بود قهر خدا در سینه هاشمیان یتیمانند و یا باشند غریبانی  
 اسیرند یا که رنجوری زمانه ————— بیس چشمتان ایشان فقیرند  
 غنی اند چشم باطن وانم ————— ز چشم دل نگر دردی دوا کن

X+X+X

## رباعیه

یا رب ندا بر گوی جانم میرسد امشب یقین پیغام یارم میرسد  
 بوی امید است بر وجودم آشنا یارب جدا مرا مکن گویا که جانم میرسد

\*\*\*

## خرد

آفتاب جسم و جان باشد خرد مایه ایست بر آدمی در روزگزار  
 هر که کوشد بر خرد بینا شود ظاهر و باطن چو گل زیباشود

\*\*\*

سخنان قصار از کسی اگر ناراحتی دیده اید خون سرد آنه رفتار نمایند تا در حق گرفتار  
 بد هکار نگردید .

گذشت بهترین راه موفقیت انسان است .

از کسی اگر بدی دیده اید نادیده بگیرید خصوصا دوستان .

در دوستی ثابت قدم باشید چون کوه محکم و استوار .

خشم بر دوستان یاری بر دشمنان است .

## تک بیت

ظالمان را یار بودن خطاست یاری ایشان نمودن ناتوان را بلاست

\*\*\*

ادب هر که دارد خرد را شناسد .

کجایی ادب مرد دانا شده .

روزی گذرم به باغی افتاد چشم به غلی نثاره انداخت  
 بو کردم بوی یار من بسود حس کردم یار کنار من بسود  
 دیدم به غلط نرفته هـــــرگز آن اصل بویار من بسود  
 چون خوب نظر کردم و دیدم دـــــم دیدم که یار کنار من بسود  
 آن گل ندانم بسود یـــــارم چو ر بو گرفت ز رویم یـــــارم

\*\*\*

ز بس جوینید هام

ز بس جوینید هام در عشق وجود میصد انگشته ز بس فرسود شد جسم تن جانم صفا داشته  
 ز بس رنج زمان بوم نعیانم زحان خویش حکیم تلخ استد وای و سر میایم و داشته

\*\*\*

سخنان قصار

مردان حق جز حق نمیگویند .  
 مرداب خدا از خدا یاری میخواهند .  
 برای گرفتن حق دستانم ندهید که بدهار خواهید شد .  
 اگر نتوانی کاری انجام دهی بر آن سدن مگو  
 خشم مکنید تا روح و جسم شما سلامتی خود را از دست ندهد .  
 آسایش مرد ارا برهم نزنید تا آسایش شما را برهم نزنند .  
 در اثر یک ناراحتی کوچک زود خشمکین نگردید چون خشمهرادر جنون است .  
 از شکست زمان مترسید و همیشه امیدوار باشید .

خورد

آفتاب جسم و جان باشد خورد مایه ایست بر آدمی در روزگار  
 هر که کوشد بر خورد بینما شود ظاهر و باطن چو گل زیبا شود  
 دریا  
 دل بدریا میزنم تا این دلم دریا شود دل اگر دریا شود گوهر از آن پیدا شود

## پیمان

بهای بوسه ات جانم بود این عهد و پیمانم  
نه هراسان پشیمان زیاد ته چو سلطانم  
گمک کن ای شه خهمن تو باشی قوت جانم  
سخن سر بسته میگویم مهدی جان  
فراوشم مکن جاناکه تنهایم که تنهایم  
غلامت هستی باشد قبولم که  
بد ه جانانانم صفایی بخش به ایمانم  
صوابی کن تو هر جانم سخن گو که فرمانم  
بدید ارتویتانم نییابی چرا خواهم  
بیا بین چشم پر آب حق حق که بیتابم  
بد ه در خود توسا مانم تو کوهی پیا<sup>گاهیم</sup> کوه  
که ممنونم که ممنونم

\*\*\*

## علی

علی را دیدم من از کار من  
مرا راه حقیقت آشنا کرد  
ره علم ادب بر جانم آموخت  
هوس اندر وجودم رخت بر بست  
پسندیدم ز جان و دل پیامش  
دل و جانم کتابش با صفا کرد  
که هر<sup>ل</sup> ما و جاه در جان من سوخت  
هوس خود آدمی را میکند پست

\*\*\*

دور دانش در کلام انبیا<sup>ء</sup> حکم قرآن و ندایی از خدایا

\*\*\*

## سخنان قصار

اثر به آرزوی خود نرسیدی غم مخور که مصلحت خدا چنان میباشد .  
دانشمندان اگر به مقامی میرسند سختیهای گذشته را فراموش نمیکند .  
کلید زندگی هر کس علم و دانش و اندیشه او میباشد .  
سر و رقب و جان من از خوشی های بینوایان الهام میگردد .  
مداشرت با دانایان عبادت خدا میباشد .  
صنعتکار چراغ اجتماع است چون وسایل راحتی از دسترنج او ساخته میشود .  
با عاقلان همنشین باشید که خوف ایشان در شما اثر میبخشد .  
حسرت مال مردم مخورید که این مال دنیا امانت بر دست ایشان است .  
در کارها مشورت کنید که پیامبر خدا رسول اکرم (ص) هم مشورت میکرد .

تن خسته بیمار شد دل ناتوان و خسته تر  
 پژمرده شد روحم چو جسم از جسم و جانم خسته تر  
 دارد زمان با من ستیز خواهد کشتد بخون تنم  
 از خون من گلشن کند سازد زمین را خسته تر  
 دارد زمین چون من نشان در خود امانتها نهان  
 کی خسته میگرد زمین سازد زمان را خسته تر  
 خات زمین چون با وفاست خاکند همه انسانها  
 انسان نما انسان را از کین نماید خسته تر  
 دست زمان گر خون خورم سازم ز خون خود کتاب  
 از دسر های همتی سازم زمان را خسته تر

\*\*\*\*\*

## تک بیت

شب خوش است در گوی یارم سرکنم      رمز حق در سینه ام خود برکنم

ای دل غمی یا آتشی      سوختی تنم بازم کشی

\*\*\*\*\*

محبت قوت جانسپاس      وفا بر عهد پیمان است

\*\*\*\*\*

دلی خوش کن که تا بینی خوشی را .

### كودك مـــــــن

كودك آرام من راحت تو كـــام در      تا رنجر موی تو بسته مرا جان و دل  
غندیه لب باز کن بودگی مرا      از نفس خود مرا ای جگر گوشه ام  
بوی گل دهد آن رخ زیبای تـــــــو      در سخنت بود بر تن بیجان من  
مهر و مونس کند شب سران مـــــــرا      مهر تو روشن کند خرم جان مرا  
از خدا ایم ترا خواهیم و یارت مـــــــود      در همه جای هر جان همدم و یار تو

\*\*\*

### رباعی

چراغ دین و دانش شمع روشنـــــــی      ز نور حکمت قرآن یـــــــزدان  
بُند است مامور این اجراء محکـــــــم      محمد رهبر از فرمان یـــــــزدان

\*\*\*

### سخنان کوتاه

انسان امرت مخلوق است . هنوز خود را نشناخته است چون خدای بگریسم  
تمام موجودات خدا بفرمان انسان است اما انسان بفرمان نفس سرگش خود .  
قار سرچشمه امید است اما اندیشه در ریای امید .  
دیدم می نمود بدنه ای خدا در اثر شاعی که مرتکب شده بودند خداوند ایشان  
را بر خست خواب مریمی در وار کرده است .  
مریم از خدا سر می خواهد اما خبر نیست .  
خداوند این چهار انسانها را برای عبرت دیگران نگاه میدارد نه عبرت بگیرند  
تا تناء نکنند .

دوری کنید از مردمان بی بند و بار تا آرامش روح داشته باشید .  
شعر را از دل و جان خود بیرون و قناعت را پیسته خود سازید تا بتوانید آبرو مند  
زندگی نمایید .

### رباعی

فته و آشوب هرگز عاقل نکـــــــند      عاقل هرگز کار کسی مشکل نکـــــــند  
مرد عاقل بکسی ظلم و ستم مـــــــم      بهر دنیا ی خود کار جاهل نکـــــــند

## علی

علی نامت جهان را جان علی روشن گسر قرآن  
 علی ای سایه یزدان علی ای مایه ایمان  
 علی برد و جهان رهبر علی د امار پیغمبر  
 علی ای نور چشم ان علی ای قوت جانم  
 کتابت نور ایمان است همانا وحی صبحان است  
 علی د ریند گی یکتا علی سالا ربی همتنا  
 محمد را علی بند علی بر بندگان مولا  
 امین مصطفی حیدر شه ملک ولا حیدر

فرزند علی مرتضی عباس است  
 ما فلك وجود و سخا عباس است  
 برهم زن لشکر مخالف به نبرد  
 ارتش بد شا فکر بلا عباس است

رباعی

نہانم سرشتم وفا را ز خون      زخون دلم من نوشتم صفا  
اگر من نوشتم ز خونم صفا      مرا بس که دل هست سوی خدا

.....

دل شکستن خوب کا رنِیست      سودی بر این بازار نیست  
در خانه خود بدبین برخانه دل برگین      این رخت برون از تن تا شود کام شیرین

.....

خسته دیدم آنکسی کرده جفا      بسته دید کار از آخر زهم

.....

دلدار دهد ندا بگوشم      اعید بدل وصبر بجانم

.....

باکی مرا خار و خسی نیست      چون گل زخارها نیست

.....

زده ای مان حرام زده آتشی بود      طرفی افتد اگر یکجا سوزانده

.....

ای دوست

مهر تو مرا محبت آموخت      هم درس و ره صداقت آموخت  
در سینه رخ تو جفا دادم      این ره مرا رفاقت آموخت

.....

بر درد عشق درمان خداست      چون درد عشق مشکل گشا ست  
داده خدا از لطف خود      هر چه خدا داده صفاست



پرستویر شکسته نالد از دل      منم دیوانه و دیوانسه دل  
در این دیوانگی دیدم محبت      محبت دیده ام از مردم دل

\*\*\*

چو مرغی در جهان بی آشیانم      چو مردان غریب و ناتوانم  
ز هجر و مستی چنین دروژنارم      نمیرسی چرا توحان زارم  
سخنان کوتاه

\*++

بیار بزرگان نشستن چون عبادت خدایی است .  
یاد دوست یکرنگ از هزاران دوست دورتر بهتر است .  
کسی اگر از تو چیز خواست ناامیدش مکن اگر رهنماری راهنمای بزرگن و طوری  
رفتار کن که شرمند نه شود .  
آدمی زود فریب میخورد و زود هم پشیمان میشود بعد از پشیمانی سوئی ندارد .  
مردم را بشما تا خدا مشکلی تو را آسان سازد .  
هر چه دل مردم را بدست آید کارهای دوجبهان برای تو آسان میشود .  
چند چیز است که انسان را زود رسوا میکند و خوار میسازد حتی مردم از دیدن  
این نوع انسان ها نفرت دارند .  
دنیا محل تجارت است هر کار از شما ساخته است در انجام آن کوشا باشید  
تا پیروز شوید نه آن کاری که عاقبت ندارد مخصوصا کارهای که حرام باشد عاقبت ندارد  
نگاه کردن بیار دیگران خنجری است بر چشم کسی که دوستش دارد جای خنجر  
ممکن است خوب شود اما دل زخم دار همانطور میماند .  
عاشقان صد در نود و مرتب بلکه صد درصد یاد یار حتی در خواب هم هستند .

## رباعیات

بترمز از آه دل وقت سحرگاه      ز آه دل بسوزد جان بدهـــــــــــــــــا  
 ز آه دل بترسکز دل بر آید      جوشمشیر است که از جایش بر آید

\*\*\*

در باغ گل صدای بلبـــــــــــــــــل      اما دل بینوا صدا نیست  
 بلبل به نفس میان باغ است      اندر دل بینوا چرا غســـــــــــــــــت

\*\*\*

نه درد دارد بخود بیچاره<sup>مادر</sup>      نه شب دارد نه روز همواره ما در  
 تمام رنج اوست از بر فرزند      خرید از جان و دل بیچاره ما در

\*\*\*

سخنان کوتاه

خانه بی زن مانده باغی است بی میوه .  
 کسی که آرزو دارد خدمت خلق کند خدا در همه حال او را یار و مدد دار است .  
 بیدار، نا امید را برخود میخرد .  
 هر چه میخواهید از خدا بخواهید .  
 هر چه آرزو بیشتر شود رنج بیشتر میشود .  
 عاشقان مرتب با خدا یا راز و نیاز دارند .  
 وای بر کسی که عالم باشد و بر علم خود عمل نکند خدا در دوجهان او را بازخواست  
 میکند .

در همه دم نام محمد را ذکر زبان خود نمودم و صلوات بر او خواند انش نثار کردم .  
 ز کردار نیکان خدا آشنـــــــــــــــــا      که نیکان خدا راهی شده سجود  
 خدا راهی شده ز دل آشنـــــــــــــــــا      وفا میکنند با صفا پسند همه

یارب تو عبرم داده ای در مشکلت زندگی      داد تا امید اندر دلم در ماجرای زندگی  
داد تا وجودم را عفا ، روشن نمودی سینه<sup>ام</sup>      صبر سینه ام جوهر شده در تارزار زندگی

\*\*\*

چو ماه روشن است در دامن در نهان      ز خورشید سوزانتر است آتش مهر تو  
ولیکن ز سوز من خوشم چو نکه سخاوت      هوس در وجودم که بود در نهان

\*\*\*

همیشه امید به ماه خدایند بزر - باشد که او یار و مدد دار شماست . به امید  
دیگران نباشید .

تدبیتی

بیاد آن دو چشمت عجبو خورشید      مراد ای ز چشمانت تو امید

\*\*\*

کینه تو ز رگم کنید دوری کنید از خار و خس      خانه دل را کنید آباد از مهر و وفا

\*\*\*

سخنان کوتاه

آنچه انسان را امید رد که در انجام کاری کوشا باشد عشی است و پس .

هر چند زندگی کردن سخت است ولی امیدوار بودن در سختی ها از هر چیز -

بهتر است چون شب روزی روشن در پیش دارد .

در تارها زیاد عجله نکنید صبر و پود بار باشید تا از کار خود نتیجه ای ببرید .

ناری راکه شروع میکنید آینده آنها در نظر بگیرید خوب در بابت تار خود فکر کنید

که در آن تار نمانید اگر هم عقل شما یارای آنرا ندارد از کسانی که در آن رشته کار خو

خوب میدانند بخواهید تا بشما کمک کنند .

## رباعیات

(۱۵۱)

مالی ندارم درجهان      دامن ندارم در نهان  
مگر خدا گویم زجهان      من بنده او مهربان

\*\*\*

علمی ندارم در نهان      در راه علم دیدم امان  
دیدم امان خویشتر      در راه علم کوشم زجهان

\*\*\*

بی یار نباشم در جهان      بیکار نباشم هیچ زمان  
باغ غزل همراه شیدم      گوینده سخن تیرم نهان

\*\*\*

سخنان کوتاه

من کتاب را دوست دارم چون مرا میآموزد و مرا پند میدهد .

آنگاه که محبت را دوست دارم که حتی میخواهم در وقت مرگم از محبت بزنم .  
راستگو حرفش در دل مردم اثر میگذارد انسان راستگو هرگز تنهایی نمیشود و در اثر  
راست گفتن خود ، زندگی خود و دیگران را هم شیرین میکند .  
زور در بازو نماند ای زورگو .

انسان متب احتیاج به پند و اندرز دارد مانند زمینی که احتیاج به آب دارد ، اگر  
به زمین آب نرسد خشک میشود دیگر شوری نمیدهد .

آدمی را از علم میشناسند نه از لباس .

قناعت کن تا در پی دوست و دشمن شرمند نشوی .

غور مکن اگر هم میکنی از مردم رنج کشیده و دنیا دیده غور مکن .

رسول الله زالله حکم داد بشر را تابه سامانش رساند

\*\*\*

وقت را از دست مدهد راه دانش صرف کن  
تابیابی گنج خویش بخود از وجود خویش

\*\*\*

سرخی این صورت از سیلی دران بود در درونم نگرید بینید روان هست  
خون دل

\*\*\*

او غذا بست دل برای دنیا بند دلها زد بست  
چون کباب بست اگر از دید دل بنگری لهاب میخس

\*\*\*

شتاب کنید در تارهای خوب که خدا یار نیکو کاران است .

علی

شمع بزم فقیران یابید .

ره دانش ره جان است که دانش حکم قرآن است

که فرمانی زیزدان است محضر هیر آن است

علی در آن سخندان است

\*\*\*

باشد ضعیفان بپیدا از آبروی خویش <sup>چو</sup> ضعیف  
بیمار از امید دل صیاد بفکر صید خویش  
باشد غنی سنگدل هردم جمع مال خویش  
آنها همه در رهش وار هر کس بود بر حال <sup>خویش</sup>

در راه نیایی نیست یکره بد یکره خوب

\*\*\*

همیشه جو پای جال بینوایان باشید تا طمع از شما دوری کند .

بنالم شب و روز که این ناله ها بی اثر نیست      بیمار زاشک دل اشک دل پیغمبر نیست  
ندارم دلی شاد و خرم از روزگزار      خدا از ضعیفان دمی بیخبر نیست

\*\*\*

بلبل دیوانه من گوشه ویرانه من      گنج قفس جای من ناله شبهای من  
سوخت دلا جان من      وای بر این جان من وای بر این حال من

\*\*\*

جهان زیبا بخود بسیم دارد      گل زیبا بسیار خار دارد  
جهان دیگری در پی داریم      اگر زیباست گنه بسیار داریم

\*\*\*

در خوشیها یاد بینوایان هم باشید .  
در خشم بلائی است که خانها سوز تر از آتش است .  
محبت انسان را امیدوار میکند .  
محبت حسد را نابود میکند .  
در کارهای خیر کوشا باشید تا خدا در تنگدستی شما را یار و مددگار یابد .

تک بیتي

ره رو که آن ره ، ره خویان باشد      کوچه فضل و خرد خانه انسان باشد

\*\*\*

چوشیری ، شیره جانت ز ما در      جوان ، افتاده باثر در کوی ما در

\*\*\*

دوست دانا چون چراغ خانه است      گنج و زرد گوشه ویران است

یاران بهار ببین و خونی با ش      در سایه گل نشین و خونی با ش  
خونی بائی و نعلابلی را      در خانه دوست نشین و خونی با ش

\*\*\*

ز نور داور است نور محمد      ز حکم داور است رهبر محمد  
مغای جان من یا محمد      خوشم از این ندای دل محمد

\*\*\*

بهای آه سوزان یتیمان      و یا اشد دل هر خانه ویران  
نمیدانم که خود حیران آنم      خداداد بهای این عزیزان

\*\*\*

نه در داری بخود بیچاره ما در      نه شب دارد نه روز همواره ما در  
تعام رنج اوست از بهر فرزندان      خرید از جان و دین بیچاره ما در

\*\*\*

در باغ گدای بلبلی      اما دل بینوا صد انیست  
بلبل به قفس میان باغ است      اندر دین بینوا چراغ است

\*\*\*

بترس از آه دل، وقت سحر گاه      ز آه دین بسوزد جان بدها  
ز آه دل بترس که دل بر آید      چو شمشیر است که از جان بر آید

+\*\*\*

خواب بودم بيد ارگشتم دوست را يافتم  
او كتابست در كتاب من دوستي يافتم

\*\*\*

پيوسته مرانداي حق ميآيد  
بر گوش دلم صداي حق ميآيد

\*\*\*

بهبتر از پند ارنيك نيست در جهان  
كار حق هر كس كند با امان  
نام خوب ، اندیشه خوب ميدهد  
صاحبش را ميكنند از بد جدا

\*\*\*

گر شود طفلي جدا از مادرش  
ميشود جانش جدا از پيكرش  
مادر است دارد وفاء آتشين  
هر كسي مادر ندارد دل غمين

\*\*\*

سخنان کوتاه

جامع ، رنگ را زرد و قلب را سياه و فکرا ضايع ميکنند .

هر كس بيشتر بداند بيشتر مسئول است .

در نار هاي خير تا ميتوانيد پيروزستي كنيد .

در سختي ها ثابت قدم باشيد .

با مردم خدا باخوشي رفتار كنيد .

همه مخلوقات خدا را دوست بداريد چون خدا خود ، مخلوقات خود را دوست دارد .

به دوستان وفا كنيد  
ز خود رضا خدا كنيد

به راه انبياء نظر زياده دل  
مأم و پدر زخويشتن رضا كنيد

\*\*\*



پدر مرده را یار باغی غنی      که تا یاورت و اسپین او شود

\*\*\*\*\*

طلوع کرد در وجود منهر امید      از آن وقتی ترا در خواب دیدم

\*\*\*\*\*

خدایا اگر کسی فکر آزار کردن من دارد اورا بفکر خهی من وادار تا در حق  
من خهی کند که تو امرکننده جهانیا نی .

رباعی

خروین وقت سخر بیدار باشد      زیاد حق دلش هوشیار باشد  
ندایش را شنو ذکر خداوند      دل مو من بحق بیدار باشد

\*\*\*

سخنان کوتاه

فرزند خوب برای پدر و مادر هدید ای از خداوند است .

خداوند هرکس را به اندازه علم او با ز خواست مینماید .

مرتب در فکر خودشناسی باشید و آینده خود را از دیده بصیرت درك نمایید .  
فرزندان خو در بحال خود و امگذارید زیرا مانند نهالی هستند که احتیاج به مراقبت  
دارد

صد دوست نادان ارزشيك تا ر موی دشمن دانا را هم ندارد .

يك دوست خوب چون سپاهی لشکر است .

فرزند خوب برای پدر و مادر از کوهی از جواهر هم بهتر است .

من خدا را از دیده دل در کلام انبیاء یافتم .

نا سزا گفتن بر مردم کار پسندید های نیست حتی بر دشمنان ناسزا تخم کینه است .

همه خوابیم و راحت بیخیالیم

بسان مرغ بشکسته بالی

بخود مغرور که داناییم برد هر

ز خود خواهی شدیم استاد خود سر

خیال خویشتن از پیرو دین

بدیم ما یا ورق قرآن و آئین

به مسجد میرویم یاد خدایم

ولی بیرون ، خلق را کد خدایم

عمر در مابحق مصطفی نیست

کسی اندر عمل چون مرتضی نیست

علی بعد از نبی تنهای تنها

بحق حق هنوز تنها ست تنها

\*\*\*\*

در ره علم و صنعت بکوش و بجوین .

تفکر نمادر امور زندگی .

عیب راه من را بگویند و مراقب کنیند

راه من را بنگرید اید وستان با وفا

هوکه از روح طمع گر هرود نادانست

ره زندان نبود خانه علم و ادب

\*\*\*

\*\*\*

بهر سیم و زر رخی سلیسی مزن

آفتابی باش بام خویشتن

چرا جمعی پریشانان چرا جمعی به عیش و نوش

نمیدانم یقین من شده حاصل

دو دل یکرنگ جهان هرگز نمی بینم

برای سیم و زر دیدم همه بر آرزو هستند

بفکر آبرو هرگز، همه در جستجو هستند

برای سیم و زر هرکس اسیر را می تازد

جدال و جنگ و غوغای بشر را بین

نمیدانند که راهی پر خطر دارند

همه کوشند همه نازند ز مال خود و جای خود

بسا با علم خود مغرور بسا با سیم و زر پر زور

مگر انسان چنان باشد برای جیوه دنیا

که سعدی گفت : بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

ب رباعی

بجانت قسم جان من خسته شد تمام وجودم به امید تو بسته شد

همه گفتگویم همه آرزویم تو می نگارا تو رحمی بجانم نفس بسته شد

\*\*\*

مهمان خدا داده هر چه بیشتر آرامش روح نصیب باشد چون از خداست .

در برابر دوست ز جان و دل ، یکرنگ باش اگر چه سودی نهی .

مرا عشق درس محبت آموخت .

## بهار

( ۱۵۹ )

وقت بهار است باغبان

گوهر خدای مهربان

از دل بگو بهر صواب

داهر دهد بر تو جواب

باران بخواه باران امید

از آه دل یا سوز جان

دست نیاز بر سوی او

کن التماس اندر دعا

داهر دهد فرمان به ابر

باران رسان دشت و چمن

خرم شود هر کوه و دشت

دنیا شود باغ بهشت

## رباعیات

خروشان در سحر هوشیار باشند

سحر روشن دلان بیدار باشند

ز نوحه گل بیخار باشند

دل روشن دلان هست نوریز دان

\*\*\*

که باغ ویران شود جای کسی نیست

خداوند وجود را دلی نیست

چو بوستانی که ویران شد گلی نیست

خزان شد جان من از دهری یار

\*\*\*

در کارها خوب بیندیشید و عاقبت آنرا در نظر خود مجسم کنید .

شب است و خوابی نداری خبر  
ندانی تو درد دل بینوا  
نگیم ندانی بدانم ده دانی  
ندارم ز رو سیم تو داری باید بدانی  
بده بینوایان نوایی رسند  
خدا امتحانت ز مالت کند  
نگیم همه مال خود را بده  
تو مال خدا را ز مالت جدا کن  
ز چانت رها ساز بلا را  
دل درد مندان بدستار  
بیاد ا همین جا شور درد مند  
در آن دم که گویی خدا را درس  
جواب تو داور دهد درد کش  
سلامت بودی و یادم نکردی  
بترسید ای بشر از قهر داور  
رحیم است ولی قهر میا ور

\*\*\*

#### رباعی

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ره مهر و وفا جبر و جفا نیست | زینت انسان بجز مهر و وفا نیست |
| بحق حق جفا راه خدا نیست     | ره جو و رستم دشمن زیاد است    |

\*\*\*

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| ره خهان بر و جستجو ببا ش   | زعقل خود همیشه گفتگو ببا ش |
| ره مردان حق در گفتگو ببا ش | سخن گوز دل گوراست و محکم   |

\*\*\*

سخن گفتن خوب است اما سخنی که سودی برای مردم ندارد نگفتنش بهتر است.

خوش آنکسی دلسوز گشت

خوش آنکسی آرام کرد

آرام کرد طفل یتیم

یا بیکی را نان داد

خوش آنکسی شد مهریان

خوش آنکسی بینا بود

راه خدا کو شایود

خوش آنکسی دلدار شد

بر بینوا غمخوار شد

خوش آنکسی وقت غروب

سازد غریبی شادمان

خوش آنکسی مال خدا

از مال خود سازد جدا

خوش آنکسی رفت کار کرد

سودی از این بازار کرد

خوش آنکسی خندان کند

فرزند و زن از کار خود

وای بر کسی لزان کند

از ظلم خود بر بیکی

وای بر کسی مال یتیمی میبرد

وای بر کسی پول بیار میخورد

وای بر کسی بر ناتوان سیلی زند

وای بر کسی همسایه را آزاد کرد

وای بر کسی راه کسی دشوار کرد

د نیاله خوش آنکسی

وای بر کسی دل بشکند از بهر مال

وای بر کسی اندریدی باشد خیال

وای بر کسی حق کسی را میخورد

وای بر کسی از زهر خود مفرور گشت

وای بر کسی از پاره دل کور گشت

وای بر همتی بیدار باش

راه خدا هوشیار باش

ندای حق رسیده بر گوش محمد  
شب مبعث ندایی با صفا بود  
در آندم شد محمد وارث پیغمبران  
ختم همه بر او تمام آمد  
صدایی بس رسا بود و صفا بود و امیدی  
که بیک جا گرفته جان محمد اندر آن شب  
ز مهر حق محمد با صفا بود با وفا بود بپریا بود  
ولهنگن با صفا تر با وفا تر بی ریا تر اندر آن شب شد  
ز خود بیخود شده مدحش و بیهوش  
همی دید سینه اش پر جنب و جوش است  
قدم از غار بیرون راه خانه در پیش  
میان راهش ذکر حق هر دم شده همدم  
نظر بر هر طرف میکرد میدید  
ز سنت و خاند و کوه و دشت و هامان  
و یاد رنو درخت از بیابان  
بذکر حق شهادت بر مخلص  
بیامد خانه را در زد  
خدیدجه در بر پیش باز کرد  
سازم بر شوی خود گفت یا محمد در کجا بودی  
محمد بر جوابش گفت مامورم مسئولم

باقیمانده بیست و هفتمین حضرت محمد (۱۶۳)

ماوراز خدایم من رسولم  
پیغمبر آخر زمانم خاتم پیغمبرانم  
ای خدیجه دعوتم را کن قبول  
بی گفتگو داده شهادت خاتم پیغمبران را  
ناگهان کمیده در شد از آن احمد دربروی گهینده باز  
وارد خانه علی مرتضی شد به از غنچه ش وانموده  
کرد سرمی بر محمد در جوابش داد احمد  
گفت پسر عم من نبی ام من رسولم خاتم پیغمبرانم  
ده شهادت بر من چون رهبر دین خدایم  
شاه مردان بی گفتگو داد شهادت بر محمد  
در میان رختخواب خوابید احمد  
ناگهان آمدند ابرخیز محمد وقت تنگ است  
جای خواب واستراحت نیست از احمد  
زجا ابرخیز رسان پیغام مارا  
به مخلوق جهان قانون مارا  
چوبشنیده ندای آسمانی  
زجان و دل خرید پیغام حق را  
تنگ و تنها میان قوم کافر  
محمد زد صدای الله اکبر  
چنان آندم صدایش باصفا بود



( ۱۶۴ )      د نباله بعثت حضرت محمد

یقینم آنصدايش از خدا بود  
خدا را آشنا آن دلریا بود  
جهان آدم نبود او در جهان بود  
شب بعثت کسی یارش نبود مدت  
بجز حی د رکه او را همصدا بود  
چنان احمد صفا یثربا اثر بود  
کلا مثنی قوت جان بشر بود  
محمد رهبر است بر خلق عالم  
محمد حامی هر نوع انسان  
ستم میدید وفا میکرد بر دشمن  
جفا میدید صفا میداد بر مردم  
ز روح خویش بهر دشمن دمی میداد چون عیسی  
بلی چون خاتم پیغمبران است  
ندا میداد ندای حق  
که هر دل را صفا میداد  
همی میگفت همه خلق خداییم  
سفید و یاسیاه یا پیشواییم  
همه جان دادیم و جانانه باشیم  
همه انسان همه خلق خداییم  
چرا چمن پریشان و جمع دیگر در ناز

ندای او چنان پیچید بر دنیا  
که هر دل را بگوی خویشان آورد  
به چند سالی جهان را برنگین آورد  
ز قرآنش که قانون خدا باشد  
سلاطین های دنیا را از اعجازش ازین بر زمین آورد  
ز بعد او علی همچونی بود  
امام حق امام اول و پیشوای عالم  
مرا مهر علی آموزگار است  
تخلص "همتی" امیدوار است  
که روزی این کتاب تیشه گردد  
بفرق دشمنان دین احمد  
چو شمشیری خورد بی ریشه گردند  
بحق حق بود آرزویم هر دم  
منم شیعه شفیع من علی است  
علی همچو محمد علم غنی است  
علی، استاد او باشد محمد  
محمد گفت: علی است جان محمد  
کسی مهر علی بر جان او نیست  
صمیم است و فقیر است و اسیر است

دل من تنگ است ندارم مونس و یار

گرفتارم گرفتار شب تار

مرا دوستی است که دارم دوست از دین

بمن جنگ است که کارم گشته مشکل

سوار است او به مرکب این زمانه

پیاده باشم و من این زمانه

مرا میراند ازلط و عطایر

مرا می دهد از اسب و رکابش

مرا می گمید میباشی گناهکار

مرا سست میزند یا حرف نیشدار

شدم من ناتوان و دل شکسته

وجود اناتوان شد جان خسته

ز تو حاجت هستی و راه حاجت رواکن

اگر یارم بمن برگشت از دل

رسا مرگم که مرگ است چاره دل

\*\*\*

تو ای شب درد جانم آشنا باش

بگویم درد خود تو هم گواه باش

ای راز دل گواه باش

اگر روزی رسد آن با وفا میم

\*\*\*

بهترین صفات در انعام خوشرویی است .

آب دریا شور بارانش بود شیرین کام  
 نام دهقان میشود شیرین از این آب روان  
 آب دریا میشود ابری ز باد کوه دشت  
 کوه و دشت خرم شود از برو باران خدا  
 چون گوهر باشد هر قطره باران اله  
 سبز شود باغ و چمن

میشود آب روان از جوهر رود خانه  
 نغمه لیل از هر درخت یا باغ و چمن  
 نیک دانم مردم نیکو سرست  
 نیمه شب اندر نماز با خدا ایند با راز و نیاز  
 در دعا گویند ای خدا  
 ابر امیدت رسان از بهر خلق

## هنر

هنرمند چراغ و چشم و جان ملکت است . زحمت میکشد و از دسترنج خود وسایل  
 راحتی مردم را فراهم میکند . هنرمند زیبایی طبیعت را از قلم کوچک خود زیباتر  
 میسازد . اثرهای قدیم یا جدید و آثارهای باستانی از هنرمند باقی میمانند  
 و تاریخ زمان را روشن میکنند .

گوهر ریز در دست هر هنرمند چوبارانی که آید از خداوند

\*\*\*

باطن خود را پاک کنید . شرک را از دل خود بیرون سازید تا خداوند قلب  
 شما را نورانی کند .

انسان واقعی کسی است که در کارهای خود بیندیشد و آینده را از چشم دل‌بنگر بدرد مردم آشنا باشد . اگر به مقامی رسیده است زود خود را گم نکند . خدمتگزار و خدمتگذار مردم باشد سود مردم را سود خود بداند . بر سختی‌ها استقامت نماید . بادوست و دشمن یک‌رنگ باشد و حق را بگوید . انسان خوب در جامعه چون گوهر درخشان است . گوهر، قیمت بخصوصی دارد اما قیمت انسان خوب را فقط خدا میداند و بس . انسان مرتب‌یاد بینوایان و درماندگان میکند . مطیع خدا و رسول او است . اگر ببیند سود او در مقابل قانون خفا و مخالف با قانون اوست از آن سود چشم می‌پوشد تا وجدانش آرام باشد . کسی را بی‌جهت ناراحت نمیکند . در صد در صد فریب کسی بر نمی‌آید . یار و مددکار مردم است و سریار جامعه نمی‌گردد . راست‌گو، درست‌کردار است . اخلاق نیکو و رفتاری دلپسند و خدایسند دارد .

## علی

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| ای قوت هر کلام و جانم | در یاد تو من سخن برانم |
| یاد تو زمن جدا نگر    | در یاد تو شد همه بیانم |

\*\*\*

## محبت

محبت چراغی است بر دل . مبادا این امانت‌خدارا خاموش سازید . دل‌دردمندان را بدست آورید که از دعای ایشان چراغ حق و حقیقت در قلب شمارو شن میشود اگر ظلمی بر مردم وارد آورد آورید این چراغ دل خاموش می‌گردد . قلبتان تاریک و سیاه آنوقت است که ستمکار خواهید شد و خودخواهی بر شما غلبه میکند .

خداوند هم شمارا بحال خود می‌گذارد . وای بر کسی که خدا را از خود رها کند .

دل کجا و من کجا و منزل نیکان کجا  
 ای خدا در مانده ام من که ز پا افتاده ام  
 میبرد دل ، خود مرا بر کوی مردان خدا  
 کوی جانان کجا و من کجا  
 گوشه گیرم من ز تنهایی بسا ن هر غریب  
 بی پروا بم خدا یا دل ره کیوان کجا  
 گفته ام با دل بیا با من بساز  
 بر ماجرای زندگی ، راحت کجا و من کجا  
 رفته آخر دل ز دستم ، مانده ام در کار خویش  
 دام صیاد زمانم ، دل کجا و من کجا

\*\*\*

## قسم

خدا یا به حق شاه نجف ، بحق آن حسین شهید ، بحق موسی امام هفتم  
 بحق شاه خراسان ، بحق مادری پریشان ، بحق بیکسان و بی سرپرستان ، بحق  
 یتیمان و دردمندان ، بحق کو دکان بی خانمان ، بحق اشک جانسوز به دردی که  
 در مانش تو باشی . . . . . ذلیل کوی خود کن این بند هوسیا را و ذلیل و بنده  
 خلق ساز . ای باز الهام مرا خود راهنما باش ای توانا . . .  
 رباعی

اندر خرد اندیشه کن

جان و خرد را پیشه کن

در راه خویان جا کن

تا راه خود پیدا کن

( ۱۷۰ ) برای تولد فرزند زهره خانم

بخواه بخواه تو نازی تو جوجه قشنگی

تو بلبل بهشتم تویی فرشته من

ز مهر سرشته هستی زمهر مادر خود

ای کودک عزیزم ای مرغ قشنگم

چه قدر تو مویسی

چه قدر تو قشنگی که نام تو چو زیباست

چو زیبا و فرشته در آسمان نهشته

در آسمان بالا ستاره های زیبا

در عرش کبریا بین تو لطفی از خدا ای

خدا کند بمانی بنام جاودانی

ای زهره عزیزم ای مرغ قشنگم

تو هم فرشته هستی زمهر سرشته هستی

ز مهر مادر خود تو بچه ام چو نازی

تو بره امیدی

هر کودکی قشنگ است هر کودکی عزیز است

به پیشه مادر خود هر کودکی قشنگ است به قلب مادر خود

هر کودکی که بینی میدان تو کودک خود

رباعیات

سخن را بیاموز از اهل سخن      فرو بند و لب پیی اهل سخن

فرو بند لب ، گوس دل و نم      فرو کن به مغز ، حرف اهل سخن

...

زبان دل بستن بر این دنیا رنج را بسیار میکند .

تک بیت ها

مزن سبیل مکن نیل رخساری را      که سبیلی میخوری در ناگهانسی

...

سخن اهل دل شیرین چو قند است      کلامش قوت جا هم پند است

( ۱۷۱ ) هست درس قرآنم علی

دریا و طوفانش علی اول علی آخر علی  
عیسی و موسیم علی ای درس قرآنم علی  
جانها به قربانت علی ای جانا جانانم علی  
موسی تویی عیسی تو تویی دریا و طوفانش تویی  
ای ناخدای کشتی دین رسول  
هستم غلام کوی تو قربان آن گیسوی تو  
قهر خدا دیدم علی برخواست از بازوی تو  
ای حالکی دین خدا ای شوهر دُخت رسول  
ای ظاهر و باطن غنی اندر خرد بیناتویی  
بعد از نبی در داور اول تویی  
جان تو جانان تویی قرآن تویی برهان تویی  
ای صف شکن ای لنگر عرش خدا  
ای حامی دین رسول ، امان قوت جانا دلم  
درمندگان رایا هری میداد چنگ چو لشکری  
هر سینه باشد مهر تو ایست بر واپسین  
نامت سرشته سینه ها

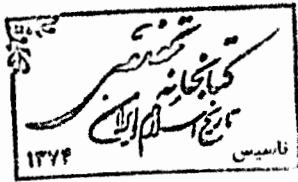
اسرار حق را محرمی بر مصطفی چون همدمی  
ای کشتی بان دین حق نیکو و هم رنجو تری  
بر کوی توراه یافتم در مهر تو دل باختم



د نباله هست درس قرآنم علی (۱۷۲)

دلداد هم بر کوی تو قربان آن ابروی تو  
سلطان مظلومان تویی ای یکه تاز ملک حق  
دین رسول شد شستشو از خون آن ابروی تو  
تا دامن محشر تویی فریاد رس درماندگان  
یادت دهد جان بر تنم از یاد تو عیسی دم  
از کوی دلبر آمدی بکوی دلبر رفتی  
از این جهان

جانا خدا رایاد تو دیدم تویی راه خدا  
جانم علی در خانه حق جلوه گر شد آن رخ نیکوی تو  
در خانه داور شکستن طاق آن ابروی تو  
ماتم من از کار خدا خاموش گشتم بی صدا  
لیکن صدای دل خدا گوید علی گوید علی  
نامت جهان را جلو گر کرد از حقیقت - - - پر شر  
هر جا که نام حق بود بر نام تو عزت بود  
دارم یقین از جان و دل نامت بهر ملت بود  
گیرد جهان خود انتقام خون تو مولا علی  
هر کس که خمی میکند دیدم رخ خمی تویی  
هر کس خدا را سجده است یاد تو می آید سرم  
هر مسجدی هر خانه ای در هر دل دیوانه ای  
مر همتی خوشبو شدم از یاد تو نیکو شدم  
خوشبو ترا زبوی گلم از یاد تو مولا علی  
دانش علی عالی علی اعلی علی مولا علی



روزی خدا داده بموسین خدا

موسی برو از آن عصا

بادشمنان دین بجنت

موسی رها کن خود عصا

تا کرد رها شد از دها

ترسید و موسی از عصا

آمدند بار دگر

موسی مترس از دها

دست نماز آستین حق برون

موسی مترس باشد عصا

من یا ورم بر انبیاء

من پادشاهم من خدا

موسی روان سو عصا

دید از دهایش شد عصا

آرام و گشت آن با وفا

از آن عصا مامور شد

موسی بترسید از عصا

دارم یقین از جان و دل

هر جا علی بود یار دین

آن معدن کل یقین

دنباله هست درس قرآنم

تا جان مرا اندر تن است

گویم علی

مهر علی بر سینه ام برسینعی کینه ام

باشد سلیمان جهان مولا علی آقا علی

بگرفت بانام همتی همت زمهر مرتضی

باشم غلام از جان و دل جانم فدایت یا علی

همانطور که هر يك از ما در برابر خانه و خانواده خود وظایفی داریم همانطور هم در برابر وطنمان وظایفی داریم . فکر کنید به خانه ای که در آن مسکن دارید — اثر به آبادی آن کوشش نکنید خانه شما کم کم به صورت ویرانه می آید . هر کس به اندازه خود وظیفه دارد که برای آبادی وطن کوشش کند . فردی در لباس طبابت به مردم خدمت میکند و در نتیجه به وطن و فرد دیگر با کار و کوشش شبانه روزی در — یك کارخانه به میهنش خدمت میکند .

سر مایه دارانی که غرق در ناز و نعمت میباشند باید سرمایه خود را بکار ببندند از نند تا افراد دیگر از آن سودی ببرند و سودی هم نصیب خود سازند . و یا آن سرمایه دارانی که بناهای برای خود میسازند که میلیون ها قیمت هر دستگاه آن میباشد ساختمانهایی دیده میشود که هزار متر یا بیشتر است که در آن خانه ها دویا پنج نفر بیشتر زندگی نمیکنند اما خانه هایی دیده میشود که کل بنا و ساختمان آن — از سی متر تا صد متر و از ۶ تا ۵۰ نفر در آنها زندگی میکنند .

ای مسلمانانی که داد از مسلمانی میزنید ای تجار که خانه شما دویا سه هزار متر مربع است با افراد کمی زندگی میکنید در فردای قیامت جواب خدا و رسول یا علی ( ع ) را چه خواهید داد بگوای حاجیانی که مکه برای شما تجارت شده است یکبار بر شما واجب شده چرا هر سال حتی در شش ماه یکبار هم میروید و نیت از دیگران میگیرید بخدا برای تجارت میروید نه برای زیارت این پلها از کجا می آید ای که داد از مروت میزنی اگر دیدی جنسی نایاب است جنسی که در انبار داری قایم میکنی که قیمت آن گران بشود آنهم به مشتری خصوصی به فروشی . یا این زمینها ی خدا که در دست تو به امانت است غصب کرده ای چه بگویم ترسم که از آتش

شما من هم بسوزم . حاجیانی که به مکه رفته اید یکبار بس است . نهت دیگران را نگیرید اگر میخواهید د هاره به مکه بروید بجای آن بینوایی را بهنوایی برسانید .

\*\*\*\*\*

### عشق پاک

عشق ، پاک است و پاکیزه . دیده بصیرت میخواهد تا عاشقان راه حقیقت را بشناسد عاشق ، خود را به اوج ترقی و سعادت میرساند . سختترین مشکل را آسان میکند عاشق ، تمام موجودات خدا را دوست دارد ایمان به خدا و هرچه فرمان او باشد از جان و دل میپذیرد حتی میکوشد جان خود را در راه عشق فدا سازد . چون لذتی را که در عشی می بیند از چیزی نمیابد اگر میخواهید عاشق باشید بینوایی را بهنوایی برسانید . دردمندی را یاری کنید یتیمان را نگهبان باشید چون پدر سخنان بیچاره ای را گوش کنید گره از کار مردم وا کنید بسا انسانها هستند که حاضرند جان خود را فدا سازند تا همنوعانشان به راحتی زندگی کنند . عاشقان قلبی دارند مهربان ، دلی با محبت وجودشان یاد خداوند است مرثب میکوشند در مردم میجوشند عهد و وفا و دوستی و صفا مرام ایشان است . دوستدار حق و حقیقت میباشند .

از عبادت نی توان الله شد میتوان موسی کلیم الله شد .

شبی از شبها مرد مستی بود در نیم شب  
 زبس مست شراب می بودی برده همچون خود مست  
 نیم شب رفت خانه ان کو بید و در  
 خوابیده بود زنش در بسترش در بستر امیدشوی  
 که آید بر برش  
 آنچنان کو بید و در زنش بریاد رفت  
 داد و بیداد کرد کویچه های بیداد  
 بر عالم هر خواب رفت  
 آنقدر کو بید و در از خواب شیرین های شب  
 درد بیدار کودکان بیداد و بیگناه  
 بستر راحت شب بر کودکان شد بر اضطراب  
 ناگهان بیدار شد از خواب شیرین همسرش  
 همچو دیوانه دویید و آمد در برش  
 گفت زن: این حال در این وقت شب از بهر چیست  
 داد و بیداد توان نگار از بهر کیست  
 در جواب زن گفت: آل مست و خود پرست  
 در شو از خانعام بیرون رو بیرون رو  
 در تعجب زن شده گفت از نگار حال چیست  
 این سخنهایی که گویی بر کیست  
 داد جوابش مرد بی‌سرم با سخن های درشت

( ۱۷۷ ) دنباله مرد مست

گفت او دیگر نخواهم ترا ای زن  
زن بگفت ای مرد مستی از شراب  
رو برو در بستر شیرین بخواب  
مرد آنقدر بیدار کرد از داد او  
کودکان بیصدا گریان شدند  
دور مادر جمع شدند چو حلقه انکشتی  
جز رخ مادر نبود بر کودکان مستری  
زب جوات مرد خود گفت مکن لرزان بدن  
نونهالان را مکن از من جدا  
همچو من هرگز کسی فریاد رسی نبود زبان  
مادر م مادر م از شیر به جان بیورم  
مرد و گفت داد م طلاق دیگر را کردم اختیار  
مست شدم تا دور سازم ترا بیمار و زار  
تا شنید زن این سخن بیتاب گشت  
همچو کوه خورد بر زمین بیخواب گشت  
کودکان در دور از او گرد آمدند  
گفتند بی رحم پدر کشتی تو مادر چرا  
سر پرستی ما نداریم نری از ما جدا  
کودکان بینوا ماندند در آن شب بیصدا

\*\*\*\*\*

## وفای مرد بر زن

یار عزیزت زن است وفا نما بر زنت  
 یار تو باشد خدا ، یاری نما همسرت  
 شوهر با وفا باش وفا کند همسرت  
 ز عشق تو روز و شب ، نهال تو پرورد  
 نهال تو پرورد روز و شب آن دلبرت  
 انیس جان وی هست دختر تو دلبرش  
 پورت انیس زنت ، وفا ز دل پرورد  
 تو کار و کوشش کنی برای یارت تما  
 عزیز خود دست وی ز هجر خود میدهی  
 میدهی یا میروی بیخبر وز خانه خود  
 خان تو در دست وی ، نهال عشق وی باس  
 شریک کارت بود مونس جانت بود  
 راحت تو روز و شب راحت جان وی است  
 راحت جانت زن است شب برو زود تر  
 زود برو زود تردیده او منتظر  
 منتظرت گوهرت گوهرتو دخترت  
 چشم براه تو هست زود برو و نگر  
 نگر چه گوهر نگر  
 نگر ببین چون  
 چشم راه رفته اند ، برای تو دخته اند

شب شود در همه شب بهر تو

زود برو خانه خود

چراغ هر کوی تویی انیس جانان تویی

صفا طفلان تویی ، وفانما بر زنت

خواب ریود سر ز دوری دلبرش

\*\*\*\*^

درود بر شهیدان راه آزادی

سلام بر شهیدان راه خدا

خصوصا شهیدان آل عباس

درود فراوان نشا رهمه

زبانی زجان است مرا این صدا

جوانان پرشهر ایران زمیــــن

همه جان بکف دل امید و یقین

برای حقیقت زخرد و کبار

همی در ره دین یل استوار

نترسیدند از دشته گرم و سرد

شکستند صف دشمنان در تبر

زجا کنده اند کاج ظلم و ستم

فنا کرده اند حیل و اهرمــــن



## کتاب را دوست دارم

دنیا زیبا است اما زیبا تر از آن انسانهای خوب است . خداوند این دنیا را برای بشر خلق کرده است . و انسان باید بیدار باشد با تفکر در امور زندگی با اندیشه های خود آسایش خود را فراهم سازد . و امان علم را دوست دارم ولی از آن بهره چندان نمی بردم . البته به علت مشکلاتی که برایم وجود آمده در اوایل زندگی . خلاصه با خواندن کتاب ها توانستم راهی برای خود پیدا کنم . کم کم با کتابها خودم را چون دانش را دوست داشتم و بار زندگی هم بر دوشم بود خصوصا زندگی در تهران که کار رستم زایل است . ناچار هر وقت در خانه بودم با کتاب ها سروکار داشتم که یکبار در خود احساس شعر گفتن را حس کردم با مشورت از دوستان با وفا و به راهنمایی آقای علی مردانی کار خود را دنبال کردم از هزار و سیصد و چهل و هفت تا حال کارم در وقت بیکاری این بود که هر چیزی در مغزم ظاهر میکرد فوری یاد داشت میکردم و هر چه بیشتر بر کتاب فکر میکردم آرامش بیشتری در خود میدیدم و آرزو دارم که روزی برسد که این نوشته ها بیم بیاری خداوند در دسترس مردم قرار بگیرد و اما در این مسیر بیشتر در خود درنگ میکردم که اهل علم اگر ثروت داشته باشند جز راه خیر و راه دیگری خرج نمی نمایند و میدانند مال را به چه رایی باید مصرف کرد و با کار انداختن سرمایه در کارها از راه درست سودی به مردم می رسانند و هم خود سودی می برند و دیده میشود که بیشتر در مردم علم و ثروت یکجا جمع نمیشود و اگر آدم بیسواد ثروتی بدست بیاورد بر اثر نداشتن علم و ندانستن راه روش کار ، زود سرمایه خود را از دست میدهد و اما کسانی که با ایمان از دست خدا و پیامبر خصوصا با داشتن علم در کارها مورد اطمینان مردم میباشند سود ایشان به مردم بیشتر میرسد اما بدانید آنقدر کتاب را دوست

دارم که از خدا یاری می‌خواهم روزی در خانه خود کتابخانه بزرگی داشته باشم

شاعران را دوست دارم و می‌خواهم خوشه‌ای در خرمن شاعران باشم .

آرزو دارم یکی از خدمت‌گذاران به مردم و طنم باشم . هر وقت کسی را می‌بینم

که به این آب و خاک خدمتی میکند آرزو میکنم فرزندانم را اینطور تربیت کنم

یعنی خدمت‌گذار به جامعه .

شما مردم را بخداوند یکتا قسم میدهم در هر پستی هستی یارو مددکار

مردم باشید و هر کس به اندازه خود از هر راهی که میشود برای رضای خدا

کار کند .

\*\*\*\*\*

#### دکتر دکتران خدا باشند

دکتر دکتران خدا باشند      دکتر نیک با صفا باشند

لطف منصوریان به مرضاییش      بهترین دارو و دوا باشند

دکتری را سه اصل باید بسود      اولش آنکه با خدا باشند

دومین اصل آن بود که و را      حسن خلقش به منتها باشند

اصل سوم به حسن تشخیصش      دارویش کم ، ولی بجا باشند

به زر و مال متکس نشود ؛      تا نفسهای او شفا باشند

از سویدای دل کند درمان      تا که یزدانش رهنا باشند

با تشکر جلالی این گوید      نیک ، نیک است هر کجا باشند

( جلالی )

(۱۸۲) آه سر د

آه سر د در نیم شب طفلان بی بابا کشند  
دست کوچک های خود را می برند بسوی آسمان  
میگویند ای خدا پس کجاست بابای ما  
مادر ما گفت رفته بر سفر  
این سفر یارب مگر پایان ندارد  
درد بی درمان ما یارب مگر درمان ندارد  
آن زمان است قهر حق طفیان کند  
هرکسی مان یتیمی می خورد قلبش خدا لرزان کند  
بینوایش سا زد و جای او میران کند  
میترسید از آه یتیمان ای بشر  
کار حق مرد خدا آسان کند

\*\*\*\*

فلك

فلك بر من هزاران کینه دارد  
شکستم میدهد باز پیله دارد  
ولی باشا صبور اندر جفا ها  
بسوزانم ز سوز دل جفا را  
خدا را بنده ام من از دل و جان  
اگر شرمنده ام در کوی جانان  
صفای همتی از عشق پاک است  
خدا اندر دل خوبان و پاک است

تو دل داری و دلدار بانی  
 که دلداري ره مهر است  
 بهر کس تو وفا میکن  
 که تاجانت صفا بیند  
 که هر کس همسری دارد  
 به شهرش همسری دارد  
 همه خلق خداوندان  
 زیند گوهر پیوندند  
 وفاخواهی اگر جانها  
 بهر کس در وفا میباش  
 وفاکن تا صفا بیند  
 وفا را خدا باشد

\*\*\*\*\*

نگر -

## نگرچه راهی میروی

پسر دمی نگر ، نگر جز دیده های خود  
 ز دیده های دلی نگر ، ز عقل خود کن مشورت  
 نگر چه راهی میروی بدان چه نیایی میروی  
 برو پسر برو پسر

ولی نگر تو پشت سر هر جا مرو  
 هر راه مرو بی راه مرو  
 راهی برو دانش بجو ، جمیدتورا دانش پیژوه  
 راه هوس ، رادم مزین ، در جسم خود آتش مزن  
 ره رو که باشد از خرد

راه خرد را پیشه گیر ، تا پیشروی در زندگانی  
 نامت بماند جاودان ، تا زنده ماننی هر زمان  
 جویاش مرو راه ادب  
 در خود خرد را بنگری پاینده ماننی جاودان  
 دنیا ترا باشد اما ن

\*\*\*\*\*

مادرم پرسید ز حال

گفتم بشکسته بـالم

آشیان در خراب است

من اسیر و بیخیالم

چون خیار دل ، خدا هست

این اسیری اورضا هست

آفتابم زیر ابرم

این معما را کتاب است

\*\*\*\*

بوی خوئی

من نسیم بوی عشق از چشمه داور گرفتم

بوی خوش اندر وجود از زاده حیدر گرفتم

ناتوان بودم بیابان غم بود مسکنم

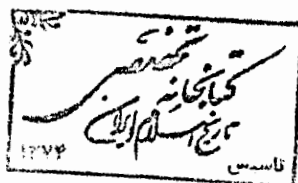
از امام هفتم در نیم شب جامی از کوشر گرفتم

( ۱۸۶ ) در مورد حضرت امام رضا ( ع )

سلام ای نور خدا عزیز زهرا ای نور دو چشم آل طاها خورشید امید جسم و جان  
 نیکوی و یار مهربانی دلسوز تراز تو ندیدم من مهر تو را ز جان خریدم از مهر  
 تو من جان گرفتم ای جلوه حق و سایه حق کوی تو امید ناامیدان روی تو  
 صفای دین و ایمان از نور تو روشن است ایران از خوی تو صفات خوی  
 این کشور ما جان گرفته هر کس که بکوی تو دل داد ریسمان حقیقش را گرفته  
 اب قوت جان هر مسلمان اب روح و روان ناتوانان ای ضامن آه و بیابان  
 ای لنگر عرش کبریایی ای نور خدای حی داور ای قوت دین و جان حیدر  
 ای نور دو چشم عالم دین ای کسبه عشق بینوایان ای یار غریب شه خراسان  
 اب مونس جان هر پریشان اب زاده زهرا ز احسان بر مانظری کن که دارم بنده  
 ولایت امیدی ناامید مکن ناامید نیم ز درگاه تو ای شاه خراسان .

\*\*\*\*\*

|                                 |                          |
|---------------------------------|--------------------------|
| خواهی اگر                       | دنباله خواهی .           |
| خواهی اگر جانان شوی در کوی دوست | چون امتحانی است این جهان |
| چون انبیاء                      | بهر بشر                  |
| میانش راه انبیاء                | از گفته های انبیاء       |
| تاجان شوی در کوی دوست           | شعر فوق سرلوحه همه       |
| چون انبیاء                      | اشعاری است که در مجالس   |
| هان اشک یتیمان پاک کن           | مختلف میخوانم .          |



یا خانه ای آباد کن  
 وان خانه بی سرپرست